



سایر آثار تولید شده
در مرکز راهبری پیام

@paiamenehzat





مجله پیام رستا (روایت سیر تحولات ایران) - شماره ۱۹

خط گفتمان مقاومت	۹۰ پیام تبیینی پیرامون صدسال جنایت و دشمنی آمریکا علیه ملت ایران
پدرکشتگی	■ تهیه: مرکز راهبری پیام
اسفند ۱۴۰۴	■ تدوین: گروه انگاره‌های سیاسی و روابط خارجی
تهیه نسخه فیزیکی ۰۹۹۰۲۱۴۵۶۴۴ - ۰۲۱۶۶۴۰۶۲۵۵	■ تألیف: امیرحسین غفاریان، محمد بخشی زاده محمد ابراهیمی

فهرست

سیاست در خدمت ظلم	محور اول	۱۵
سازماندهی اوباش در ۲۸ مرداد توسط آمریکا، ایرانیان را از حق تعیین سرنوشت محروم کرد.	پیام اول	۱۶
اصل ۴ ترومن، در جهت القای ناتوانی ایرانی‌ها در اداره کشور بدون حضور مستشاران آمریکایی به کار گرفته شد.	پیام دوم	۱۸
دولت ایالات متحده با تحمیل هزینه ۴۰ هزار مستشار آمریکایی، عملاً بودجه نظامی ایران را به صندوق هزینه‌های پرسنلی ارتش خود بدل کرده بود.	پیام سوم	۲۰
مصونیت قضایی سربازان آمریکایی، مجوزی برای تعرض به کرامت زنان ایرانی شد.	پیام چهارم	۲۲
برگزاری کنفرانس تهران بدون اطلاع شاه، قاب تمام‌نمای تحقیر حکومت پهلوی بود.	پیام پنجم	۲۴
سازمان سیا به صورت رسمی به رهبری کودتا علیه دولت ملی ایران اعتراف کرده است.	پیام ششم	۲۶
کودتای ۲۸ مرداد، میلیاردها دلار سود نفتی را به جیب غول‌های انرژی آمریکا سرازیر کرد.	پیام هفتم	۲۸
تحمیل قانون کاپیتولاسیون، سند حقوقی تحقیر ملت ایران بود.	پیام هشتم	۳۰
دولت کندی با فشار بر اصلاحات ارضی، ایران را از یک کشور خودکفا به واردکننده تبدیل کرد.	پیام نهم	۳۳

۳۶	پیام دهم	طرح آمریکایی اصلاحات ارضی، تمدن چند هزار ساله کاریزی ایران را نابود کرد!
۳۸	پیام یازدهم	ماموریت ژنرال هایزر آخرین تلاش نظامی آمریکا برای حفظ دیکتاتوری بود.
۴۰	پیام دوازدهم	اولین مواضع خصمانه آمریکا علیه انقلاب مردمی ایران قبل از تسخیر سفارت بوده است
۴۲	پیام سیزدهم	دلارهای آمریکایی سوخت ماشین جنگی صدام در هشت سال دفاع مقدس بود.
۴۴	پیام چهاردهم	آمریکایی‌ها از سعودی‌ها در انواع دشمنی‌شان با ایران از جمله کشتار حجاج استفاده کرده‌اند.
۴۶	پیام پانزدهم	دولت ایالات متحده با دادن مدال افتخار، از قاتل ۲۴۴ مسافر ایرانی پرواز ۶۵۵ قدردانی کرد.
۴۸	پیام شانزدهم	اطلاق محور شرارت به ایران، پاسخ دولتمردان آمریکا به سیاست تنش‌زدایی دولت اصلاحات بود.
۵۰	پیام هفدهم	هیولاری کلینتون سازمان منافقین را از لیست گروه‌های تروریستی (FTO) حذف کرد.
۵۲	پیام هجدهم	پس از حدود ده بار تأیید آژانس بین‌المللی اتمی مبنی بر انجام تعهدات توسط ایران، آمریکایی‌ها به صورت کاملاً یکجانبه از توافق برجام خارج شدند.
۵۴	پیام نوزدهم	آمریکایی‌ها با ترور مستقیم سردار سلیمانی، هویت گانگستری کاخ سفید را عیان کردند.
۵۶	پیام بیستم	کودتای دی ماه ۱۴۰۴ با آزرایی پیوند دوباره تبهکاران سیاسی آمریکایی با شعبان‌بی‌مخ‌های داخلی برای ضربه به اقتدار ایران بود.
۵۸	پیام بیست و یکم	بی‌اطلاعی درباره از مکانیسم انتصابات آمریکایی، صدای رجال پهلوی را هم درآورده بود.
۶۰	پیام بیست و دوم	آمریکایی‌ها با بمباران تاسیسات هسته‌ای فردو، برای اولین بار در تاریخ، حمله به یک مرکز هسته‌ای تحت نظر آژانس را به نام خود ثبت کردند.
۶۲	پیام بیست و سوم	آمریکایی‌ها با امنیتی‌سازی پرونده هسته‌ای در طول سال‌های متمادی، باعث شدند مسئله ایران در روابط بین‌الملل، غیرعادی شود.
۶۴	پیام بیست و چهارم	آمریکا به صورت مستقیم حمایت‌های مالی، امنیتی و رسانه‌ای از جریان‌ات اپوزیسیون را برای بازگشت ایران به دوران استعمار خود انجام داده است.
۶۶	پیام بیست و پنجم	پناه دادن و حفاظت از تروریست‌های منافقین، مستقیماً توسط آمریکایی‌ها صورت می‌گرفت.
۶۹	معمور دوم	ترویسیم اقتصادی
۷۰	پیام بیست و ششم	مانعت از ورود پانسمان بیماران پروانه‌ای، ادعای خیرخواهانه ناشی از تحریم‌ها را منتفی کرد.

ایالات متحده با تحریم فروش هواپیما و قطعات یدکی ایمنی ساز به ایران، زمینه ساز فرسودگی ناوگان هوایی کشور شده است.	پیام بیست و هفتم	۷۲
استخدام آرتور میلسپو به عنوان رئیس کل مالیه ایران، مصداق اولین مداخله در امور داخلی کشور برای منافع اقتصادی ایالات متحده بود.	پیام بیست و هشتم	۷۴
امضای قانون محدودیت ویزا بلافاصله بعد از برجام، سفر به ایران را به یک ریسک امنیتی و اداری برای تجار جهانی تبدیل کرد.	پیام بیست و نهم	۷۶
در زمان درگیری بیش از ۲۰ استان کشور با سیل‌های شدید، تحریم‌های آمریکا عملاً حساب‌های ارزی هلال احمر ایران را بلااستفاده کرد.	پیام سی‌ام	۷۸
برچسب‌زنی‌های متعدد حقوقی به تحریم‌ها، تلاشی برای دائمی کردن فشار اقتصادی و جلوگیری از هرگونه توافق پایدار است.	پیام سی و یکم	۸۰
توافق برجام برای آمریکا، نه راهی برای تفاهم بلکه فرصتی جهت هوشمندسازی و به‌روزرسانی ساختار تحریمی علیه ایران بود.	پیام سی و دوم	۸۲
تداوم تحریم‌ها در دولت‌های مختلف امریکا نشان داده که دشمنی با معیشت ایرانیان، نقطه اشتراک راهبردی دموکرات‌ها و جمهوری خواهان است.	پیام سی و سوم	۸۴
تشکیل مرکز TFCT توسط آمریکا در منطقه غرب آسیا، با هدف مسدود کردن رگ‌های حیاتی اقتصاد ایران صورت گرفته است.	پیام سی و چهارم	۸۶
راهبرد تحریم، تلاشی برای ایجاد انسداد بلند مدت در مسیر توسعه ملی است.	پیام سی و پنجم	۸۸
وزارت خزانه‌داری آمریکا، عملاً نقش اتاق جنگ اقتصادی علیه مردم ایران را ایفا می‌کند.	پیام سی و ششم	۹۰
تحریم‌های ریسک محور، ابزار محوری آمریکا برای انزوای کامل پولی و قطع شریان‌های ارتباطی اقتصاد ایران با جهان است.	پیام سی و هفتم	۹۲
آمریکا با استفاده از تحریم‌های هدفمند رشد صنعتی و فناوری ایران را نشانه گرفته است.	پیام سی و هشتم	۹۵
آمریکا از طریق کارزار زمزمه، کشورهای جهان را از تجارت با ایران منع می‌کند.	پیام سی و نهم	۹۸
تحریم‌های آمریکا تهیه دارو برای بیماران ایرانی را با موانع جدی روبرو کرده است.	پیام چهل‌م	۱۰۱
لغو مجوز u-turn یکی از دلایل افزایش قیمت دلار و کاهش ارزش پول ملی است.	پیام چهل و یکم	۱۰۴
ساختارهای تحریمی منجر به خود تحریمی اقتصاد داخل کشور شده است.	پیام چهل و دوم	۱۰۶
دولت ایالات متحده بلافاصله بعد از انقلاب، تمام اموال بانک مرکزی ایران در خارج را بلوکه کرد.	پیام چهل و سوم	۱۰۹
مهار پیشرفت ایران	محرور سوم	۱۱۳

۱۱۴	پیام چهل و چهارم	پشتیبانی از ترور دانشمندان هسته‌ای، نشانه هراس آمریکا از تکوین قدرت ملی در ایران است.
۱۱۶	پیام چهل و پنجم	خرانه‌داری آمریکا با هدف اختلال در عرصه انتقال فناوری، دانشگاه‌های مادر را تحریم کرد.
۱۱۸	پیام چهل و هشتم	مؤسسه فرانکلین ابزاری بود تا با تغییر متن کتب درسی، فکر و سلیقه دانش‌آموز ایرانی را طبق استانداردهای آمریکایی شکل دهد.
۱۲۰	پیام چهل و نهم	برجسب «ارتجاع سپاه»، اسم رمز مستشاران آمریکایی برای حذف نهاد روحانیت به عنوان اصلی‌ترین سد نفوذ استعمار بود.
۱۲۲	پیام چهل و هشتم	سپاه دین یک ایده آمریکایی برای فرمایشی کردن نهاد دین بود.
۱۲۴	پیام چهل و نهم	هالیوود مأموریت دارد تا ایران را جامعه‌ای عقب‌مانده و در حال فروپاشی نشان دهد.
۱۲۶	پیام پنجاهم	پاداش جشنواره‌های بین‌المللی به آثار ضعیف سپاه‌نما، ابزاری برای تشویق هنرمندان به ترویج تصویر فقر، فلاکت و بن بست از جامعه ایران است.
۱۲۸	پیام پنجاه و یکم	تولید چندین فیلم هالیوودی درباره تسخیر سفارت، تلاشی برای تفسیر جنایات آمریکا به یک رفتار واکنشی و منطقی بوده است.
۱۳۰	پیام پنجاه و دوم	آمریکایی‌ها به طور ویژه از بستر شبکه‌های اجتماعی برای جنگ روانی علیه افکار عمومی جامعه ایران استفاده کرده‌اند.
۱۳۲	پیام پنجاه و سوم	اسناد منتشر شده از دولت آمریکا نشان می‌دهد مسیح علی‌نژاد به پیمانکار اجاره‌ای کاخ سفید برای هجمه به زن ایرانی تبدیل شده است.
۱۳۴	پیام پنجاه و چهارم	هدف از طراحی اغتشاشات ۱۴۰۱، شروع فرآیند نهادینه کردن تنفر اجتماعی درون ملت ایران بود.
۱۳۶	پیام پنجاه و پنجم	طرح خواهرخواندگی دانشگاه‌ها، ساختاری برای مدیریت ذهن کارگزاران آینده ایران توسط مراکز آکادمیک آمریکا بود.
۱۳۸	پیام پنجاه و هشتم	عزل رئیس دانشگاه آریامهر به فرمان سفارت آمریکا، نشان داد که حتی تمایل به اروپا در تضاد با تمامیت‌خواهی آمریکا در ایران بود.
۱۴۰	پیام پنجاه و نهم	اصل ۱۲ انقلاب سفید، بستری حقوقی برای جراحی ساختار آموزشی ایران مطابق با نیازهای راهبردی ایالات متحده بود.
۱۴۲	پیام پنجاه و دهم	آمریکایی‌ها کارشکنی‌های موثری در تاسیس صنعت فولاد کشور ایجاد کردند.
۱۴۴	پیام پنجاه و یکم	بدافزار استاکس‌نت، قطعه‌ای از پازل عملیات سایبری «بازی‌های المپیک» آمریکا برای فلج کردن زیرساخت‌های هسته‌ای ایران بود.
۱۴۶	پیام شصتم	آژانس‌های بزرگ علمی دنیا مانند ELSEVIER بارها تحت فشار OFAC، دسترسی‌های دانشمندان و داوران ایرانی را به پایگاه‌های علمی دنیا محدود کرده‌اند.

خشونت نرم		محور چهارم	۱۴۹
آمریکا به صورت رسمی از ده‌ها بنیاد رسانه‌ای و مدنی مانند NED به هدف بحران‌سازی اجتماعی در ایران حمایت می‌کند.		پیام شصت و یکم	۱۵۰
دکترین اسکات مادل، مغزافزار رسانه‌های فارسی‌زبان برای تشدید شکاف مردم و حاکمیت است.		پیام شصت و دوم	۱۵۲
موسسه برکمن سندی بر تداوم کودتاگری آمریکا در لباس رسانه است.		پیام شصت و سوم	۱۵۴
آژانس رسانه‌های جهانی ایالات متحده با تخصیص بودجه‌های کلان برای رسانه‌هایی مانند صدای آمریکا و رادیو فردا بر گسترش گسل‌های اجتماعی در ایران سرمایه‌گذاری کرده است.		پیام شصت و چهارم	۱۵۶
هلدینگ‌های رسانه‌ای وابسته به دولت آمریکا، نقش اداره استخدام ایرانیان فراری برای فعالیت علیه کشور خود را ایفا می‌کنند.		پیام شصت و پنجم	۱۵۸
رکسانا صابری و جیسون رضاییان، نماد پروژه جاسوس-خبرنگار آمریکا در ایران هستند.		پیام شصت و ششم	۱۶۰
سایه دائمی جنگ و ناامنی		محور پنجم	۱۶۳
آمریکا به جای پرداخت هزینه‌های هنگفت برای امنیت منافع خود در منطقه، تسلیحات نظامی را با چندین برابر قیمت به ایران فروخت.		پیام شصت و هفتم	۱۶۴
حمایت آمریکا از صدارت رزم‌آرا، اولین سنگ‌اندازی‌های ساختاری را علیه تلاش‌ها برای استقلال اقتصادی ایران کلید زد.		پیام شصت و هشتم	۱۶۶
سواک، شعبه امنیتی CIA برای سرکوب مطالبات آزادی‌خواهانه ملت ایران بود.		پیام شصت و نهم	۱۶۸
آمریکا با اجرای پروژه IBEX، عملاً خاک کشور را به پایگاه شنود خود علیه شوروی تبدیل کرد.		پیام هفتادم	۱۷۰
کسینجر با ابتکارات خود، ایران را به گاو شیرده کارخانه‌های اسلحه‌سازی آمریکا تبدیل کرده بود.		پیام هفتاد و یکم	۱۷۲
آمریکا با واسطه‌گری بختیار، حمایت مالی و لجستیکی از کودتای نوژه را بر عهده داشت.		پیام هفتاد و دوم	۱۷۴
عملیات پنجه عقاب، شبیخون نظامی آمریکا جهت اعاده حیثیت سیاسی خود بود.		پیام هفتاد و سوم	۱۷۶
ایالات متحده با تبدیل عراق به نایب جنگی خود، تمام امکانات خود برای فرسایش توان ملی ایران را به خدمت گرفت.		پیام هفتاد و چهارم	۱۷۸
آمریکا با پشتیبانی سیاسی خود از صدام، دست او را برای استفاده از سلاح‌های شیمیایی باز گذاشته بود.		پیام هفتاد و پنجم	۱۸۰
آمریکایی‌ها با طرح تحریمی موسوم به استانچ، از واردات هرگونه سلاح به ایران در دوران دفاع مقدس جلوگیری کردند.		پیام هفتاد و ششم	۱۸۲
ریگان به طور رسمی حمایت مستقیم و همه جانبه از رژیم بعث در مقابل ایران را امضا کرد.		پیام هفتاد و هفتم	۱۸۴

۱۸۸	پیام هفتاد و هشتم	با انجام عملیات MANTIS و انهدام مهمترین سکوهای نفتی، آمریکا مستقیماً در کنار صدام وارد جنگ با ایران شد.
۱۹۰	پیام هفتاد و نهم	کنگره آمریکا با اختصاص بودجه ویژه از گروه‌های تروریستی تجزیه طلب مانند گروه‌گ ریگی برای ناامن سازی دائمی کشور حمایت کرده است.
۱۹۲	پیام هشتادم	سازمان سیا در طی عملیات الوار چنار، سالانه بیش از یک میلیارد دلار خرج تسلیح گروه‌های تروریستی در منطقه می‌کند.
۱۹۴	پیام هشتاد و یکم	در ایمیل‌های منتشر شده از مقامات آمریکایی، به همراهی آمریکا با داعش و القاعده برای مقابله با عمق راهبردی ایران اعتراف شده است.
۱۹۶	پیام هشتاد و دوم	مذکره با ایران بخشی از پازل آمریکایی‌ها برای کشتار مردم ایران در جنگ ۱۲ روزه بود.
۱۹۸	پیام هشتاد و سوم	تجربه افغانستان، عراق، سوریه و حمایت دائم از رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد، آمریکا علاقه دارد با حفظ دائمی سایه جنگ، کشور را در حالت ناپایدار قرار دهد.
ماهیت دشمنی		
۲۰۱	مغور ششم	
۲۰۲	پیام هشتاد و چهارم	ماهیت دشمنی آمریکا با ایران قوی است.
۲۰۴	پیام هشتاد و پنجم	جریانات سیاسی مختلف در آمریکا بر سر اصل دشمنی همه جانبه با ایران، اختلافی ندارند.
۲۰۶	پیام هشتاد و ششم	پوشش نرم در دشمنی آمریکایی‌ها، ادراک عمومی آن را پیچیده‌تر و سخت‌تر کرده است.
۲۰۸	پیام هشتاد و هفتم	آمریکایی‌ها همواره با به انحراف کشاندن مطالبات مردم ایران جلوی پیشرفت کشور را گرفته‌اند.
۲۱۲	پیام هشتاد و هشتم	شیرینی تسلط همه جانبه بر منابع و سرمایه‌های کشور در قبل از انقلاب، باعث شده حرص آمریکایی‌ها برای بلعیدن ایران، پایان ناپذیر باشد.
۲۱۳	پیام هشتاد و نهم	طبق بیان صریح ترامپ، آمریکایی‌ها جز به تسلیم بی‌چون و چرای ملت ایران راضی نمی‌شوند.
۲۱۵	پیام نودم	مسئولین آمریکایی بارها مردم ایران را مورد توهین علنی قرار داده‌اند.

سُورَةُ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ

مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرِكُمْ أَعْمَلَكُمْ



پس هرگز سستی نوزدید و [دشمنان را] به صلح [و سازش تحمیلی] دعوت نکنید، در حالی که شما برترید و خداوند با شماست.

(سوره محمد، آیه ۳۵)

تاریخ تقابلی ۱۰۰ ساله‌ی ایالات متحده با ملت ایران، روایتی روشن از صف‌آرایی «اراده‌ی استقلال‌طلبی و عزت‌خواهی» در برابر «دشمنی ذاتی و استثمارگرانه» است. این کتاب با مرور یک قرن تجربه‌ی تاریخی، پرده از چهره‌ی بزک‌شده‌ی استعمار فرانو برمی‌دارد تا نشان دهد ریشه‌ی این تخاصم نه در بهانه‌های مقطعی، بلکه در خوی سلطه‌جویانه‌ی طراحان نظم ظالمانه‌ی جهانی است. بازخوانی این اوراق به ما می‌آموزد که هرگونه سستی و امید بستن به سراب سازش، تنها به تحقیر و توقف مسیر پیشرفت می‌انجامد؛ و در این کارزار تمدنی، تنها با ایمان به خدا، شناخت دقیق هندسه‌ی دشمنی و تکیه بر قدرت درون‌زاست که می‌توانیم از آسیب‌ها عبور کرده و وعده‌ی الهی برتری و امنیت پایدار را محقق سازیم.





بسیاری از مسائل ما با آمریکا اساساً قابل حل نیست، علت هم این است که مشکل آمریکا با ما، خود ما هستیم، یعنی خود جمهوری اسلامی! مشکل این است! نه انرژی هسته‌ای مشکل است، نه حقوق بشر مشکل است؛ مشکل آمریکا با نفوس جمهوری اسلامی است. اینکه یک دولتی، یک نظامی، یک حکومتی به وجود بیاید، آن هم در یک جای مهمی مثل ایران، آن هم در یک سرزمین ثروتمندی مثل ایران، یک حکومتی سر کار بیاید که به «آری و نه»‌ی قدرتی مثل آمریکا اعتنا نداشته باشد و خودش در مسائل «آری و نه» بگوید، این برایشان غیر قابل تحمل است؛ با این مخالفند، با این معارضند. این معارضه را چه جوری می‌خواهید حل کنید؟ بنابراین، با آمریکا مشکلات ما حل شدنی نیست؛ اینها با اصل نظام مشکل دارند. من به شما این را عرض بکنم که با قطع نظر از نظام، با استقلال کشور هم مشکل دارند؛ یعنی اگر فرض کنیم یک نظامی غیر نظام جمهوری اسلامی هم سر کار بود و بنا بود مستقل باشد، اینها با آن مشکل داشتند.

بیانات در دیدار مسئولان نظام ۱۳۹۶، ۰۳/۲۲

پیام های تبیینی

محور اول

سیاست در
خدمت ظالم



پیام اول

سازماندهی اوپاش و چاقو کشان در ۲۸ مرداد توسط آمریکا، ایرانیان را سال‌های طولانی از حق تعیین سرنوشت محروم کرد.

عملیات موسوم به تی‌پی‌آزاکس در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با طراحی و هدایت مستقیم ایالات متحده اجرا شد. اسناد منتشرشده در دهه‌های اخیر، از جمله در آرشیو امنیت ملی آمریکا، نشان می‌دهد که این عملیات به‌طور رسمی در دستگاه سیاست خارجی آمریکا تصویب شد و هدف آن تغییر دولت وقت ایران بود. پس از ملی‌شدن صنعت نفت و شکل‌گیری دولت برآمده از آن روند، فضای تعارض میان تهران و واشنگتن شدت گرفت و در نهایت گزینه مداخله برای تغییر ساختار سیاسی در دستور کار قرار گرفت. اجرای این طرح زمینه‌ساز سقوط دولت محمد مصدق و بازآرایی قدرت سیاسی در ایران شد و مداخله خارجی را به عامل تعیین‌کننده در انتقال قدرت تبدیل کرد.

در مرحله اجرایی، شبکه‌ای از نیروهای محلی برای ایجاد بی‌ثباتی در



خیابان‌ها به کار گرفته شد. برادران رشیدیان در هماهنگی با عوامل مرتبط با سازمان سیا نقش واسطه را ایفا کردند و افرادی مانند شعبان جعفری و گروه‌هایی از محلاتی همچون شهر نو در تجمعات و آشوب‌های خیابانی حضور یافتند. گزارش‌های تاریخی، از جمله پژوهش استیون کینزر در کتاب «همه مردان شاه»، به پرداخت منابع مالی از سوی دستگاه اطلاعاتی آمریکا و سازماندهی این نیروها اشاره کرده‌اند. این شبکه‌سازی خیابانی بخشی از سازوکاری بود که برای ایجاد تصویری از نارضایتی عمومی و فراهم کردن زمینه سیاسی برای اقدام نظامی طراحی شد. استفاده از این ظرفیت‌های اجتماعی در کنار فشارهای سیاسی، عملیات را از سطح یک تصمیم نظامی صرف خارج کرد و آن را به ترکیبی از اقدامات امنیتی و تبلیغاتی بدل ساخت. پس از موفقیت عملیات و بازگشت محمدرضا شاه به صحنه قدرت، ساختار حکمرانی به سمت تمرکز بیشتر قدرت در دربار و کاهش وزن نهادهای مستقل سیاسی حرکت کرد. انتخابات و فعالیت پارلمانی همچنان ادامه یافت، اما دامنه رقابت سیاسی محدود شد و نظارت امنیتی بر احزاب و گروه‌های فعال افزایش پیدا کرد. الگوی اجرایی کودتا نشان داد که تغییر سیاسی می‌تواند از طریق ترکیب فشار بیرونی، سازماندهی داخلی و بهره‌گیری از شکاف‌های موجود در ساختار قدرت تحقق پیدا کند و پیامد آن تثبیت نظامی متفاوت در اداره کشور باشد.

۵۵

پس از ملی شدن

صنعت نفت و

شکل‌گیری دولت

برآمده از آن روند،

فضای تعارض میان

تهران و واشنگتن

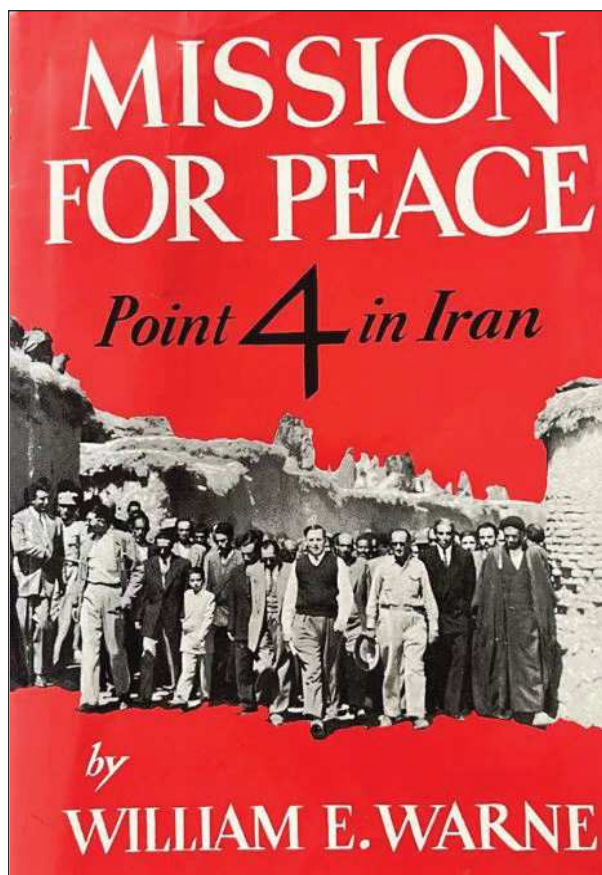
شدت گرفت و در

نهایت گزینه مداخله

برای تغییر ساختار

سیاسی در دستور

کار قرار گرفت.



پیام دوم

**اصل ۴ ترومن، در جهت القای ناتوانی
ایرانی‌ها در اداره کشور بدون حضور
مستشاران امریکایی به کار گرفته شد.**

اصل چهار ترومن که به‌عنوان یک برنامه مساعدتی به دولت معرفی شده بود، به‌تدریج به سازوکاری برای سلب صلاحیت اداری ایرانیان تبدیل شد. این برنامه بر این تصور بنا شده بود که اداره امور کشور نیازمند هدایت خارجی است و همین تصور به‌مرور در ساختار اداری ایران جا افتاد. پیامد این روند آن بود که تشخیص نهایی در امور اجرایی از نهادهای رسمی داخلی فاصله گرفت و به تأیید مستشاران خارجی وابسته شد. به این ترتیب، همکاری فنی با مستشاران به بخشی ثابت از فرایند تصمیم‌گیری اداری بدل گردید و استقلال دولت تضعیف شد.

از سال ۱۹۴۹، مستشاران آمریکایی در وزارتخانه‌هایی مانند کشاورزی، بهداشت و آموزش و پرورش مستقر شدند و نقش آنان به مشاوره محدود ماند. این حضور به تعیین اولویت‌ها، تنظیم برنامه‌ها و نظارت بر اجرا گسترش یافت و ساختاری شکل گرفت که در تصمیم‌سازی مؤثر بود، اما نسبت پاسخ‌گویی آن روشن نبود. در چنین شرایطی، مدیران ایرانی بیشتر مجری تصمیم‌هایی شدند که در خارج از مسیرهای رسمی اتخاذ می‌شد. نتیجه این فرایند، جدایی اختیار از مسئولیت و تثبیت وابستگی اداری بود.

خاطرات ویلیام وارن، رئیس اداره اصل چهار در ایران، نشان می‌دهد که این روند با یک نگاه مشخص همراه بود. در این نگاه، کارآمدی اداره امور به مدیریت آمریکایی نسبت داده می‌شد و ضعف‌ها به ساختار اداری ایران. این برداشت، اعتماد به توان داخلی را کاهش داد و حضور مستشاران را به امری عادی و ضروری تبدیل کرد، حتی پس از پایان رسمی برنامه. به این ترتیب، اصل چهار از یک اقدام موقت فراتر رفت و به الگویی پایدار در اداره امور تبدیل شد. این تجربه محدود به دهه ۱۳۳۰ باقی نماند و الگویی پایدار از خود برجای گذاشت. در مواردی که اعتماد به آمریکا مبنای تصمیم‌گیری قرار گرفت، فرایندها دچار کندی شد و جایگاه نهادهای داخلی تضعیف گردید. در مقابل، هر زمان که امکان اتکا به ظرفیت‌های بومی فراهم آمد، توان اجرایی داخلی تقویت شد. اصل چهار نشان می‌دهد که توسعه‌ای که بر وابستگی بنا شود، در عمل به وابستگی و عقب‌ماندگی می‌انجامد. تداوم همین منطق را می‌توان در دوره‌های بعد و در قالب‌های تازه مشاهده کرد. ابزارها تغییر کرده‌اند، اما سازوکار اثرگذاری همچنان همان مسیر را دنبال می‌کند.

۵۵

از سال ۱۹۴۹،

مستشاران آمریکایی

در وزارتخانه‌هایی

مانند کشاورزی،

بهداشت و

آموزش و پرورش

مستقر شدند و

نقش آنان به مشاوره

محدود ماند. این

حضور به تعیین

اولویت‌ها، تنظیم

برنامه‌ها و نظارت بر

اجرا گسترش یافت



پیام سوم

دولت ایالات متحده با تحمیل هزینه ۴۰ هزار مستشار آمریکایی، عملاً بودجه نظامی ایران را به صندوق هزینه‌های پرسنلی ارتش خود بدل کرده بود.

یکی از مسائل مهم در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی، حضور گسترده مستشاران آمریکایی در ایران بود؛ حضوری که پس از تصمیم برای تبدیل ایران به ژاندارم منطقه، به تدریج گسترش یافت. از اوایل دهه ۱۳۵۰، شمار این مستشاران به حدود ۴۰ هزار نفر رسید. این افراد در ساختار ارتش ایران نقش مشاوره‌ای و اجرایی داشتند و حضور آن‌ها، به جای آنکه به تقویت توان مستقل نظامی کشور منجر شود، وابستگی ساختاری ایران به خارج را تشدید می‌کرد.

مسئله اصلی، صرف نظر از تعداد مستشاران آمریکایی، هزینه‌ای بود که حضور آن‌ها به بودجه کشور تحمیل می‌کرد. بر اساس آمار رسمی، در سال ۱۳۵۶ کل حقوق ماهانه پرسنل ارتش ایران حدود ۱۴ میلیارد تومان بود، در حالی که مستشاران آمریکایی در همان سال ماهانه ۱۷ میلیارد تومان دریافت می‌کردند؛ با وجود آنکه تعداد مستشاران به مراتب کمتر بود، رقمی بالاتر از مجموع حقوق نیروهای ایرانی دریافت می‌کردند. این آمار به‌صراحت از سوی سپهبد خلیل بخشی‌آذر، رئیس اداره پنجم ستاد کل ارتش شاهنشاهی، اعلام شده است.

به‌طور متوسط، حقوق سالانه مستشاران آمریکایی مستقر در ایران بیش از ۳۰۲۵ میلیارد دلار برآورد می‌شد، در حالی که در همان دوره، بودجه سالانه آموزش و پرورش کشور ۱۰۸ میلیارد دلار و بودجه بهداشت و درمان کمتر از ۰۵ میلیارد دلار تعیین شده بود. به بیان دیگر، منابعی که می‌توانست صرف آموزش، سلامت و توسعه زیرساخت‌های انسانی ایران شود، برای تأمین رفاه و هزینه‌های پرسنلی نیروهای خارجی مصرف می‌شد و کار را به جایی رسیده بود که غذای سگ‌های آمریکایی از وضعیت غذای مردم ایران بهتر بود، به‌طور مثال بر اساس اطلاعات ثبت شده سال ۱۹۷۰، هفتاد و نه تن غذای حیوانات خانگی از آمریکا وارد ایران شد.

تجربه حضور مستشاران نشان می‌دهد که چنین الگوهایی ذاتاً به توسعه منجر نمی‌شوند. حضور مستشار خارجی، به‌ویژه زمانی که با انتقال واقعی دانش و اختیار همراه نباشد، بدون تقویت ظرفیت، وابستگی ایجاد می‌کند. در مورد ایران، مستشاران آمریکایی عمدتاً مصرف‌کننده منابع مالی کشور بودند و ساختاری را شکل دادند که بدون حضور آن‌ها قادر به ادامه کار نبود.

این شیوه حضور مستشاران آمریکایی بیانگر این امر است که در ارتباط با آمریکا نباید انتظار توسعه داشت، شاید نمونه‌هایی را مانند آنچه امروز در عربستان اتفاق می‌افتد داخل ویتترین بگذارند و نمایش بدهند، ولی در اصل به دنبال مصرف منابع و ثروت‌های ملت‌ها هستند.

۵۵

در مورد ایران،

مستشاران آمریکایی

عمدتاً مصرف‌کننده

منابع مالی کشور

بودند و ساختاری

را شکل دادند که

بدون حضور آن‌ها

قادر به ادامه کار

نبود.

۹ ولادت سومین و چہارم قلم نامت و نابت
ایماندہ اللہ الحسین، کورویا پادشاہ مبارک کباب

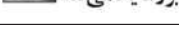
۵۶ درصد
دختران دانشجو پس از
انقلاب بیشتر شده اند
پس از پیروزی انقلاب اسلامی بیسوی زانو و
دختران نسبت ۹۹۳ درصد بیشتر گن شده است

انور مکتبہ وقت، زانور، شکر علی اللہ
۲۳۰۲ شمال جهانی در رویدادہای اخیر
توسط روز شکاران زن گنبد شده است



۲۵ درصد مدیران دولتی
کشور، زن هستند
گنبد ۱۱۱ کرسی مجلس شورای اسلامی توسط
زنان در ۱۱ آورده

شہد مطہری:
قرآن در کنار هر
مرد بزرگ از یک زن
بزرگ باد می کند



بازخوانی یک فاجعه در دوره پهلوی تعرض آمریکایی ها به زنان در سایه سکوت اعلیحضرت

هممشہاری

۱. مستشاران نظامی که در آن حضور داشته اند
صحنہ پوری حدود ۱۰۰ هزار مہ بودند
۲. امریکایی ستانی بہ انگلیس روس تفراری مہ منتظر
در صبح ۱۰ مارچ ۱۳۳۲ بعد سوار امریکایی
مراکز کوزل، لندن پس از افراسیام، ایران، مہم
زانی کلوز می جو جو و از افراسیام می گنہ
۳. در واقعہ لای، جہادی خرمی، نقلی، مستشاری
امریکایی، سہم جوانان، خرمی از دست
شہور، تاجرو دینی گنبدہ
افزایش ۲۱ برابری
سہم زنان از کرسی های
استادی دانشگاهی
ہمہ این پیشرفت های
زنان از افراسیام
مراقبت از لطمہ پذیرد
نقش مساندی
ہد دست آمدہ است

امام خمینی:
بانون ایران
در این انقلاب
سہم بیشتری
از مردان
دارند
گنہ زنہای انسان ساز
از ملت ہا گر قہ بشود
ملت ہا بہ شکست
و انحطاط سدال
تخت اند شد
سہیلہ امام جلد ۹

آیت اللہ خامنہ ای: پیشرفت زنان در
جمهوری اسلامی قابل
مقایسہ با قبل نیست
نوش آفرین:
بازنگو قبل
از انقلاب:
«برہنہ کردن
زنان برای فروش
فیلم ہا از ایج پودہ»

پیام چہارم

مصونیت قضایی سربازان آمریکایی در جنگ جهانی دوم، مجوزی برای تعرض بہ کرامت زنان ایرانی شد.

در جریان جنگ جهانی دوم و پس از استقرار نیروهای متفقین در ایران، حدود سی ہزار نظامی آمریکایی در شہرہا و برخی مناطق روستایی کشور حضور داشتند. این استقرار در بستری شکل گرفت کہ ساختار حمل و نقل، شبکہ توزیع و منابع غذایی ایران تحت فشار شدید قرار داشت. اختلال در چرخہ تأمین و انتقال کالا، ہمراہ با اولویت یافتن



اسناد اجتماعی
و گزارش های
شہربانی از گستریش
روسی گری در
دوران جنگ جهانی
دوم در برخی
مناطق تہران، بہ ویژہ
در محدوده خیابان
لاہزار و مراکز
تفریحی پیرامون آن،
خبر می دهند.

نیازهای لجستیکی نیروهای خارجی، به کمبود گسترده اقلام اساسی انجامید. گزارش‌های اداری آن دوره از افزایش قیمت مواد غذایی، گسترش بازار سیاه و دشواری دسترسی بخش‌هایی از جمعیت شهری و روستایی به نان و سایر کالاهای ضروری حکایت دارد. حضور فعالان اقتصادی وابسته به شرکت‌های خارجی و ضعف نظارت مؤثر بر توزیع نیز به بی‌ثباتی بازار دامن زد و شکاف میان عرضه و تقاضا را تشدید کرد.

در چنین شرایطی بخشی از جمعیت شهری که با فقر و بیکاری روبه‌رو بودند، به فعالیت‌هایی روی آوردند که با حضور نیروهای نظامی خارجی پیوند مستقیم داشت. اسناد اجتماعی و گزارش‌های شهرداریانی از گسترش روسپی‌گری در برخی مناطق تهران، به‌ویژه در محدوده خیابان لاله‌زار و مراکز تفریحی پیرامون آن، خبر می‌دهند. افزایش تقاضا از سوی نظامیان خارجی و گردش پول نقد در این فضاها، شکل‌گیری شبکه‌هایی از واسطه‌گری و بهره‌برداری اقتصادی را تسهیل کرد. این تحولات صرفاً پدیده‌های اخلاقی یا فردی نبود، بلکه در پیوند با ساختار معیشتی مختل شده و فقدان سیاست‌های حمایتی کارآمد شکل گرفت.

همزمان، گزارش‌های متعددی از درگیری‌های خیابانی و رفتارهای خارج از ضابطه برخی نظامیان آمریکایی در سال‌های ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ ثبت شده است. شکایت‌هایی از سوی شهروندان به وزارت داخله ارسال و از آن طریق به سفارت ایالات متحده منعکس می‌شد. این مکاتبات نشان می‌دهد که مواردی از نزاع، بی‌نظمی و تعرض به حقوق شهروندان رخ داده و به مسئله‌ای تکرارشونده در روابط دو طرف تبدیل شده بود. رسیدگی به این موارد عمدتاً از مسیر سازوکارهای داخلی نیروهای نظامی آمریکا دنبال می‌شد و در صورت احراز تخلف، اقداماتی در سطح انضباطی اعمال می‌گردید. در آن مقطع چارچوب حقوقی روشنی که حدود صلاحیت قضایی ایران را در قبال نیروهای خارجی تعریف کند، وجود نداشت و همین خلأ، مدیریت این پرونده‌ها را پیچیده می‌کرد.

تجربه سال‌های اشغال نشان داد حضور گسترده نیروی نظامی خارجی در شرایط ضعف ساختارهای اجرایی و نظارتی، تنها به جابه‌جایی قدرت در سطح کلان محدود نمی‌ماند و بر لایه‌های روزمره زندگی اجتماعی اثر می‌گذارد. اختلال در تأمین کالا، رشد اقتصاد غیررسمی، افزایش آسیب‌های اجتماعی و محدود بودن ابزارهای حقوقی برای پیگیری تخلفات، مجموعه‌ای از پیامدهای به‌هم‌پیوسته ایجاد کرد که ظرفیت نهادهای داخلی برای اعمال حاکمیت مؤثر را کاهش داد. این الگو بیانگر آن است که نبود سازوکارهای روشن حقوقی و اجرایی در مواجهه با حضور نیروهای خارجی می‌تواند به تضعیف اقتدار و کاهش اعتماد عمومی به توانایی دولت در صیانت از نظم و حقوق شهروندان بینجامد؛ فرآیندی که آثار آن فراتر از دوره زمانی اشغال امتداد می‌یابد و در حافظه جامعه باقی می‌ماند.



پیام پنجم

برگزاری کنفرانس تهران بدون اطلاع شاه، قاب تمام‌نمای تحقیر حکومت پهلوی

بود.

در نوامبر ۱۹۴۳، در میانه جنگ جهانی دوم، رهبران سه قدرت اصلی متفقین - فرانکلین روزولت رئیس‌جمهور ایالات متحده، وینستون چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا و ژوزف استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی - برای نخستین بار رودررو با یکدیگر دیدار کردند. این نشست که بعدها به

۵۵

شاه ایران هیچ جایگاه و منزلتی در مناسبات جهانی نداشت

کنفرانس تهران شناخته شد، با محوریت بررسی روند جنگ و هماهنگی عملیات نهایی علیه آلمان برگزار شد. این انتخاب، بدون توجه به نقش سیاسی ایران، بر پایه ملاحظات امنیتی و جغرافیایی صورت گرفت؛ نزدیکی به شوروی و حضور مستقیم نیروهای متفقین در ایران، این کشور را به محلی مناسب برای چنین دیداری تبدیل کرده بود.

برگزاری کنفرانس با تدابیر شدید امنیتی همراه بود و تهران عملاً به یک شهر نظامی بدل شد. مناطق مختلف پایتخت تحت کنترل قرار گرفت و رفت و آمدها محدود شد، بی آنکه مردم یا حتی بسیاری از مسئولان ایرانی از علت این وضعیت اطلاعی داشته باشند. این شرایط در حالی حاکم بود که ایران از سال ۱۳۲۰ در اشغال نظامی قرار داشت و اختیارات دولت مرکزی به شدت محدود شده بود. با این حال، تصمیم برای برگزاری یکی از مهم‌ترین نشست‌های سیاسی جنگ، بدون اطلاع شاه و بدون مشارکت دولت ایران اتخاذ شد.

با وجود آنکه کنفرانس در پایتخت ایران برگزار می‌شد، هیچ‌یک از مقامات رسمی کشور به جلسات آن دعوت نشدند و حتی حضور نمایان ایران نیز در نظر گرفته نشد. این کنار گذاشتن به مراسم غیررسمی هم کشیده شد؛ در جریان اقامت رهبران متفقین در تهران، ضیافتی به مناسبت تولد وینستون چرچیل برگزار شد که در آن نیز هیچ‌یک از مقامات ایرانی، از جمله شخص محمدرضا شاه، حضور نداشتند. چنین رفتاری نشان می‌داد که ایران صرفاً به‌عنوان محل برگزاری نشست تلقی می‌شد و هیچ احترامی برای مردم و حکومت وقت قائل نبودند.

نمونه روشن‌تر این وضعیت در ماجرای دیدار محمدرضا شاه با رئیس‌جمهور آمریکا دیده شد. فرانکلین روزولت در طول سه روز اقامت خود در تهران حاضر نشد به کاخ شاه برود و در نهایت این پادشاه ایران بود که برای ملاقات با رئیس‌جمهور آمریکا به سفارت اتحاد جماهیر شوروی مراجعه کرد.

در عین حال، یکی از خروجی‌های رسمی کنفرانس تهران صدور بیانیه‌ای بود که در آن سه دولت شرکت‌کننده بر حفظ استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران تأکید کردند. این اعلام موضع، در حالی اتفاق افتاد که کشور ایران در اشغال متفقین بود، بدون اطلاع مسئولان ایرانی کنفرانسی مهم در کشور برگزار شده بود و هیچ‌کدام از مسئولان ایرانی هم در جلسات شرکت نکرده بودند و این تناقضی آشکار میان ادعای حفظ استقلال ایران و شیوه عملی رفتار با دولت و حاکمیت آن را نشان می‌دهد. این رفتار با شاه ایران، فارغ از اینکه بیانگر این امر بود که شاه ایران هیچ جایگاه و منزلتی در مناسبات جهانی نداشت، نشان داد کشوری مانند آمریکا حتی برای حفظ ظاهر هم که شده برای افرادی مثل شاه که پادو آمریکایی‌ها بود کمترین ارزشی قائل نیست و زمانی که بتواند بدیهی‌ترین اصول دیپلماتیک را زیر پا می‌گذارد و ملت‌ها را تحقیر می‌کند.



پیام ششم

سازمان سیا به صورت علنی و رسمی به رهبری کودتا علیه دولت ملی ایران اعتراف کرده است.

اعتراف سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) به هدایت عملیات ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جایگاه این رویداد را در سطح اسناد رسمی سیاست خارجی ایالات متحده تثبیت کرد. زمانی که نهادی که مسئول اجرای عملیات بوده، نقش خود را در تغییر دولت ایران تصریح می‌کند، موضوع از محدوده روایت‌های سیاسی خارج می‌شود و به سند اداری ثبت شده در بایگانی حکمرانی آمریکا تبدیل می‌گردد. این ثبت نشان می‌دهد طراحی و اجرای عملیات با تصمیم‌گیری در سطوح رسمی انجام شده و در چارچوب سیاست آن دوره دنبال شده است.

فرآیند افشای این نقش طی سال‌ها و در چند مرحله شکل گرفت. در سال ۲۰۰۰، مقاله جیمز رایزنر در نیویورک تایمز بر اساس نسخه‌ای از گزارش داخلی دونالد ویلبر، بخشی از جزئیات عملیات را منتشر کرد و لایه‌ای از انکار عمومی را شکست. در همان دوره، اظهارات مادلین

آلبرایت با اشاره به پیامدهای منفی اقدامات گذشته و سپس سخنرانی باراک اوباما در سال ۲۰۰۹ که به سرنگونی دولت منتخب ایران اشاره داشت، بیانگر پذیرش سیاسی این واقعه در سطح رسمی بود. این مواضع هنوز متن کامل اسناد را جایگزین نمی‌کرد، اما مسیر انتشار مستندات طبقه‌بندی‌نشده را هموار کرد.

در ۱۹ اوت ۲۰۱۳، آرشيو امنیت ملی دانشگاه جورج واشنگتن اسناد از طبقه‌بندی خارج شده سازمان سیا درباره عملیات TPAJAX را منتشر کرد. در این مجموعه، گزارش داخلی دونالد ویلبر که در سال ۱۹۵۴ تهیه شده بود، جزئیات طراحی، هماهنگی با عوامل داخلی و مراحل اجرای عملیات را توضیح می‌دهد. این سند، ساختار تصمیم‌گیری، تقسیم نقش میان بازیگران خارجی و داخلی و ابزارهای به‌کاررفته برای ایجاد تغییر سیاسی را ثبت کرده است. انتشار آن، برنامه‌ریزی سازمان‌یافته و دخالت مستقیم نهاد اطلاعاتی آمریکا در روند برکناری دولت وقت ایران را اثبات کرد.

مطالعه محتوای گزارش ویلبر نشان می‌دهد که عملیات شامل طراحی اقدامات روانی، ایجاد شبکه ارتباطی با نیروها و مزدوران داخلی و بهره‌گیری از شکاف‌های سیاسی موجود در فضای داخلی ایران بوده است. این اقدامات به‌صورت مرحله‌بندی‌شده اجرا شد و با ایجاد فضای بی‌ثباتی و فشار سیاسی، زمینه برای تغییر قدرت فراهم گردید. ثبت این جزئیات در یک سند داخلی، کودتا را از سطح یک رخداد پراکنده به مجموعه‌ای از تصمیمات اجرایی مشخص تبدیل می‌کند که در چارچوب ساختار رسمی یک نهاد دولتی تدوین شده است.

مجموع این اسناد و اعتراف‌ها جایگاه عملیات ۲۸ مرداد را در حافظه تاریخی روابط ایران و آمریکا تثبیت کرده است. انتشار گزارش‌های داخلی و پذیرش رسمی نقش سازمان سیا، الگوی مشخصی از مداخله در تغییر دولت‌ها را ثبت می‌کند. این روند نشان می‌دهد که کودتا به‌عنوان یک تجربه مستند، در اسناد رسمی طرف مقابل ثبت شده و به بخشی از تحلیل‌های تاریخی درباره تحول ساختار قدرت و نحوه تعامل بازیگران خارجی با سیاست داخلی ایران تبدیل شده است.

۵۵

انتشار گزارش‌هایداخلی و پذیرشرسمی نقشسازمان سیا، الگویمشخصی از مداخلهدر تغییر دولت‌ها راثبت می‌کند.



پیام هفتم

کودتای ۲۸ مرداد، میلیاردها دلار سود نفتی را به جیب غول‌های انرژی آمریکا سرازیر کرد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در پیوند با مسئله مالکیت و مدیریت نفت ایران رخ داد. اسناد منتشرشده در آرشیو امنیت ملی آمریکا و پژوهش‌های مبتنی بر آن‌ها نشان می‌دهد که عملیات برکناری دولت محمد مصدق با مشارکت سیپا طراحی و اجرا شد و یکی از محورهای اصلی آن پایان دادن به روند ملی‌سازی صنعت نفت و ایجاد شرایط تازه برای بازگشت شرکت‌های خارجی به ساختار تولید بود. پس از تغییر ساختار سیاسی، مذاکرات نفتی از سر گرفته شد و به انعقاد قراردادی منجر گردید که حضور شرکت‌های بین‌المللی، از جمله شرکت‌های آمریکایی، را در چارچوبی رسمی تثبیت کرد. در سال ۱۳۳۳، قرارداد کنسرسیوم نفت ایران امضا شد. بر اساس این توافق، ۴۰ درصد از سهم تولید و منافع به شرکت‌های آمریکایی شامل Exxon، Mobil، Chevron، Texaco و Gulf واگذار شد. ۴۰ درصد دیگر به



خط‌گفتمان مقاومت پدکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال چنانیت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

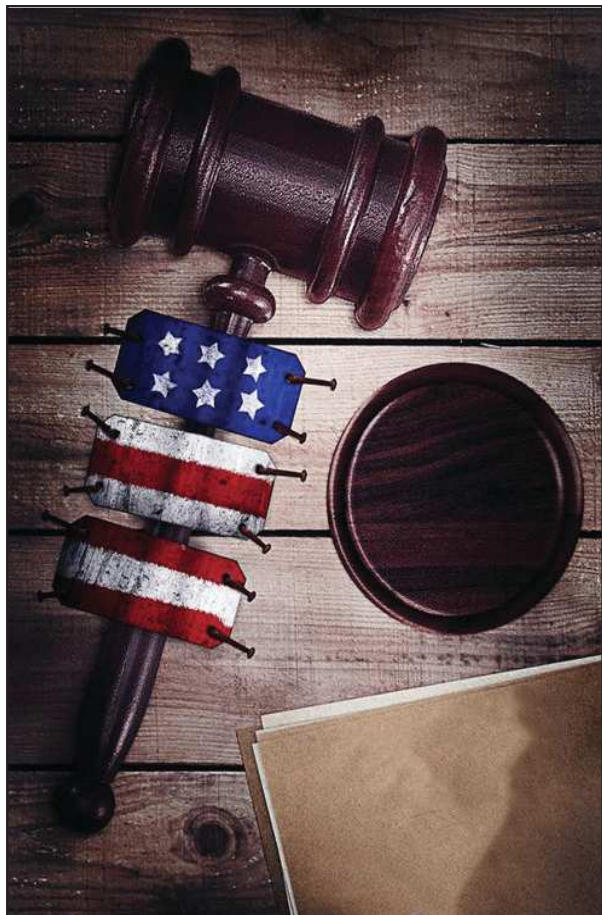
شرکت بریتانیایی BP تعلق گرفت، ۱۴ درصد در اختیار شرکت‌های وابسته به Royal Dutch Shell و ۶ درصد به شرکت فرانسوی CFP قرار گرفت. این نخستین بار بود که شرکت‌های نفتی آمریکایی به صورت مستقیم و با سهم مشخص وارد بهره‌برداری از میادین نفتی ایران شدند. پیش از ملی‌شدن صنعت نفت و دوره دولت مصدق، چنین ساختار حقوقی برای آن‌ها وجود نداشت و دسترسی عملیاتی محدود بود.

ساختار کنسرسیوم مالکیت ذخایر را در اختیار دولت ایران باقی گذاشت، اما مدیریت تولید، برنامه‌ریزی استخراج، بازاریابی و فروش عمدتاً در اختیار شرکت‌های عضو قرار گرفت. شرکت‌ها هزینه‌های تولید را محاسبه و در گزارش‌های مالی خود ثبت می‌کردند و از طریق سازوکارهایی مانند قیمت‌گذاری انتقالی و تنظیم حسابداری داخلی، بر سودآوری عملیات اثر می‌گذاشتند. این شیوه اجرا در گزارش‌های صنعت نفت و تحلیل‌های اقتصادی دهه‌های بعد به‌عنوان عاملی برای افزایش بازده سرمایه‌گذاری شرکت‌های فعال در خاورمیانه ثبت شده است.

در فاصله دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، ایران یکی از منابع اصلی تأمین نفت برای بازارهای غربی بود. داده‌های منتشرشده در گزارش‌های سالانه شرکت‌های عضو کنسرسیوم نشان می‌دهد که فعالیت در خاورمیانه بالاترین نرخ بازگشت سرمایه را برای این شرکت‌ها رقم زد و سهم قابل توجهی از سود عملیاتی آن‌ها از تولید و صادرات نفت ایران تأمین می‌شد. هرچند تفکیک دقیق سود خالص حاصل از ایران در اسناد عمومی به صورت جداگانه ارائه نشده، اما وزن فعالیت منطقه در تراز مالی شرکت‌ها قابل مشاهده است و ارتباط میان قرارداد کنسرسیوم و جریان درآمد آن‌ها قابل پیگیری است. بررسی این روند نشان می‌دهد که تغییر ساختار سیاسی پس از کودتا با ایجاد چارچوب حقوقی جدید برای مشارکت شرکت‌های خارجی در صنعت نفت همراه شد. قرارداد کنسرسیوم مسیر بازگشت شرکت‌های آمریکایی به بازار ایران را هموار کرد و حضور آن‌ها را در قالب یک سازوکار بلندمدت تثبیت نمود. این تجربه الگویی از پیوند میان تحول سیاسی داخلی و بازآرایی منافع اقتصادی خارجی ایجاد کرد که آثار آن در ساختار صادرات نفت و روابط انرژی ایران با بازیگران بین‌المللی در دهه‌های بعد نیز ادامه یافت.



قرارداد کنسرسیوم
مسیر بازگشت
شرکت‌های آمریکایی
به بازار ایران را هموار
کرد و حضور آن‌ها را
در قالب یک سازوکار
بلندمدت تثبیت
نمود.



پیام هشتم

تحمیل قانون کاپیتولاسیون، سند حقوقی

تحقیر ملت ایران بود.



خط گفتمان مقاومت

پدکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران



اگر یک تبعه

آمریکایی در ایران

مرتکب جرم می‌شد،

دستگاه قضایی

کشور حق محاکمه

اورا نداشت.

از دهه ۱۳۳۰ به بعد، به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد، حضور مستشاران نظامی و فنی آمریکا در ایران به‌تدریج گسترش یافت. این مستشاران در بخش‌های مختلف ارتش، ژاندارمری و برخی نهادهای دولتی فعالیت می‌کردند و نقش مهمی در آموزش، سازمان‌دهی و تصمیم‌سازی ایفا می‌کردند. تعداد آنان در دهه ۱۳۴۰ به چندین هزار نفر رسید و همراه با خانواده‌هایشان در ایران ساکن بودند. این حضور گسترده، نشانه‌ای از وابستگی ساختاری حکومت پهلوی به آمریکا تلقی می‌شد.

رفتار این نیروها و نظامیان آمریکایی با ارزش‌ها و قوانین اجتماعی ایران هم‌خوانی نداشت و گزارش‌هایی از تخلفات، درگیری‌ها و آزار و اذیت شهروندان ایرانی منتشر می‌شد. رفتار آمریکایی‌ها را که کنار بگذاریم، نحوه رسیدگی به جرایم آن‌ها هم یکی از مسائل بود؛ زیرا در بسیاری از موارد، امکان هیچ پیگیری حقوقی برای شهروند ایرانی وجود نداشت و این احساس شکل می‌گرفت که آمریکایی‌ها خارج از چارچوب قوانین قرار دارند و دست به هر کاری که بخواهند می‌توانند بزنند.

این وضعیت با تصویب قانونی معروف به کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۳ ابعاد رسمی‌تری به خود گرفت. بر اساس این قانون، مستشاران نظامی آمریکا و خانواده‌های آنان از شمول دادگاه‌های ایران خارج شدند و در صورت ارتکاب جرم، رسیدگی به پرونده‌هایشان در صلاحیت مراجع قضایی آمریکا قرار می‌گرفت. به این معنا که اگر یک تبعه آمریکایی در ایران مرتکب جرم می‌شد، دستگاه قضایی کشور حق محاکمه او را نداشت. چنین مفادی، در عمل اصل حاکمیت قضایی ایران را نقض می‌کرد و جایگاه حقوقی شهروندان ایرانی را در برابر اتباع یک کشور دیگر تنزل می‌داد؛ موضوعی که از نظر بسیاری، مصداق آشکار تحقیر ملت ایران بود. در برابر تصویب این قانون، امام خمینی موضع‌گیری صریح و علنی اتخاذ کرد و در سخنرانی خود در آبان ۱۳۴۳، کاپیتولاسیون را به‌عنوان نقض آشکار استقلال و حاکمیت ایران مورد انتقاد قرار داد. ایشان در سخنرانی خود فرمودند:

«در این چند روز، این تصویب‌نامه را بردند به مجلس شورا و در آنجا صحبت‌هایی کردند، مخالفت‌هایی شد، بعضی از وکلای آنجا هم



خط گفتمان مقاومت

پدرکشتگی

۹۰ پیام تیبینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

مخالفت‌هایی کردند، صحبت‌هایی کردند، لکن مطلب را گذرانند؛ با کمال وقاحت گذرانند! دولت با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد! ملت ایران را از سگ‌های آمریکا پست‌تر کردند. اگر چنانچه کسی سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست از او می‌کنند؛ لکن اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می‌کنند؛ و اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگ‌تر مقام را زیر بگیرد، هیچ کس حق تعرض ندارد! چرا؟ برای اینکه می‌خواستند وام بگیرند از آمریکا! مع‌ذک، ایران خودش را فروخت برای این دلارها! ایران استقلال ما را فروخت؛ ما را جزء دول مستعمره حساب کرد؛ ملت مسلم ایران را پست‌تر از وحشی‌ها در دنیا معرفی کرد، در ازای وام دویست میلیون که سیصد میلیون دلار پس بدهند! ما با این مصیبت چه بکنیم؟ روحانیون با این مطالب چه بکنند؟ به کجا پناه ببرند؟ عرض خودشان را به چه مملکتی برسانند؟!»

همین موضع‌گیری صریح، که مستقیماً مشروعیت حقوقی حکومت را زیر سؤال می‌برد، واکنش شدید رژیم پهلوی را در پی داشت و در نهایت به تبعید او از ایران انجامید؛ تبعیدی که قانون کاپیتولاسیون را به نمادی ماندگار از تحقیر حقوقی در عصر پهلوی تبدیل کرد.



واردات بی رویه محصولات کشاورزی

واردات محصولات کشاورزی در دوران پهلوی به ویژه در دهه های ۴۰ و ۵۰ شمسی با مشکلات متعددی همراه بود که نه تنها بر اقتصاد کشور تأثیر گذاشت، بلکه موجب بیکار شدن بسیاری از کشاورزان شد و مشکلات معیشتی به وجود آورد.

پیام نهم

دولت کندی با فشار بر انجام اصلاحات ارضی، ایران را از یک کشور خودکفا به واردکننده محصولات کشاورزی تبدیل کرد.

اجرای اصلاحات ارضی در ایران در اوایل دهه ۱۳۴۰ در شرایطی آغاز شد که جایگاه ایران در سیاست خارجی ایالات متحده اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده بود. با روی کار آمدن جان اف. کندی، نگرانی از گسترش نفوذ شوروی و جریان‌های چپ در کشورهای پیرامونی، به‌ویژه در خاورمیانه، به یکی از محورهای اصلی تصمیم‌گیری در کاخ سفید تبدیل شد. ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی و شرایط اجتماعی خاص خود، به‌عنوان یکی از نقاط حساس این رقابت تلقی می‌شد و به همین دلیل در دستور کار شورای امنیت ملی آمریکا قرار گرفت.

در همین چارچوب، گروه اقدام ویژه ایران در آمریکا پس از بررسی گزینه‌های مختلف درباره آینده سیاسی ایران، به این جمع‌بندی رسید که اجرای مجموعه‌ای از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی می‌تواند نارضایتی‌های موجود را کنترل کند و در عین حال جهت‌گیری کلی کشور را در مسیر مطلوب آمریکا حفظ نماید. برای پیشبرد این برنامه، به سیاستمداری نیاز بود که هم توانایی اجرای اصلاحات را داشته باشد و هم از نظر آن‌ها قابل اعتماد باشد. علی امینی در این ارزیابی به‌عنوان گزینه مناسب شناخته شد؛ سیاستمداری که سابقه طولانی ارتباط با مقامات آمریکایی داشت و از زمان سفارتش در واشنگتن، رابطه نزدیکی با آنان برقرار کرده بود.

حمایت آمریکا از نخست‌وزیری علی امینی به شکل مشخص و عملی بروز پیدا کرد. در سال ۱۹۶۱، مقامات آمریکایی به‌صورت محرمانه به محمدرضاشاه اطلاع دادند که در صورت انتصاب امینی به نخست‌وزیری و اعطای اختیارات کامل به او، وامی به ارزش ۳۳ میلیون دلار در اختیار ایران قرار خواهد گرفت. این پیشنهاد در شرایطی مطرح شد که شاه نسبت به امینی بدبین بود. با این حال، فشارهای سیاسی و اقتصادی، در کنار بحران‌های اجتماعی داخلی، زمینه را برای پذیرش این خواست فراهم کرد و در اردیبهشت ۱۳۴۰، علی امینی مأمور تشکیل دولت شد. واکنش مقامات آمریکایی به این انتصاب نشان می‌داد که آن را فرصتی برای اجرای برنامه‌های مورد نظر خود در ایران می‌دانند. بعد از موفقیت در انتصاب امینی، در نقل‌قولی از والنت راستو مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری

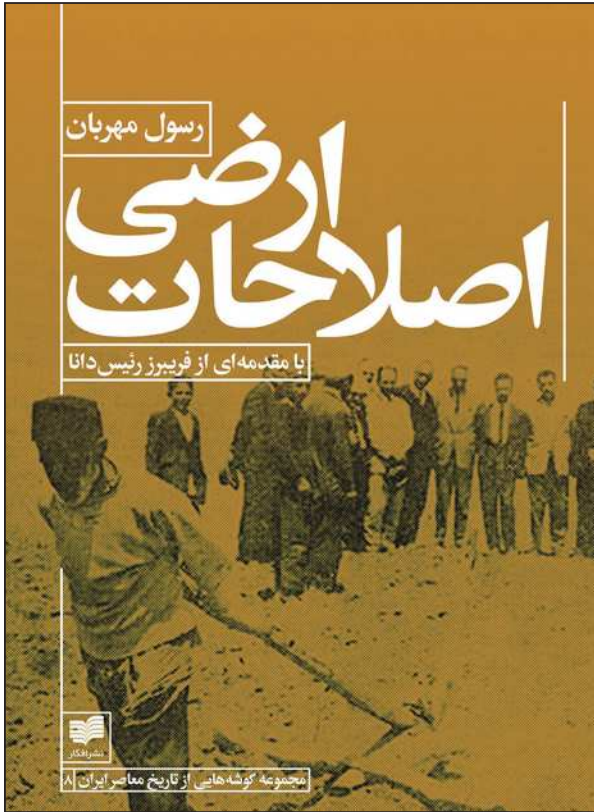


خرد شدن اراضی
کشاورزی، نظام‌های
سننی بهره‌برداری
را دچار اختلال کرد
وزیرساخت‌هایی
مانند قنات‌ها که
نقش اساسی در
تامین آب کشاورزی
داشتند، به تدریج
تضعیف شدند.

آمریکا، شادمانه می‌گفت کاش امروز شب نشود و به همکاران خود تأکید داشت برای تحکیم سلطه و نفوذ آمریکا بر دولت جدید ایران با دولت امینی نهایت مساعدت و همکاری را داشته باشند. وی رئیس‌جمهور کندی را ترغیب می‌کرد که این فرصت مغتنمی برای ماست و باید با تمام توان و به‌کارگیری ابزارهای مناسب به شاه بفهمانیم که امینی پسر ماست و شاه هم باید او را به فرزندی بپذیرد.

اصلاحات ارضی مهم‌ترین برنامه‌ای بود که در دوره نخست‌وزیری امینی در دستور کار قرار گرفت و در سال ۱۳۴۱ به اجرا درآمد. این طرح با هدف تغییر ساختار مالکیت زمین و کاهش نارضایتی در مناطق روستایی معرفی شد. با گذشت زمان، پیامدهای اقتصادی و زیست‌محیطی این اصلاحات آشکار شد. خرد شدن اراضی کشاورزی، نظام‌های سنتی بهره‌برداری را دچار اختلال کرد و زیرساخت‌هایی مانند قنات‌ها که نقش اساسی در تأمین آب کشاورزی داشتند، به تدریج تضعیف شدند. افزایش بهره‌برداری‌های پراکنده از منابع آب زیرزمینی و نبود مدیریت یکپارچه، به خشک شدن بسیاری از قنات‌ها انجامید و ظرفیت تولید کشاورزی را کاهش داد. این تحولات، بدون آنکه جایگزین کارآمدی برای حفظ تولید در نظر گرفته شود، زمینه افت تولید داخلی را فراهم کرد.

اثر نهایی این روند در آمارهای دهه‌های بعد قابل مشاهده است. مجله اکونومیست در سال ۱۹۷۸ گزارش داد: ایران قبل از انجام اصلاحات ارضی بخشی از محصولات کشاورزی خود را صادر می‌کرد، اما پس از اجرای این طرح به واردکننده محصولات کشاورزی تبدیل شد، تا آنجا که در سال ۱۹۷۷ بیش از ۱۳ درصد از درآمد نفتی خود را برای واردات مواد غذایی از آمریکا و اروپا صرف کرد. در مورد گندم نیز آمارها گویای همین تغییر مسیر است؛ واردات گندم ایران از ۱۲۷ هزار تن در سال ۱۳۴۱ به حدود یک میلیون و ۴۰ هزار تن در سال ۱۳۵۷ رسید. این سیر تاریخی نشان می‌دهد اصلاحاتی که در بستر حمایت سیاسی و فکری آمریکا اجرا شد، در عمل به تغییر جایگاه ایران در حوزه تأمین غذا انجامید و وابستگی به واردات را به یکی از ویژگی‌های اقتصاد کشاورزی کشور بدل کرد.



پیام دهم

**طرح آمریکایی اصلاحات ارضی، با تبدیل
سیستم قنات به حفر چاه عمیق در
کشاورزی، تمدن چند هزار ساله کاریزی ایران
را نابود و سفره‌های زیرزمینی را خشک کرد!**

اجرای برنامه موسوم به «اصل چهار» در دوره ریاست‌جمهوری هری اس. ترومن نقطه آغاز دگرگونی در شیوه بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی ایران بود. این برنامه با هدف توسعه کشاورزی و بهداشت روستایی طراحی شد و مدیریت آن در ایران به افرادی چون ویلیام وارن سپرده شد. در چارچوب این همکاری، فناوری حفاری مکانیزه و پمپ‌های دیزلی به‌عنوان ابزار افزایش تولید کشاورزی معرفی گردید و حفر چاه‌های عمیق با حمایت‌های فنی گسترش یافت. این رویکرد، الگوی مهندسی مبتنی بر افزایش برداشت را جایگزین سازوکار سنتی قنات کرد.

سامانه قنات بر تعادل طبیعی میان تغذیه و تخلیه آبخوان استوار بود و میزان برداشت آن با سطح ایستابی تنظیم می‌شد. ورود پمپ‌های مکانیکی امکان استخراج پیوسته و مستقل از ظرفیت تجدیدپذیری را فراهم ساخت و محدودیت طبیعی را کنار زد. پژوهش‌های میدانی پال وارد انگلیش در حوضه کرمان نشان می‌دهد که افزایش چاه‌های عمیق طی دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ خورشیدی با افت محسوس سطح آب‌های زیرزمینی همراه شد و بسیاری از قنات‌ها به دلیل پایین رفتن تراز آب از مدار بهره‌برداری خارج شدند.

گسترش این فناوری در پیوند با اصلاحات ارضی و سیاست‌های اعتباری دهه‌های بعد، ساختاری رقابتی در برداشت منابع زیرزمینی ایجاد کرد. هر بهره‌بردار با اتکا به موتورپمپ و سوخت یارانه‌ای امکان افزایش استخراج را یافت و سازوکار جمعی تنظیم مصرف که در نظام قنات تعبیه شده بود، تضعیف شد. این تغییر نهادی، وابستگی به تجهیزات وارداتی و خدمات فنی خارجی را نیز تثبیت کرد و مسیر سرمایه‌گذاری در نگهداشت و بهسازی شبکه‌های سنتی را محدود ساخت.

در بلندمدت، الگوی جدید بهره‌برداری به افت پیوسته سطح ایستابی، خشک شدن هزاران رشته قنات و بروز پدیده فرونشست در دشت‌های کشور انجامید. این روند از طریق تسهیلات اعتباری و نبود محدودیت مؤثر بر برداشت شکل گرفت و به تدریج ظرفیت خودتنظیمی نظام‌های بومی مدیریت آب را کاهش داد. پیامد آن تثبیت الگویی بود که افزایش تولید کوتاه‌مدت را بر پایداری منابع مقدم می‌داشت و امکان بازگشت به تعادل آبی را دشوار می‌کرد.

۵۵

در بلندمدت الگویجدید بهره‌برداری،به افت پیوستهسطح ایستابی،خشک شدن هزارانرشته قنات و بروزپدیده فرونشستدر دشت‌های کشورانجامید.



پیام یازدهم

ماموریت ژنرال هایزر در زمستان ۵۷، آخرین تلاش نظامی آمریکا برای حفظ دیکتاتوری از طریق ترغیب ارتش به کشتار مردم بود.

در زمستان ۱۳۵۷ و در حالی که انقلاب مردم ایران به مرحله‌ای سرنوشت‌ساز رسیده بود، آمریکا بار دیگر به الگویی متوسل شد که پیش‌تر در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آزموده بود. همان‌گونه که در آن مقطع با اعزام کریمیت روزولت و سازمان‌دهی ارتش، دولت ملی دکتر مصدق سرنگون شد، این‌بار نیز تصور می‌شد با حضور یک ژنرال ارشد آمریکایی بتوان روند انقلاب را متوقف کرد. اعزام ژنرال رابرت هایزر، معاون فرمانده نیروهای ناتو، آخرین تلاش نظامی آمریکا برای حفظ حکومت محمدرضا

پهلوی بود؛ تلاشی که بر سامان‌دهی ارتش و استفاده از قوه قهریه برای سرکوب مردم استوار شده بود.

هایزر با دستور مستقیم وزیر دفاع وقت آمریکا، هارولد براون، وارد ایران شد تا انسجام ارتش را حفظ کند، روحیه فرماندهان را بالا ببرد و آنان را برای برخورد قاطع با اعتراضات مردمی آماده سازد. پس از فرار شاه از کشور در ۲۶ دی ۱۳۵۷ و انتصاب شاپور بختیار به نخست‌وزیری، آمریکا به دولت جدید اطمینان داد که برای جلوگیری از پیروزی انقلاب هر اقدامی را لازم باشد انجام خواهد داد. در این چارچوب، ارتش به‌عنوان آخرین ابزار بقای رژیم تعیین شد و هایزر مأموریت یافت فرماندهان رده‌بالای نظامی را برای یک اقدام جدی، حتی در قالب کودتا، با خود همراه کند.

بر اساس اسناد و خاطرات منتشرشده، از جمله نوشته‌های خود هایزر، او به‌صراحت بر استفاده مستقیم از خشونت علیه مردم تأکید داشت. در یکی از مهم‌ترین روایت‌ها، هایزر می‌نویسد که به ارتشید قره‌باغی توصیه کرده است در مواجهه با مردم، لوله تفنگ‌ها را پایین بیاورند؛ یعنی به جای تیر هوایی، شلیک مستقیم انجام دهند. این دستور نشان می‌دهد که طرح اصلی، ایجاد رعب عمومی از طریق کشتار سازمان‌یافته بود.

در نهایت، مأموریت هایزر بدون دستیابی به هدف اصلی پایان یافت و او ایران را ترک کرد، در حالی که همچنان باور داشت یک اقدام نظامی گسترده می‌توانست مسیر تاریخ ایران را تغییر دهد. آنچه این مأموریت را به سندی مهم در تاریخ معاصر بدل کرده، ماهیت دخالت مستقیم آمریکا در واپسین روزهای رژیم پهلوی است؛ دخالتی که بر ترغیب ارتش به کشتار مردم برای حفظ یک حکومت استوار بود. شکست این طرح نشان داد که برخلاف کودتای ۲۸ مرداد، این‌بار اراده عمومی جامعه ایران و فروپاشی درونی ارتش، امکان تکرار آن سناریو را از میان برده بود. این اتفاق ادعای دشمنی آمریکا با ملت ایران پس از تسخیر لانه جاسوسی را رد می‌کند، آمریکایی‌ها که برای حفظ منافع خود احتیاج به یک دیکتاتور در رأس حکومت داشتند سعی داشتند همان‌طور که یک بار سال ۳۲ اراده مردم ایران را سرکوب کرده بودند، سال ۵۷ نیز همین الگو را پیاده‌سازی کنند که موفق نشدند.

۵۵

هایزر می‌نویسد که
به ارتشید قره‌باغی
توصیه کرده است
در مواجهه با مردم،
لوله تفنگ‌ها را پایین
بیاورند؛ یعنی به
جای تیر هوایی،
شلیک مستقیم
انجام دهند.



پیام دوازدهم

اولین مواضع خصمانه آمریکا علیه انقلاب مردمی ایران قبل از تسخیر سفارت و در قطعنامه ۱۶۴ سنا بوده است

در ماه‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دولت آمریکا اولین دولتی بود که به روشنی موضع خصمانه خود را علیه جمهوری اسلامی اتخاذ کرد. پیش از آنکه لانه جاسوسی تسخیر شود یا درگیری‌های سیاسی شکل

جدی پیدا کند، سنای ایالات متحده قطعنامه‌ای شدیدالحنی علیه ایران تصویب کرد که در آن ضمن ابراز نگرانی از اعدام‌های فوری، خود را ملزم به اقدام علیه هرگونه اقدامات علیه شاه و افراد وابسته به او، صرف‌نظر از اتهامات این افراد در ایران، دانسته بود. این قطعنامه با حمایت جمعی از سناتورهای برجسته و به صورت اتفاق آرا تصویب شد. همچنین در مباحث سنا نیز اقدامات جمهوری اسلامی به‌عنوان رفتار وحشیانه مورد انتقاد قرار گرفت و از سکوت سایر کشورها در این زمینه ابراز تأسف شد. این عمل نشان می‌دهد که آمریکا نه در واکنش به تسخیر سفارت یا شعارهای مرگ بر آمریکا، بلکه در همان ماه‌های اول انقلاب و وقتی که روابط دیپلماتیک هنوز برقرار بود و سفارت این کشور در تهران فعال بود، دشمنی خود را علناً آغاز کرد. مأموران آمریکایی آزادانه در ایران رفت‌وآمد می‌کردند و هیچ محدودیتی برای حضور آن‌ها اعمال نشده بود، اما دولت واشنگتن از همان زمان تلاش کرد با ابزارهای سیاسی و قانونی، رفتارهای جمهوری اسلامی را محدود و مشروعیت آن را به چالش بکشد. علاوه بر این، آمریکا محمدرضا پهلوی را که دشمن قطعی ملت ایران بود، به کشور خود پناه داد و به او حمایت سیاسی و امنیتی ارائه کرد.

در نتیجه، این روایت عمومی که گفته می‌شود دشمنی با آمریکا پس از تسخیر سفارت آغاز شد، با شواهد تاریخی همخوانی ندارد. در حقیقت، این آمریکا بود که پیش از هر واکنش از سمت ایران، دشمنی خود را علنی کرد و تلاش داشت روندهای انقلاب را محدود و مهار کند. لذا شعارها و اقدامات انقلابی ملت ایران واکنشی طبیعی به سیاست‌های خصمانه آمریکایی‌ها بوده است.

بنابراین، رفتاری به‌عنوان عادی‌سازی توسط مسئولان ایرانی بی‌فایده و بی‌معناست. آمریکایی‌ها از قبل از انقلاب اسلامی دشمنی با مردم ایران را شروع کرده بودند و چون دستشان از غارت ایران کوتاه شده است، دشمنی خود را متمرکز بر از بین بردن این نظام و روحیه مقاوم مردم کرده‌اند تا بتوانند دوباره به غارت ایران بپردازند و برای این امر و ابراز دشمنی خود به هر بهانه‌ای متوسل می‌شوند تا علیه مردمی که انقلاب کردند و دستشان را از ثروتی عظیم کوتاه کردند اقدام کنند.

۵۵

آمریکا نه درواکنش به تسخیرسفارت یا شعارهایمرگ بر آمریکا، بلکهدر همان ماه‌هایاول انقلاب و وقتیکه روابط دیپلماتیکهنوز برقرار بود وسفارت این کشوردر تهران فعال بود،دشمنی خود را علناًآغاز کرد.

INVESTIGATION

Exclusive: CIA Files Prove America Helped Saddam as He Gassed Iran

The U.S. knew Hussein was launching some of the worst chemical attacks in history -- and still gave him a hand.

۱۳

خط گفتمان مقاومت

پدرکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

پیام سیزدهم

دلارهای آمریکایی سوخت ماشین جنگی صدام در هشت سال دفاع مقدس بود.

تغییر رویکرد ایالات متحده در قبال رژیم بعث عراق در سال‌های میانی جنگ تحمیلی، با یک تصمیم کلیدی حقوقی و سیاسی آغاز شد که مسیر حمایت‌های مالی گسترده را هموار کرد. در سال ۱۹۸۳ میلادی، دولت ریگان نام عراق را از فهرست کشورهای حامی تروریسم حذف کرد؛ اقدامی که ناظران بین‌المللی آن را نقطه عطفی برای بهره‌مندی بغداد از سوبسیدها، اعتبارات و تضمین‌های وامی دولت فدرال آمریکا می‌دانند. با این چرخش دیپلماتیک، راه برای ورود نقدینگی و اعتبارات بانکی به خزانه جنگی صدام حسین باز شد و مؤسسات مالی مهمی همچون بانک بین‌المللی صادرات و واردات و مؤسسه اعتبارات بازرگانی، سیل تضمین‌های وام‌های بین‌المللی را به جانب بغداد روانه کردند.

این حمایت‌های مالی در قالب برنامه‌های پیچیده اعتباری، به‌ویژه در حوزه محصولات کشاورزی، سازماندهی شده بود تا توان اقتصادی عراق برای تداوم نبرد فرسایشی حفظ شود. دولت آمریکا از سال ۱۹۸۳ اعطای اعتبار به عراق برای خرید غله را آغاز کرد؛ این اعتبارات که در ابتدا رقمی معادل ۳۷۰ میلیون دلار بود، با روندی صعودی تا سال ۱۹۸۹ به بیش از یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار افزایش یافت. خبرگزاری آسوشیتدپرس در گزارش‌های خود تأکید کرده است که چندین میلیارد دلار از این اعتبارات، خرید محصولات هم‌چون گندم، برنج، ذرت و حتی تنباکو و چوب را تضمین می‌کرد. این چرخه مالی به رژیم بعث اجازه می‌داد تا منابع ارزی حاصل از فروش نفت خود به پالایشگاه‌های آمریکایی را به جای تأمین معیشت عمومی، مستقیماً صرف تقویت ماشین نظامی و خرید تسلیحات پیشرفته کند.

گسترده‌ترین پیوند مالی به حدی بود که عراق در اواخر دهه هشتاد میلادی به بزرگ‌ترین بهره‌مند از اعتبارات کشاورزی شرکت اعتبارات کالاهای مصرفی آمریکا تبدیل شد. روزنامه «کریسچن ساینس مانیتور» فاش کرده است که تنها بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹، میزان این حمایت‌ها بالغ بر یک میلیارد و یکصد میلیون دلار بوده است. نفوذ سیاسی دولت آمریکا نیز در این میان به‌عنوان سپری برای محافظت از این جریان مالی عمل می‌کرد؛ به‌طوری‌که کاخ سفید به‌طور مستمر تلاش‌های کنگره آمریکا برای اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه عراق را خنثی می‌کرد تا خللی در روند تقویت بنیه مالی صدام ایجاد نشود.

نکته قابل تأمل در این روایت تاریخی، تداوم و حتی افزایش این حمایت‌های مالی در مقاطعی است که ارتش عراق به شکلی گسترده از سلاح‌های ممنوعه استفاده می‌کرد. آرتور شلنجر، مشاور سابق ریاست جمهوری آمریکا، به نقل از منابع مطبوعاتی اشاره می‌کند که دقیقاً در دورانی که صدام حسین مشغول انجام عملیات‌های شیمیایی علیه مواضع ایران بود، وام بانک‌های آمریکایی به عراق به رقم یک میلیارد دلار رسیده بود. این پشتیبانی اقتصادی نشان‌دهنده اراده‌ای سیاسی برای جلوگیری از شکست رژیم بعث و فرسایشی کردن نبرد بود.

برآیند این حمایت‌های کلان مالی و اعتباری، تغییری بنیادین در ساختار نظامی عراق پدید آورد که در گزارش‌های رسمی رسانه‌های آمریکایی نیز بازتاب یافته است. رادیو آمریکا اعتراف کرده است که این کمک‌های خارجی بود که به صدام حسین امکان داد یک ماشین نظامی عظیم بیافریند؛ ماشینی که شمار نفرات آن در پایان هشت سال جنگ از یک میلیون تن تجاوز می‌کرد. در واقع، صدام با اتکا به پول‌های تأمین‌شده از سوی ایالات متحده و متحدان منطقه‌ای‌اش نظیر عربستان سعودی و کویت، توانست نیروهای نظامی خود را در طول جنگ به چهار برابر افزایش دهد. تداوم جنگ تحمیلی تا سال ۱۳۶۷، ریشه در این شبکه پیچیده تضمین‌های بانکی و اعتبارات دولتی داشت که مانع از فروپاشی اقتصادی بغداد در برابر فشارهای ناشی از جنگ می‌شد.



پیام چهاردهم

آمریکایی‌ها از سعودی‌ها در انواع دشمنی‌شان با ایران از جمله کشتار حجاج استفاده کرده‌اند.

عربستان سعودی از سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی، همواره در دشمنی با جمهوری اسلامی ایران در کنار ایالات متحده قرار داشته و به‌عنوان هم‌پیمان و یاور آن عمل کرده است. پس از پیروزی انقلاب و کاهش تولید نفت ایران، بازار جهانی انرژی با بحران مواجه شد؛ در این میان، عربستان سعودی به‌عنوان متحد اصلی آمریکا، با افزایش تولید نفت خود، جای خالی ایران را پر کرد تا هم قیمت‌ها را برای اقتصادهای غربی کنترل کند و هم ثروت کلانی به دست آورد. این کشور هم‌زمان با این سیاست‌های نفتی، در پروژه‌های امنیتی علیه ایران نیز مشارکت داشت؛ به‌گونه‌ای که بر اساس اعترافات عوامل کودتای «نقاب»، پادشاه عربستان از حامیان مالی اصلی این طرح برای نابودی نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران بوده است.

با شکست طرح‌های براندازی داخلی، ائتلافی میان عربستان سعودی و عراق شکل گرفت و پس از دریافت چراغ سبز از سوی آمریکا، صدام حسین جنگ علیه ایران را آغاز کرد. عربستان در طول

جنگ، نه تنها حمایت‌های مالی خود از رژیم بعث عراق را ادامه داد، بلکه با وجود رکود بازار نفت، برای تضعیف توان اقتصادی ایران، تولید خود را به شدت افزایش داد؛ اقدامی که منجر به سقوط قیمت نفت از حدود ۳۰ دلار به نزدیک ۱۰ دلار شد و فشار اقتصادی مضاعفی بر جمهوری اسلامی ایران وارد کرد.

با طولانی شدن جنگ، رژیم بعث عراق برای قطع شریان اقتصادی ایران، جنگ نفت‌کش‌ها را با حمله به تانکرهای حامل نفت ایران آغاز کرد. در مقابل، ایران اعلام کرد که اگر امنیت صادرات نفتش تأمین نشود، خلیج فارس برای هیچ‌کس امن نخواهد بود و کشتی‌های حامی عراق را هدف قرار خواهد داد. در این مقطع، ایالات متحده با عملیات «اراده جدی» و به بهانه اسکورت نفت‌کش‌های کویتی، به‌طور مستقیم وارد کارزار شد تا دامنه پاسخ‌های نظامی ایران را محدود کند.

نخستین مأموریت اسکورت آمریکا در خلیج فارس با یک آبروریزی بین‌المللی همراه شد؛ نفت‌کش گول‌پیکر «بریجستون» با یک مین دریایی برخورد کرد و ناوهای محافظ آمریکایی، از ترس می‌ن‌ها، مجبور شدند پشت تانکر آسیب‌دیده پناه بگیرند. این شکست، اعتبار نظامی آمریکا را با چالش جدی مواجه ساخت و واکنش برای خروج از این بن‌بست و توجیه حضور گسترده‌تر خود در منطقه، به یک شوک دیپلماتیک و تبلیغاتی علیه ایران نیاز داشت.

تنها یک هفته پس از حادثه بریجستون، فاجعه «جمعه خونین مکه» در ۶ مرداد ۱۳۶۶ رخ داد. در حالی که زائران ایرانی در حال برگزاری مراسم «برائت از مشرکین» بودند، توسط نیروهای سعودی محاصره شدند و بیش از ۴۰۰ نفر، از جمله شمار زیادی از زنان و جوانان، به شهادت رسیدند. این فاجعه بلافاصله با موج تبلیغاتی سنگینی همراه شد تا ایران در سطح جهان اسلام منزوی و به‌عنوان عامل بی‌ثباتی و آشوب معرفی شود.

پیامدهای سیاسی حادثه مکه، مسیر را برای تشدید درگیری‌های نظامی در خلیج فارس هموار کرد. اتحادیه عرب خواستار قطع رابطه با ایران شد و آمریکا با متهم کردن ایران به بی‌ثبات‌سازی منطقه، ناوگان جنگی بیشتری را به خلیج فارس اعزام کرد. در این دوره، نیروهای آمریکایی به‌طور مستقیم به کشتی‌ها و سکوهای نفتی ایران حمله کردند و سطح درگیری وارد مرحله‌ای جدید شد.

در بررسی جزئیات فاجعه مکه، برخی اسناد و گزارش‌ها به نقش آفرینی عناصر نفوذی اشاره دارند. اسناد منتشرشده پس از سقوط رژیم بعث عراق نشان می‌دهد که نمایندگان سازمان «مجاهدین خلق» پیش از حج سال ۱۳۶۶ برای اعزام نیرو به عربستان سعودی رایزنی کرده بودند. این داده‌ها در کنار یکدیگر نشان می‌دهد که برنامه‌ریزی کشتار حجاج بی‌دفاع ایرانی، در جایی فراتر از میدان حادثه صورت گرفته بود؛ برنامه‌ای که حاصل ائتلاف فکر عربی، آمریکایی با هدف منزوی‌سازی ایران و فراهم‌کردن زمینه خروج آمریکا از بحران نبرد نفت‌کش‌ها بود.



پیام پانزدهم

دولت ایالات متحده با دادن مدال افتخار، از قاتل ۲۴۴ مسافر ایرانی پرواز ۶۵۵ قدردانی

کرد.

۵۵

واقعه ۱۲ تیر ۱۳۶۷ و سرنگونی پرواز مسافبری ۶۵۵ ایران‌ایر توسط ناو وینسنس، یکی از چالش‌برانگیزترین رویدادهای حقوقی و نظامی در اواخر جنگ تحمیلی است که بررسی جزئیات فنی و رفتارهای سیاسی متعاقب آن، فرضیه خطای انسانی را با تردیدهای جدی مواجه می‌کند. در آن روز، هواپیمای ایرباس ایرانی در حالی که طبق برنامه هفتگی و منظم خود از بندرعباس به سمت دبی در حال اوج‌گیری بود، هدف دو موشک سطح‌به‌هوا ناو آمریکایی قرار گرفت. این ناو در لحظه شلیک موشک، با نقض حاکمیت سرزمینی ایران، به آب‌های داخلی ایران وارد شده بود. ناو وینسنس مجهز به پیشرفته‌ترین سامانه‌های راداری زمان خود بود و

نیروی هوایی دشمن باید به مرز فروپاشی کامل می‌رسید، اما در پایان جنگ، ناوگان هوایی عراق با رشدی حیرت‌انگیز و ۲۰۰ درصدی، به عدد ۶۱۰ فروند جنگنده عملیاتی رسیده بود.

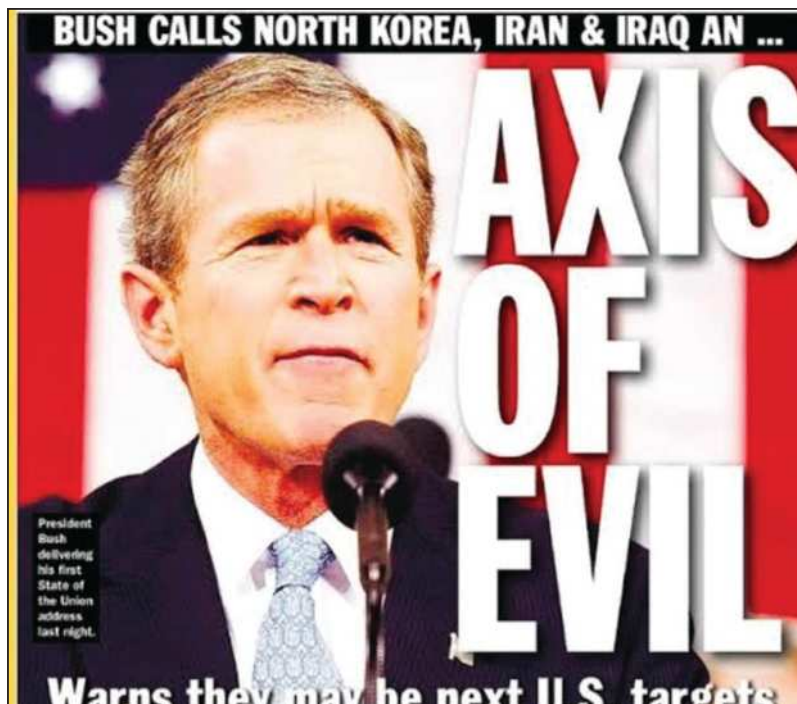
توانایی تشخیص ماهیت غیرنظامی این پرواز را داشت و حتی در پیام‌های مبادله شده میان افسران ناو، هویت پرواز به‌عنوان یک هواپیمای مسافری مطرح شده بود، اما ویلیام راجرز، فرمانده ناو، با وجود آگاهی از ماهیت غیرجنگی هدف، دستور برقراری آرایش نظامی و شلیک موشک‌ها را صادر کرد. این در حالی بود که خلبان ایرانی، کاپیتان محسن رضائیان، هیچ‌گونه وضعیت اضطراری را گزارش نکرده بود و هواپیما در یک مسیر هوایی بین‌المللی مشخص و در حال افزایش ارتفاع پرواز می‌کرد، رفتاری که کاملاً با الگوی تهاجمی یک جنگنده متفاوت است.

ابعاد انسانی این فاجعه با شهادت تمامی ۲۹۰ سرنشین، از جمله ۶۶ کودک و ۵۲ زن، به یکی از تلخ‌ترین حوادث هوانوردی تبدیل شد. واکنش‌های اولیه مقامات پنتاگون که تلاش می‌کردند هواپیما را یک جنگنده اف-۱۴ معرفی کنند، در کنار خودداری طولانی‌مدت دولت آمریکا از عذرخواهی رسمی، نشان‌دهنده تلاشی برای تبرئه نیروهای نظامی خود از یک جنایت آشکار بود. با این حال، تعارض اصلی در رفتار سیاسی ایالات متحده زمانی آشکار شد که جورج بوش پدر، به ویلیام راجرز، فرماندهی که مسئول مستقیم مرگ صدها غیرنظامی بود، مدال افتخار و نشان لیاقت اعطا کرد.

این تقدیر رسمی، ادعای اشتباه سهوی را به‌طور جدی نقض می‌کند، چرا که منطقی است خطای فاحشی که منجر به فاجعه‌ای بشری و هزینه‌های سیاسی سنگین برای یک دولت شود، معمولاً با توبیخ یا برکناری از سمت مواجه می‌گردد، نه با دریافت نشان برتر نظامی.

پیام سیاسی این حمله در سخنان جورج بوش، معاون وقت رئیس‌جمهور آمریکا، در جلسه شورای امنیت سازمان ملل به‌وضوح بازتاب یافت. او در برابر اعتراضات ایران صراحتاً اعلام کرد که ایران باید میان پایان دادن به جنگ یا تقابل با ایالات متحده، یکی را انتخاب کند. این اظهارات در کنار حمله هم‌زمان به سکوهای نفتی و کشتی‌های غیرنظامی، برای مقامات ایرانی این معنا را داشت که آمریکا برای مداخله مستقیم به نفع عراق مصمم است و هیچ مرزی برای تجاوز به حقوق انسانی و اهداف غیرنظامی قائل نیست.

در نهایت، مجموع این شواهد از جمله ورود غیرقانونی ناو به آب‌های ایران، توانایی فنی در شناسایی پرواز و اعطای نشان لیاقت به عامل این فاجعه، این استنتاج را تقویت می‌کند که حمله به ایرباس ایرانی یک اقدام هدفمند برای تشدید فشار بر ایران بود. نادیده گرفتن قواعد حقوقی بین‌المللی و کنوانسیون‌های هوانوردی شیکاگو توسط شورای امنیت و ایکائو در آن مقطع، به ایالات متحده اجازه داد تا از زیر بار مسئولیت کیفری این اقدام شانه خالی کند، اما تناقض میان ادعای خطا و تشویق عامل جنایت، همچنان به‌عنوان سندی بر ماهیت خصمانه این رفتار در تاریخ ثبت شده است.



پیام شانزدهم

اطلاق محور شرارت به ایران، پاسخ دولتمردان آمریکا به سیاست تنش‌زدایی خوش بینانه دولت اصلاحات بود.

اصطلاح محور شرارت نخستین بار در ژانویه ۲۰۰۲ و در سخنرانی سالانه جرج بوش پسر، رئیس‌جمهور آمریکا، به‌طور رسمی درباره ایران به کار رفت. این موضع‌گیری در دوره‌ای مطرح شد که دولت محمد

خاتمی در ایران، از آغاز، سیاست تنش‌زدایی و عادی‌سازی روابط خارجی را در پیش گرفته بود و حتی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، ایران در برخی پرونده‌ها از جمله افغانستان، همکاری‌های غیرمستقیمی با آمریکا داشت. با این حال در همان فضایی که از سوی تهران تلاش می‌شد تصویری متفاوت از رابطه با غرب ترسیم شود، ایران ناگهان در کنار عراق و کره شمالی به‌عنوان یکی از اضلاع محور شرارت معرفی شد؛ تعبیری که از همان ابتدا پیامدهای سیاسی و امنیتی در پی داشت.

کارکرد اصلی این برچسب، فراهم کردن مقدمات فشار حداکثری بر ایرانیان بود. اگر در افکار عمومی جهانی و مردم آمریکا یک نظام سیاسی به‌عنوان بدترین و خطرناک‌ترین نظام موجود معرفی شود، آنگاه هر اقدام علیه آن از فشار اقتصادی گرفته تا تحریم، بی‌ثبات‌سازی و حتی خشونت، قابل توجه جلوه می‌کند. به همین دلیل هم‌زمان با اطلاق عنوان محور شرارت، مجموعه‌ای از اتهامات درباره ایران مانند نقض حقوق بشر، فقدان آزادی، نبود دموکراسی و تهدید صلح جهانی در دستور کار رسانه‌ای و سیاسی آمریکا قرار گرفت. این اتهامات به‌صورت شبکه‌ای و هماهنگ از طریق رسانه‌ها، نهادهای سیاسی و سازمان‌های بین‌المللی بازتولید می‌شد تا این گزاره تثبیت شود که جمهوری اسلامی غیرقابل اصلاح است. اگر یک نظام سیاسی بدترین نظام ممکن تلقی شود، عملاً هر وسیله‌ای و هر سطحی از خشونت برای مقابله با آن مشروعیت می‌یابد.

پیامد این رویکرد برای ایران صرفاً محدود به فشار دیپلماتیک نبود. اطلاق عنوان محور شرارت به تدریج زمینه ذهنی لازم را برای تشدید تحریم‌ها، حمایت از اقدامات بی‌ثبات‌کننده و عادی‌سازی خشونت علیه منافع و حتی مردم ایران فراهم کرد. هم‌زمان افکار عمومی داخل آمریکا نیز به‌گونه‌ای مدیریت شد که تقابل با ایران به‌عنوان اقدامی ضروری برای حفظ صلح و امنیت جهانی درک شود.

۵۵

اطلاق عنوان

محور شرارت

به تدریج زمینه

ذهنی لازم را برای

تشدید تحریم‌ها،

حمایت از اقدامات

بی‌ثبات‌کننده

و عادی‌سازی

خشونت علیه منافع

و حتی مردم ایران

فراهم کرد.

Iranian group MEK coming off US terror list: Unrelenting campaign pays off

Members of Congress lauded the decision by Secretary Hillary Clinton to remove MEK from the State Department's terror list, saying the opposition group has become an important asset.

By **Howard LaFranchi**, Staff writer | SEPTEMBER 21, 2012



پیام هفدهم

هیلاری کلینتون سازمان منافقین را که
حتی ترور مستشاران نظامی آمریکا را در
کارنامه خود داشت، از لیست گروه‌های
تروریستی (FTO) حذف کرد.

خروج سازمان مجاهدین خلق از فهرست گروه‌های تروریستی خارجی وزارت خارجه ایالات متحده در ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۲ تغییر رسمی با آثار سیاسی گسترده بود. این تصمیم در دوره مسئولیت هیلاری کلینتون اتخاذ شد، در حالی که سوابق سازمان در اسناد رسمی آمریکا ثبت شده بود. درج نام مجاهدین خلق در فهرست FTO در سال ۱۹۹۷ بر پایه مسئولیت مستقیم در ترور دست‌کم شش شهروند آمریکایی در تهران طی دهه ۱۹۷۰ صورت گرفت؛ افرادی که شامل مستشاران نظامی و کارکنان شرکت‌های آمریکایی بودند. در سال ۲۰۱۲ تغییر در این سوابق رخ نداد، تحول در ارزیابی سیاسی جایگاه سازمان در معادلات مرتبط با ایران شکل گرفت.

پس از سقوط صدام حسین و خلع سلاح نیروهای مجاهدین خلق در قرارگاه اشرف وضعیت حقوقی و امنیتی اعضای این سازمان به موضوعی مستمر در روابط واشنگتن و بغداد تبدیل شد. از این زمان آمریکا به شدت برای حمایت از مجاهدین خلق به تکاپو افتاد. شماری از مقامات سابق دو حزب، از جمله رودی جولیانی، جان بولتون، هوارد دین و تام ریچ، در برنامه‌های عمومی سازمان حضور یافتند و از خروج نام آن از فهرست حمایت کردند. هم‌زمان پیگیری‌های حقوقی مرتبط با وضعیت اعضا در عراق و آرای برخی دادگاه‌ها فشار مضاعفی بر وزارت خارجه وارد کرد. تصمیم نهایی با استناد به عدم اقدام تروریستی طی بیش از یک دهه و همکاری در بستن قرارگاه اشرف اعلام شد؛ استنادی که به تعلیق اثر حقوقی گذشته انجامید بدون آنکه آن سوابق را از میان ببرد.

معیار رسمی تروریسم در این پرونده با ارزیابی کارکرد سیاسی سازمان در قبال ایران پیوند خورد و امکان بازنگری یافت. نتیجه عملی تصمیم خروج یک بازیگر با پیشینه خشونت علیه شهروندان آمریکایی از محدودیت‌های حقوقی و فراهم شدن امکان فعالیت علنی در فضای سیاسی آمریکا بود. در جمع‌بندی حذف نام مجاهدین خلق از فهرست FTO نشان داد که آمریکا در تحقق اهدافش معیارها را دستخوش تغییر می‌کند و شاخص محکمی چون تروریسم هم قابل انعطاف می‌شود.

۵۵

حذف نام مجاهدین

خلق از فهرست

FTO نشان داد که

آمریکا در تحقق

اهدافش معیارها

را دستخوش تغییر

می‌کند و شاخص

محکمی چون

تروریسم هم قابل

انعطاف می‌شود.



پیام هجدهم

پس از حدود ده بار تأیید آژانس بین‌المللی اتمی مبنی بر انجام تعهدات توسط ایران، آمریکایی‌ها به صورت کاملاً یکجانبه از توافق برجام خارج شدند.

خروج ایالات متحده از برجام در مه ۲۰۱۸ روند اجرای توافقی را متوقف کرد که با قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت تثبیت شده و برای مدیریت پرونده هسته‌ای ایران طراحی شده بود. این توافق مجموعه‌ای از محدودیت‌های کمی و زمانی را در کنار سازوکارهای گسترده نظارتی تعریف می‌کرد و ارزیابی اجرای آن به گزارش‌های منظم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی سپرده شده بود. جایگاه حقوقی برجام در نظام بین‌الملل و پیوند آن با سازوکارهای اجرایی شورای امنیت آن را به یکی از منسجم‌ترین نمونه‌های توافقی‌های چندجانبه در حوزه عدم اشاعه سلاح اتمی تبدیل کرده بود. از ژانویه ۲۰۱۶ تا مه ۲۰۱۸ آژانس در پانزده گزارش رسمی شامل سیزده گزارش فصلی متوالی پابندی ایران به تعهدات هسته‌ای را تأیید کرد.

این گزارش‌ها بر پایه بازرسی‌های مستمر، دسترسی روزانه به تأسیسات اصلی، استفاده از سامانه‌های نظارت الکترونیکی، اندازه‌گیری ذخایر اورانیوم غنی‌شده و کنترل سقف ۳۰ کیلوگرم با غنای ۳٫۶۷ درصد تنظیم شد. تعداد سانتریفیوژهای فعال در نطنز در سطح ۵۰٪ دستگاه‌های IR-1 باقی ماند و فعالیت در فردو به چارچوب تحقیقاتی محدود شد. بازطراحی راکتور اراک برای کاهش ظرفیت تولید پلوتونیوم پیش رفت و اجرای داوطلبانه پروتکل الحاقی دامنه دسترسی‌های تکمیلی را به بخش‌هایی از زنجیره تأمین گسترش داد. مدیرکل وقت آژانس یوکیا آمانو در گزارش‌های خود به شورای حکام از سطح گسترده نظارت در ایران سخن گفت که از منظر فنی بی‌سابقه ارزیابی می‌شد.

در ۸ مه ۲۰۱۸ رئیس‌جمهور وقت آمریکا دونالد ترامپ خروج کشورش از توافق را اعلام و دستور بازگشت تحریم‌های تعلیق‌شده را صادر کرد. وزارت خزانه‌داری دوره‌های ۹۰ و ۱۸۰ روزه برای بازاعمال تحریم‌های مالی، نفتی و حمل‌ونقل تعیین کرد. دامنه تحریم‌های ثانویه شرکت‌ها و بانک‌های غیرآمریکایی را نیز دربر گرفت و موجب کاهش تعاملات اقتصادی با ایران شد. استدلال‌های رسمی دولت آمریکا به موضوعاتی فراتر از چارچوب هسته‌ای اشاره داشت. در اسناد نظارتی آژانس در آن مقطع گزارشی از نقض تعهدات هسته‌ای ثبت نشده بود و فرآیند راستی‌آزمایی ادامه داشت.

سایر اعضای توافق شامل بریتانیا، فرانسه، آلمان، اتحادیه اروپا، چین و روسیه بر تداوم اجرای برجام تأکید کردند. اتحادیه اروپا سازوکارهایی مانند اینستکس را برای تسهیل مبادلات محدود مالی پیشنهاد داد که به دلیل محدودیت‌های ساختاری نظام مالی بین‌المللی اثرگذاری بسیار محدودی داشت. در فضای سیاسی آمریکا نیز دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شد. باراک اوباما، جان کری و وندی شرمن بر کارآمدی سازوکار نظارتی تأکید کردند. جیمز متیس در جلسات کنگره از نقش توافق در محدودسازی برنامه هسته‌ای ایران سخن گفت و برخی رؤسای پیشین نهادهای اطلاعاتی نیز بر اهمیت دسترسی‌های راستی‌آزمایی اشاره داشتند. تصمیم اجرایی دولت ترامپ مسیر متفاوتی را دنبال کرد و بازگشت تحریم‌ها را در دستور کار قرار داد.

۵۵

در ۸ مه ۲۰۱۸

رئیس‌جمهور وقت

آمریکا دونالد ترامپ

خروج کشورش از

توافق را اعلام و

دستور بازگشت

تحریم‌های

تعلیق‌شده را صادر

کرد.



Assassination of Iranian General Qasem Soleimani by direct order of the president of the United States, is a clear example of state terrorism. The Islamic republic of Iran will bring its orchestrators and perpetrators to justice.

۱۹

خط گفتمان مقاومت
پدرکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

پیام نوزدهم

آمریکایی‌ها با ترور مستقیم سردار سایمانی به عنوان بارزترین نماد مبارزه با تروریسم در منطقه، هویت گانگستری کاخ سفید را عیان کردند.

ترور، ۱۳ دی ماه ۱۳۹۸، در نزدیکی فرودگاه بغداد، با حمله پهبادی ارتش ایالات متحده انجام شد. در این عملیات سپهبد قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ابومهدی المهندس و چند نفر دیگر به شهادت رسیدند و مجموع قربانیان به ده نفر رسید. مسئولیت رسمی عملیات را دولت آمریکا پذیرفت و رئیس‌جمهور وقت دونالد ترامپ اعلام کرد که حمله با دستور مستقیم او صورت گرفته است. پنتاگون نیز در بیانیه‌های رسمی تأیید کرد که

۵۵

اقدام نظامی علیه

یک مقام رسمی

در خاک کشور

ثالث و بدون اعلام

جنگ چارچوبی را

به چالش کشید که

پس از جنگ جهانی

دوم برای تنظیم

روابط میان دولت‌ها

شکل گرفته بود.

اقدام مزبور برنامه‌ریزی شده و هدفمند بوده است. مبنای اعلام شده برای این اقدام ادعای دفاع پیش‌دستانه و وجود تهدید قریب‌الوقوع مطرح شد اما پس از انتشار این ادعا جزئیات عملیاتی مشخص و مستند عمومی درباره زمان و ماهیت تهدید ارائه نشد و برخی اظهارات رسمی بعدی نیز از فقدان اطلاعات دقیق درباره آن تهدید حکایت داشت. این وضعیت سبب شد که استناد حقوقی عملیات در سطح ادعا باقی بماند و موضوع در معرض ارزیابی‌های حقوقی و سیاسی قرار گیرد.

در سطح حقوق بین‌الملل واکنش رسمی نهادهای بین‌المللی و دولت عراق به این حادثه ثبت شد. اگنس کالامرد گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور قتل‌های فراقضایی در گزارش سال ۲۰۰۴ اعلام کرد ایالات متحده نتوانسته ضرورت دفاع مشروع در برابر تهدید فوری را اثبات کند و اقدام انجام شده با اصول منشور ملل متحد همخوانی ندارد. دولت عراق نیز حمله را نقض حاکمیت ملی خود دانست و تأکید کرد سلیمانی با دعوت رسمی و در چارچوب ارتباطات دیپلماتیک وارد بغداد شده بود. پارلمان عراق در پی این واقعه طرح خروج نیروهای نظامی آمریکا از خاک کشور را تصویب کرد. مجموعه این مواضع نشان داد که موضوع فراتر از اختلاف دوجانبه میان تهران و واشنگتن بوده است.

جایگاه فرد هدف عملیات نیز در ارزیابی پیامدها اهمیت داشت. قاسم سلیمانی به‌عنوان فرمانده رسمی یک نیروی نظامی دولتی فعالیت می‌کرد و حضور و نقش او در همکاری با دولت‌های عراق و سوریه در مقابله با گروه داعش در گزارش‌های متعدد و مستندات رسمی این کشورها و برخی گزارش‌های بین‌المللی ثبت شده است. اقدام نظامی علیه یک مقام رسمی در خاک کشور ثالث و بدون اعلام جنگ چارچوبی را به چالش کشید که پس از جنگ جهانی دوم برای تنظیم روابط میان دولت‌ها شکل گرفته بود.

در پاسخ به این عملیات جمهوری اسلامی ایران در ۱۸ دی ۱۳۹۸ حمله موشکی به پایگاه عین‌الاسد در عراق انجام داد، پایگاهی که نیروهای آمریکایی در آن مستقر بودند. این اقدام نخستین حمله رسمی یک دولت به پایگاه نظامی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به شمار می‌آید. دولت آمریکا در ابتدا اعلام کرد تلفات انسانی رخ نداده است اما در ماه‌های بعد وزارت دفاع این کشور تأیید کرد بیش از صد نظامی دچار آسیب مغزی خفیف شده‌اند. ثبت این آمار در گزارش‌های رسمی پنتاگون نشان داد که تبعات نظامی عملیات به شکل محدودشده باقی‌نمانده و وارد مرحله‌ای از تبادل اقدام و واکنش شده است. در مجموع این سلسله رویدادها الگویی را آشکار کرد که در آن تصمیم‌های نظامی یک‌جانبه واکنش متقابل و سپس بازتعریف ترتیبات امنیتی منطقه‌ای را به دنبال داشت و بر تداوم تنش در روابط دو طرف اثر گذاشت.



Donald J. Trump

@realDonaldTrump

If Iran shots and violently kills peaceful protesters, which is their custom, the United States of America will come to their rescue. We are locked and loaded and ready to go. Thank you for your attention to this matter! President DONALD J. TRUMP



خط گفتمان مقاومت

پدرکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

پیام بیستم

کودتای دی ماه ۱۴۰۴ با آزایی پیوند دوباره تبهکاران سیاسی آمریکایی با شعبان بی مخهای داخلی برای ضربه به اقتدار ایران بود.

کودتای دی ماه ۱۴۰۴ فقط یک ناآرامی خیابانی ساده نبود. بررسی هم‌زمان چند لایه ساختاری نشان می‌دهد که این رخداد در پیوند با زیرساخت‌های ارتباطی، شبکه‌های رسانه‌ای و مواضع رسمی دولت ایالات متحده شکل گرفت. این هم‌پوشانی میان لایه‌ها مختلف زمینه سرعت‌گرفتن اعتراض‌ها و تثبیت روایت‌های خاص در فضای عمومی را فراهم کرد و اثر آن بر نحوه شعله‌گیری بحران قابل مشاهده بود.

در سطح زیرساختی نقش دفتر کنترل دارایی‌های خارجی آمریکا (OFAC) در صدور مجوزهای عمومی یا موردی برای دسترسی به تجهیزات ارتباطی و فناوری‌های دور زدن محدودیت‌های شبکه‌ای مطرح شده است. این مجوزها امکان تأمین ابزارهای ارتباط ماهواره‌ای، تجهیزات رمزگذاری و فناوری دسترسی آزاد به اینترنت را برای اغتشاشگران میدانی ایجاد کرد. مسیر حقوقی

این دسترسی‌ها ذیل مقررات تحریمی تنظیم شد و شرکت‌های فناوری خارجی با اتکا به این چارچوب فعالیت کردند. نتیجه عملی آن شکل‌گیری کانال‌های ارتباطی سریع میان گروه‌های پراکنده و افزایش هماهنگی در فضای شهری بود.

رسانه‌های مختلف تحت حمایت آمریکا در دوره بحران دی‌ماه ۱۴۰۴ به انتشار گزارش‌های متمرکز بر اعتراضات، تحلیل‌های جهت‌دار و محتواهایی درباره شیوه سازمان‌دهی تجمعات پرداختند. برخی از تولیدات رسانه‌ای در این بازه زمانی فراتر از اطلاع‌رسانی صرف بود و به ارائه الگوهای رفتاری و توصیه‌های عملی نزدیک شد. چنین کارکردی مرز میان پوشش خبری و مداخله در روند میدانی را کم‌رنگ کرد و شبکه اطلاع‌رسانی را به بخشی از فرایند کودتا تبدیل ساخت.

در حوزه سیاسی مواضع رسمی کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا هم‌زمان با اوج ناآرامی‌ها منتشر شد. دونالد ترامپ آمارهایی درباره تعداد کشته‌شدگان اعلام کرد که با برآوردهای رسمی و حتی گزارش‌های مستقل هم‌خوانی نداشت و عددی بسیار بالاتر از داده‌های مستند ارائه شد. این ارقام در فضای رسانه‌ای بازنشر گردید و به ابزار فشار سیاسی تبدیل شد. هم‌زمان وعده حمایت سیاسی از معترضان و تأکید بر پشتیبانی بین‌المللی از اعتراضات در قالب پیام‌های عمومی مطرح شد و این پیام‌ها زمینه ادراکی برای تشدید کنش‌های خیابانی فراهم کرد. در فضای داخلی ایران نیز گروه‌هایی که در گزارش‌ها از آن‌ها با عنوان عناصر خشونت‌طلب یا شبکه‌های سازمان‌یافته تخریب یاد شده در برخی نقاط شهری اقداماتی انجام دادند که یادآور اقدامات اراذلی چون شعبان بی‌مخ در کودتای ۲۸ مرداد بود.

هم‌زمانی این سه سطح تسهیل زیرساخت ارتباطی، حمایت رسانه‌ای و موضع‌گیری سیاسی همراه با ارائه آمارهای غیرمخوان با واقعیت میدانی تصویری از یک سازوکار چندلایه ارائه می‌دهد. این سازوکار در عمل به افزایش فشار بر مدیریت بحران داخلی انجامید. بررسی این الگو نشان می‌دهد که تمرکز بر تقویت جریان‌های اعتراضی و برجسته‌سازی بحران در دستور کار قرار گرفت. پیامد این روند اثرگذاری بر فضای ادراکی عمومی و پیچیده‌تر شدن مدیریت امنیتی و سیاسی بحران در سطح داخلی بود.



رسانه‌های مختلف

تحت حمایت آمریکا

در دوره بحران

دی‌ماه ۱۴۰۴ به

انتشار گزارش‌های

متمرکز بر اعتراضات،

تحلیل‌های

جهت‌دار و

محتواهایی درباره

شیوه سازمان‌دهی

تجمعات پرداختند.



پیام بیست و یکم

بی‌اطلاعی درباره از مکانیسم انتصابات آمریکایی، صدای رجال پهلوی را هم درآورده بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، مسئله صرفاً به جابه‌جایی قدرت سیاسی محدود نماند. آنچه دچار دگرگونی شد، سازوکار اداره کشور بود؛ سازوکاری که به تدریج از درون تهی شد. شبکه‌ای از انتصابات و

تصمیم‌سازی‌ها شکل گرفت که بیرون از دید و اختیار دولت ایران عمل می‌کرد و نتیجه آن، انتقال مرکز فرماندهی به خارج از مرزهای کشور بود. این وضعیت حتی اعتراض برخی از وفادارترین چهره‌های دربار را برانگیخت، زیرا آنچه نادیده گرفته می‌شد، حداقل الزامات حاکمیت و تشریفات رسمی اداره کشور بود.

گسترش حضور مستشاران آمریکایی ذیل هیئت مستشاری ارتش و برنامه اصل چهار ترومن به مرحله‌ای رسید که ساختارهای رسمی ایران عملاً دور زده می‌شد. اسناد و خاطرات موجود نشان می‌دهد افسران آمریکایی برای تصدی پست‌های حساس در ارتش و ژاندارمری انتخاب می‌شدند، بدون آنکه دولت ایران در جریان رسمی این انتصابات قرار گیرد. این رویه در دوره پساکودتا تثبیت شد و به تدریج شکل یک عرف اداری به خود گرفت.

خاطرات اسدالله علم تصویر روشن‌تری از این وضعیت ارائه می‌دهد. وزیر دربار بارها نارضایتی خود را از انتصابات یک‌طرفه مستشاران آمریکایی ثبت کرده است. محور اصلی اعتراض او این بود که شاه و دولت، پس از آغاز به کار افسران آمریکایی از انتصاب آن‌ها مطلع می‌شدند. علم از ژنرال‌ها و سرهنگ‌هایی نام می‌برد که برای مأموریت‌های کلیدی تعیین می‌شدند و مسیر گزارش‌دهی آن‌ها به سفارت آمریکا ختم می‌شد.

کنترل ژاندارمری سراسر کشور نمونه‌ای روشن از کارکرد این سازوکار است. ژنرال رابرت دبلیو. پرایس در عمل نقش فرمانده واقعی را ایفا می‌کرد و تصمیم‌های او از کانال دولت ایران عبور نمی‌کرد. استقلال عمل این شبکه نشان می‌دهد موضوع به اختلاف‌های موردی یا سوءتفاهم‌های اداری تقلیل‌پذیر نیست؛ با یک پروژه سازمان‌یافته مواجهیم که کارکرد آن تضعیف حاکمیت ملی بود. نارضایتی دربار نیز از همین نقطه نشأت می‌گرفت: تحقیر، حذف تشریفات رسمی و تقلیل دولت به مجری تصمیم‌هایی که در بیرون گرفته می‌شد.

۵۵

گسترش حضور
مستشاران آمریکایی
ذیل هیئت
مستشاری ارتش و
برنامه اصل چهار
ترومن به مرحله‌ای
رسید که ساختارهای
رسمی ایران عملاً
دور زده می‌شد.

MIDDLE EAST

Trump says US has bombed nuclear sites in Iran, including Fordow

President Donald Trump says US forces have conducted "very successful" strikes on Iranian nuclear facilities at Fordow, Natanz and Isfahan, and that all US planes are now out of Iranian airspace.



©Mapbox ©OpenStreetMap
Source: Al Jazeera | June 22, 2025, 01:30 GMT

@AJLabs ALJAZEERA

۲۲

خط گفتمان مقاومت پدرکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

پیام بیست و دوم

آمریکایی‌ها با بمباران تاسیسات هسته‌ای
فردو، برای اولین بار در تاریخ، حمله به
یک مرکز هسته‌ای تحت نظر آژانس رابه نام
خود ثبت کردند.

در تیرماه ۱۴۰۴، مجموعه‌ای از تهاجمات نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران، از جمله سایت غنی‌سازی فردو، به وقوع پیوست که به‌عنوان تجاوزی آشکار علیه حاکمیت ملی ایران ثبت شد. این تهاجمات که از حیث شیوه اجرا با الگوهای پیشین خرابکاری تفاوت داشت، به‌صورت حملات هوایی مستقیم و با مشارکت ارتش اسرائیل و پشتیبانی ایالات متحده انجام شد. ثبت این اقدام در تاریخ مناسبات بین‌المللی از آن جهت اهمیت دارد که برای نخستین بار، یک مرکز هسته‌ای رسمی که تحت نظام پادمانی و نظارت مستقیم بین‌المللی قرار داشت، هدف تهاجم نظامی قرار گرفت.

تمامی فعالیت‌های هسته‌ای در تأسیسات فردو و سایر مراکز مشابه، در چارچوب معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) و تحت نظارت مستمر و بازرسی‌های منظم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی انجام می‌شد. گزارش‌های رسمی مدیرکل آژانس تا ژوئن ۲۰۲۵، به‌صراحت تأیید کرده بود که هیچ شواهد معتبری دال بر انحراف مواد هسته‌ای به‌سمت مقاصد نظامی یا وجود یک برنامه تسلیحاتی سیستماتیک در ایران وجود ندارد. با این حال، تداوم عضویت ایران در NPT و پایبندی به تعهدات پادمانی، مانع از وقوع این تهاجمات نظامی نشد؛ امری که نشان‌دهنده فرسایش مصونیت حقوقی کشورهای متعهد در برابر اقدامات قهری قدرت‌های خارجی است.

تهاجم به تأسیسات حاوی مواد رادیواکتیو، نادیده گرفتن هشدارهای کارشناسی درباره احتمال وقوع یک فاجعه زیست‌محیطی گسترده بود. بر اساس قواعد حقوق بشردوستانه، حمله به مراکزی که تخریب آن‌ها منجر به نشت مواد پرتوزا و آلودگی پایدار محیط‌زیست می‌شود، ممنوع است؛ زیرا آثار مخرب چنین رویدادی، جمعیت غیرنظامی داخلی، اکوسیستم‌های منطقه‌ای و حتی فرامرزی را با تهدیدهای جدی مواجه می‌سازد. این اقدام، مصداق بارز بی‌مبالاتی در رعایت اصل احتیاط و نقض پروتکل‌های الحاقی کنوانسیون ژنو است که حفاظت از محیط‌زیست طبیعی را حتی در زمان مخاصمات مسلحانه الزامی می‌داند.

در نهایت، هدف قرار دادن زیرساخت‌های هسته‌ای ایران تحت پادمان، پیامی نگران‌کننده به جامعه جهانی مخابره کرد؛ پیامی مبنی بر اینکه شفافیت و همکاری با نهادهای نظارتی، لزوماً تضمین‌کننده امنیت نیست. این تهاجم، با نقض صریح قطعنامه‌های آژانس که هرگونه حمله به تأسیسات صلح‌آمیز را مغایر با منشور ملل متحد می‌داند، منطق بازدارندگی خشونت‌محور را جایگزین سازوکارهای حقوقی حل‌وفصل اختلافات کرد. تضعیف این حقوق مسلم، فرآیند تعیین سرنوشت توسعه‌ای و حق بهره‌مندی ملت ایران از پیشرفت‌های علمی را که در میثاق‌های بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است، به‌صورت قهری هدف قرار داد.



پیام بیست و سوم

آمریکایی‌ها با امنیتی‌سازی پرونده هسته‌ای در طول سال‌های متمادی، باعث شدند مسئله ایران در روابط بین‌الملل، غیرعادی شود.

در آغاز دهه ۹۰ میلادی، فعالیت‌های هسته‌ای ایران برای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی صرفاً بخشی از پرونده فنی کشورهایی بود که در چارچوب معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) فعالیت می‌کردند. بازرسی‌های منظم انجام می‌شد و گزارش‌ها بیشتر ناظر بر جزئیات فنی بود. در آن سال‌ها هنوز هیچ سندی دال بر انحراف یا تلاش ایران برای تسلیحاتی شدن وجود نداشت. با این حال، از همان دوره، ایالات متحده در محافل دیپلماتیک، روایت متفاوتی را پیش می‌برد: ایران را باید «کشوری بالقوه خطرناک» دانست که شاید روزی به سلاح اتمی دست یابد.

از این نقطه، منطق سیاست جایگزین منطق فنی شد. از سال ۲۰۰۲، با انتشار اسناد گروه مخالف ایرانی در خارج از کشور و طرح ادعای وجود تاسیسات مخفی در نطنز و اراک، فضای رسانه‌ای و سیاسی غرب به سرعت تغییر کرد. واشنگتن این ادعاها را به سازمان ملل منتقل کرد و در رسانه‌ها تصویری ساخت که ایران «اطلاعات خود را پنهان می‌کند». در عمل، این مرحله «نخستین حلقه امنیتی‌سازی» بود؛ یعنی انتقال موضوع از سطح همکاری فنی به سطح تردید و بی‌اعتمادی سیاسی.

در سال ۲۰۰۳، سه کشور اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) با ابتکار معروف به «تروئیکا» وارد مذاکره شدند و هم‌زمان آمریکا تلاش کرد مسیر پرونده را به شورای امنیت بکشاند. استدلالش

روشن بود: ایران نه مشکل فنی، بلکه تهدید امنیتی است. در سال ۲۰۰۶، پس از فشارهای دیپلماتیک پیوسته، قطعنامه ۱۶۹۶ به تصویب رسید؛ نخستین تصمیم رسمی شورای امنیت درباره ایران که در بند اصلی خود، کشور را ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد قرار داد. از این لحظه، ایران رسماً در فهرست «موضوعات امنیت جهانی» قرار گرفت.

چهار قطعنامه بعدی (۱۷۳۷ در دسامبر ۲۰۰۶، ۱۷۴۷ در مارس ۲۰۰۷، ۱۸۰۳ در مارس ۲۰۰۸ و ۱۹۲۹ در ژوئن ۲۰۱۰) مرحله تثبیت این روند بودند. در هر کدام، زبان حقوقی و فنی کمتر شد و جای خود را به تعبیری داد مانند «اقدام برای حفظ صلح بین‌المللی». این زنجیره به معنای بازتعریف موقعیت ایران بود: کشوری که فعالیت فنی انجام می‌دهد، اما با معیار تهدید سنجدیده می‌شود، نه با معیار همکاری. رسانه‌های غربی در همین دوره نقش تکمیل‌کننده داشتند. روزنامه‌هایی مانند نیویورک تایمز و واشنگتن پست و شبکه‌هایی چون CNN و BBC، در بازه ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰، عملاً تصویر ایران را از «کشور دارای فناوری غنی‌سازی» به «کشور در آستانه تولید سلاح هسته‌ای» تغییر دادند. هر گزارش با عبارتهایی چون «تهدید هسته‌ای» و «حکومت سرکش» و... همراه بود. به این ترتیب، آنچه در اتاق‌های دیپلماتیک به صورت حقوقی تعریف شد، در افکار عمومی به شکل تصویری تهدیدآمیز تثبیت گردید.

این فرایند، ادراک جهانی از ایران را دگرگون کرد. بستری برای مشروعیت‌بخشی تحریم کردن ایران شد. تحریم‌های قاعده‌محور و ریسک‌محور هم بعد از چنین تغییری اعمال شد. علاوه بر آن، بانک‌ها ترجیح می‌دادند تعامل مالی را مسکوت بگذارند تا منتظر رفع ابهامات امنیتی بمانند. این تغییر ادراک باعث شد حتی دانشگاه‌ها، موسسات علمی و نهادهای بشردوستانه، در تعامل با ایران، دیگر با معیار تخصص و منافع متقابل عمل نکنند؛ ابتدا باید از منظر سیاسی برآورد می‌کردند که آیا ارتباط با «پرونده امنیتی» مجاز و بی‌خطر است. شرکت‌های فناوری درخواست مشاوره حقوقی می‌کردند تا مطمئن شوند همکاری علمی «تفسیر امنیتی» نمی‌شود و نهادهای دانشگاهی برای دعوت از پژوهشگران ایرانی در کنفرانس‌ها، گاه ماه‌ها باید مجوزهای امنیتی دریافت می‌کردند.

به این ترتیب، روابط ایران با جهان دیگر بر پایه اعتماد و تخصص شکل نمی‌گرفت، بلکه زیر سایه پیش‌داوری امنیتی جریان داشت. یک کشور علمی و فنی، به یک «پرونده مراقبت‌پذیر» تبدیل شد؛ خروجی همان روندی که آمریکا در سه دهه با دقت سیاسی و رسانه‌ای ساخت و تثبیت کرد. فرجام کار نه فقط محدودیت در حوزه انرژی هسته‌ای، بلکه شکل‌گیری تصویر پایداری بود که روابط ایران را از حالت طبیعی خارج کرد؛ روابطی که به جای مسیر عادی، باید از میان انبوهی از احتیاط‌ها، استعلام‌ها و ملاحظات سیاسی عبور کند تا به نتیجه‌ای برسد که در شرایط عادی، نیازی به هیچ‌یک از آن‌ها نداشت.



پیام بیست و چهارم

آمریکا به صورت مستقیم حمایت‌های مالی، امنیتی و رسانه‌ای از جریان‌های اپوزیسیون را برای بازگشت ایران به دوران استعمار خود انجام داده است.

از ابتدای دهه ۲۰۰۰، ایالات متحده حمایت‌های مالی، رسانه‌ای و امنیتی خود را از گروه‌های اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران افزایش داده است. این اقدامات بخشی از راهبرد گسترده‌تر ایالات متحده برای تأثیرگذاری بر تحولات داخلی ایران و تلاش برای تغییر نظام حاکم بوده است. به‌ویژه پس از حملات یازده سپتامبر، کنگره ایالات متحده به تصویب پروژه‌هایی برای «ترویج دموکراسی» در کشورهای مختلف، از جمله ایران، پرداخت. این پروژه‌ها عمدتاً در قالب پشتیبانی از رسانه‌های فارسی‌زبان، نظیر

۵۵

حمایت‌های مالی، رسانه‌ای و سیاسی ایالات متحده از گروه‌های اپوزیسیون ایرانی، به‌ویژه از طریق پشتیبانی از رسانه‌های مخالف، نشان‌دهنده تلاش‌های مستمر این کشور برای تغییر وضعیت سیاسی ایران است.

صدای آمریکا و رادیو فردا، که به پوشش و تحلیل رویدادهای ایران و وضعیت حقوق بشر در این کشور می‌پرداختند، اجرا شد.

بنیاد ملی دموکراسی (NED) یکی از نهادهای کلیدی در این راستا است. گزارش‌ها حاکی از آن است که این بنیاد از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۱ بخش قابل توجهی از بودجه خود را به پروژه‌های مرتبط با ایران اختصاص داده است. این پروژه‌ها به‌ویژه در زمینه‌های توانمندسازی جامعه مدنی، تقویت حقوق بشر و حمایت از گروه‌های فعال رسانه‌ای ایرانی صورت گرفت. اگرچه این کمک‌ها تحت عنوان «توانمندسازی جامعه مدنی» و «تقویت حقوق بشر» اعلام شده است، تأثیرات آن‌ها در راستای تضعیف نهادهای حاکمیتی و قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ایران قابل مشاهده بوده است.

آژانس رسانه‌های جهانی ایالات متحده (USAGM) نیز با تأسیس و مدیریت رسانه‌هایی نظیر صدای آمریکا و رادیو فردا به پشتیبانی از جریان‌های مخالف جمهوری اسلامی پرداخته است. این رسانه‌ها به‌ویژه در پوشش اخبار مربوط به ایران و نقد سیاست‌های داخلی آن، نقشی مؤثر ایفا کرده‌اند. علاوه بر این، این رسانه‌ها در زمینه گسترش تصویری منفی از وضعیت داخلی ایران و معرفی بحران‌های سیاسی و اجتماعی به‌عنوان چالش‌های جدی، فعال بوده‌اند.

گروه‌های اپوزیسیون ایرانی که در خارج از کشور فعالیت می‌کنند نیز در جلب حمایت‌های سیاسی از ایالات متحده نقش داشته‌اند. یکی از نمونه‌های بارز این فعالیت‌ها، اتحادیه ملی دموکراسی در ایران است که به‌عنوان یک نهاد غیردولتی در واشنگتن فعالیت می‌کند. این نهادها به‌طور مستمر با نمایندگان کنگره ایالات متحده در ارتباط بوده و برای جلب حمایت‌های سیاسی به نفع تغییر نظام در ایران تلاش کرده‌اند.

در برخی از گردهمایی‌ها و اجلاس‌های اپوزیسیون ایرانی، چهره‌های سیاسی آمریکایی نیز حضور یافته و حمایت خود را از این گروه‌ها اعلام کرده‌اند. این حمایت‌ها اغلب تحت پوشش ارتقای حقوق بشر و دموکراسی در ایران بیان شده است، اما هدف اصلی این گردهمایی‌ها و حمایت‌ها، تأثیرگذاری بر تغییرات سیاسی در ایران و افزایش فشار بر نظام جمهوری اسلامی بوده است.

حمایت‌های مالی، رسانه‌ای و سیاسی ایالات متحده از گروه‌های اپوزیسیون ایرانی، به‌ویژه از طریق پشتیبانی از رسانه‌های مخالف، نشان‌دهنده تلاش‌های مستمر این کشور برای تغییر وضعیت سیاسی ایران است. این اقدامات، به‌طور غیرمستقیم به تضعیف قدرت جمهوری اسلامی و تشدید بحران‌های داخلی منتهی شده‌اند. هرچند این اقدامات تحت عناوینی چون «تقویت حقوق بشر» و «ترویج دموکراسی» به‌ظاهر در راستای ارتقای وضعیت مردم ایران قرار می‌گیرند، در عمل تأثیرات آن‌ها بیشتر به‌عنوان ابزاری برای فشار بر جمهوری اسلامی و ایجاد شرایط برای تغییرات سیاسی در این کشور عمل کرده‌اند.



پیام بیست و پنجم

پناه دادن و حفاظت از تروریست‌های منافقین در پادگان اشرف عراق و کشور آلبانی، مستقیماً توسط آمریکایی‌ها صورت می‌گرفت.

پس از اشغال عراق توسط ایالات متحده در سال ۲۰۰۳، برخلاف تصور بسیاری از کارشناسان مبنی بر فروپاشی سازمان مجاهدین خلق، این گروه وارد مرحله جدیدی از حیات خود تحت چتر حمایتی آمریکا گردید. با سقوط صدام حسین به‌عنوان اصلی‌ترین حامی مالی و نظامی این سازمان، مدیریت فرارگاه اشرف مستقیماً تحت سیطره حاکمان آمریکایی قرار گرفت. این تغییر وضعیت، سازمان را از بحران انحلال نجات داد و هم‌گرایی میان آمریکایی‌ها و این گروه، بر پایه وجود دشمن مشترک، به ارتقای روابط دوجانبه منجر شد.

ایالات متحده در چارچوب راهبرد آشوب سازنده، از اعضای این گروه به‌عنوان کارگزارانی برای مہار جمهوری اسلامی بهره گرفت. بر اساس این نظریه، واشینگتن با مدیریت گروه‌های مخالف، از آن‌ها به‌عنوان ابزاری برای ایجاد

بی‌ثباتی و تغییر رفتار در کشورهای هدف استفاده می‌کند. به این ترتیب، سازمان مجاهدین خلق با جلب حمایت‌های سیاسی، امنیتی، مالی و نظامی آمریکا، موفق شد بخشی از ساختار در حال فروپاشی خود را بازسازی کرده و به بازیگر اصلی راهبردهای مداخله‌گرایانه در منطقه تبدیل شود.

فرایند انتقال اعضای این سازمان از عراق به آلبانی نیز مستقیماً تحت فشار و هدایت آمریکایی‌ها صورت گرفت. در حالی که مطالبات مردمی در عراق برای اخراج و محاکمه این افراد به تخلیه پادگان اشرف منجر شده بود، بسیاری از کشورهای اروپایی از پذیرش آن‌ها خودداری می‌کردند. در نهایت، کشور آلبانی تنها تحت فشار، تمهید و تهدیدهای ایالات متحده پذیرای این گروه شد. این جابه‌جایی سازمان یافته نشان داد که حفظ بقای این تشکیلات، بخشی از برنامه‌ریزی‌های کلان امنیتی آمریکا برای بازسازی یگان‌های عملیاتی و جاسوسی در محیطی امن، خارج از دایره تهدیدات مستقیم، بوده است. از دیگر خدمات آمریکایی‌ها به سازمان منافقین، خارج کردن نام این سازمان از فهرست گروه‌های تروریستی است.

در حال حاضر، فعالیت‌های این سازمان بر بخش‌هایی نظیر جاسوسی، جمع‌آوری اخبار از داخل ایران و عراق، عملیات روانی علیه جبهه مقاومت و لابی‌گری در محافل غربی متمرکز است. سران این گروه با حضور در کمپین‌های سیاستمداران تندرو آمریکایی و دریافت حمایت‌های مالی، به سخنگوی ائتلاف‌های منطقه‌ای علیه ایران تبدیل شده‌اند. این حضور مستمر و بدون محدودیت در اروپا و آمریکا، گویای آن است که سازمان بقای خود را به مزدوری برای قدرتهای خارجی و اجرای مأموریت‌های ابزاری در فضای مجازی و عرصه‌های دیپلماتیک گره زده است.

تجربه حفاظت از این گروه در پادگان اشرف و سپس انتقال به آلبانی، نشان‌دهنده تناقض در رفتارهای بین‌المللی با موضوع تروریسم است. واشینگتن با ایجاد محیط‌های امن برای این افراد، از آن‌ها به‌عنوان ستون پنجم و یگان عملیاتی در جنگ‌های نیابتی بهره می‌گیرد. این عملیات با هدف فرسایش توان ملی و حاکمیتی ایران طراحی شده و از طریق پیوند دادن ظرفیت‌های جاسوسی سازمان به سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای خارجی تداوم می‌یابد.

۵۵

سازمان مجاهدین

خلق با جلب

حمایت‌های

سیاسی، امنیتی،

مالی و نظامی

آمریکا، موفق شد

بخشی از ساختار در

حال فروپاشی خود

را بازسازی کند

محور دوم

ترویج
اقتصادی

محمد نصوحی
@Mohamad_Nosoochiآمریکا: ما برای حمایت از مردم ایران به تحریم ها ادامه
میدیم!از کی تا حالا تحریم بانسمان و داروی بیماران مظلوم پروانه
ای اسمش شده حمایت از مردم ایران؟!

عاشقان و دلباخته های غرب احیانا نظری ندارند؟!



پیام بیست و ششم

ممانعت آمریکایی ها از ورود پانسمان بیماران پروانه ای، هرگونه ادعای خیرخواهانه ناشی از تحریم ها را منتفی کرد.

بیماری پوستی پروانه ای (EB) از جمله اختلالات ژنتیکی نادر است که به طور میانگین یک نفر از هر پنجاه هزار نفر را در سطح جهان درگیر می کند. این بیماری می تواند در هر سن و در میان همه نژادها بروز کند و اگرچه الگوی وراثتی آن مطلق نیست اما در صورت ابتلای والدین احتمال انتقال افزایش می یابد. ویژگی اصلی EB شکستگی شدید لایه های پوست است، به نحوی که کوچک ترین اصطکاک یا تماس می تواند موجب تاول های گسترده شود.

در درمان حمایتی بیماران EB نوع پانسمان نقش تعیین‌کننده دارد. پانسمان تخصصی مورد استفاده این بیماران محصول شرکتی سوئدی است. این پانسمان‌ها با فناوری خاصی تولید می‌شوند و مهم‌ترین ویژگی آن‌ها عدم چسبندگی به بستر زخم است، به همین دلیل هنگام تعویض بافت تازه ترمیم‌شده آسیب نمی‌بیند و میزان درد و خونریزی کاهش می‌یابد. نمونه‌ای با مشخصات فنی و سطح کارایی محصولات شرکت سوئدی در بازار جهانی وجود نداشت و حتی در کشورهایمانند آمریکا نیز از همین نوع محصول استفاده می‌شود.

از سال ۱۳۹۷ و هم‌زمان با تشدید تحریم‌های ایالات متحده پس از خروج دولت آمریکا از برجام روند تأمین این پانسمان‌ها با اختلال جدی مواجه شد و شرکت سوئدی تولیدکننده ارسال محصولات خود به ایران را متوقف کرد. در فاصله سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۱ دست‌کم ۱۵۰ نفر از بیماران ثبت‌شده در خانه‌ای بی‌جان خود را از دست داده‌اند؛ آماري که تنها شامل پرونده‌های موجود در این مجموعه است و دامنه واقعی ممکن است گسترده‌تر باشد.

در دوره کمبود خانه‌ای بی‌با همکاری وزارت امور خارجه پیگیری‌های حقوقی را علیه دولت ایالات متحده، شخص ترامپ و شماری از اشخاص حقیقی و حقوقی در مراجع داخلی و بین‌المللی مطرح کرد و پس از طرح این شکایت‌ها بخشی از نیاز بیماران از طریق یونیسف تأمین شد و بخشی دیگر نیز با مسیره‌های غیرمستقیم وارد کشور گردید. با این حال مقدار واردات همواره کمتر از نیاز واقعی بوده است و بیماران ناچار شده‌اند مدت طولانی‌تری از هر پانسمان استفاده کنند، امری که خود باعث ایجاد مشکلات عدیده‌ای می‌شود.

این رفتار آمریکا نزنمایی این ادعا که دشمنی آمریکا با جمهوری اسلامی است نه با مردم ایران را به‌خوبی نشان می‌دهد، عصبانیت آمریکا از مردم مقاوم و استقلال‌طلب مردم ایران است حال این استقلال‌خواهی قبل از انقلاب و در دوران ملی شدن صنعت نفت باشد چه بعد از انقلاب و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، آمریکایی‌ها با این روحیه ایستادگی دشمنی دارند و دست به هر جنایتی که بتوانند علیه ملت ایران می‌زنند.

۵۵

از سال ۱۳۹۷ و

هم‌زمان با تشدید

تحریم‌های ایالات

متحده پس از خروج

دولت آمریکا از برجام

روند تأمین این

پانسمان‌ها با اختلال

جدی مواجه شد

Companies that use American parts are not allowed to sell aircraft to Iran.



US Department of Treasury

۲۷

خط گفتمان مقاومت

پدرکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

پیام بیست و هفتم

ایالات متحده با تحریم فروش هواپیما و قطعات یدکی ایمنی ساز به ایران، زمینه ساز فرسودگی ناوگان هوایی کشور شده است.

تحریم فروش هواپیما و قطعات یدکی به ایران از اوایل دهه ۱۳۶۰ در چارچوب سیاست‌های رسمی ایالات متحده تثبیت شد و به تدریج به بخش جدانشدنی از محدودیت‌های ایران تبدیل گردید. این محدودیت‌ها صرفاً شامل ممنوعیت فروش هواپیمای کامل نبود، بلکه زنجیره‌ای از اقلام مرتبط با ایمنی پرواز را در بر گرفت، قطعات موتور، سامانه‌های ناوبری، نرم‌افزارهای به‌روزرسانی فنی، تجهیزات تعمیر و خدمات پشتیبانی. مبنای حقوقی این محدودیت‌ها در مقرراتی مانند «مقررات معاملات و

۵۵

شرکت‌های بزرگ
سازنده هواپیما
و موتور از جمله
بوئینگ، ایرباس،
جنرال الکتریک و
رولز-رویس به دلیل
خطر تحریم‌های
ثانویه و جریمه‌های
سنگین مالی از
ورود پایدار به بازار
ایران یا ارائه خدمات
پس از فروش
گسترده پرهیز
کردند.

۷۲

تحریم‌های ایران» و قوانین بالادستی همچون «قانون اختیارات اقتصادی اضطراری بین‌المللی» و «قانون تحریم‌های ایران» تعریف شد. اجرای عملی آن‌ها برعهده «دفتر کنترل دارایی‌های خارجی» وزارت خزانه‌داری آمریکا قرار گرفت و هرگونه صادرات مستقیم یا غیرمستقیم تجهیزات هوانوردی به ایران به دریافت مجوز موردی وابسته شد.

سازوکار مجوزدهی به‌گونه‌ای طراحی شد که دسترسی واقعی محدود بماند. معافیت‌های اعلام‌شده برای اقلام مرتبط با ایمنی پرواز در عمل از مسیر درخواست‌های موردی، بررسی‌های طولانی‌مدت و امکان لغو در هر مرحله عبور می‌کرد. شرکت‌های بزرگ سازنده هواپیما و موتور از جمله بوئینگ، ایرباس، جنرال الکتریک و رولز-رویس به دلیل خطر تحریم‌های ثانویه و جریمه‌های سنگین مالی از ورود پایدار به بازار ایران یا ارائه خدمات پس از فروش گسترده پرهیز کردند. حتی در مواردی که مجوزهای محدود صادر شد، تردید درباره تبعات حقوقی باعث شد بخش عمده‌ای از قراردادهای اجرایی نشود یا در مرحله تعلیق باقی بماند.

در دوره اجرای توافق هسته‌ای امکان فروش بخشی از هواپیماها فراهم شد. پس از دی‌ماه ۱۳۹۴ (ژانویه ۲۰۱۶) مجوزهایی برای تحویل حدود ۸۰ فروند بوئینگ، بیش از ۱۰۰ فروند ایرباس و ۲۰ فروند ای‌تی‌آر صادر شد. با وجود صدور مجوز تنها تعداد محدودی هواپیمای ای‌تی‌آر به ناوگان اضافه شد و تحویل سایر سفارش‌ها با موانع مالی و حقوقی مواجه ماند. با خروج آمریکا از توافق هسته‌ای (برجام) در اردیبهشت ۱۳۹۷ (مه ۲۰۱۸) مجوزهای صادرشده لغو شدند و مسیر تأمین هواپیمای جدید مسدود شد.

«سازمان بین‌المللی هوانوردی غیرنظامی» (ایکائو) در مواضع عمومی خود تأکید کرده است که ایمنی پرواز نباید به ابزار فشار سیاسی تبدیل شود. ایران موضوع محدودیت‌های ناشی از تحریم را در قالب گزارش‌های فنی و مکاتبات رسمی به این سازمان منتقل کرده است. نشریات تخصصی صنعت هوانوردی مانند «فلایت‌گلوبال» و «اویشن ویک» نیز در تحلیل‌های خود به تأثیر تحریم‌ها بر فرسایش ناوگان ایران و دشواری تأمین قطعات اشاره کرده‌اند. در حوزه سوانح هوایی گزارش‌های رسمی داخلی در موارد متعدد به نقص فنی و محدودیت دسترسی به تجهیزات استاندارد به‌عنوان یکی از عوامل اثرگذار پرداخته‌اند بدون آنکه کمبود استانداردهای نظارتی بین‌المللی علیه ایران مطرح شود.

مجموع این داده‌ها نشان می‌دهد سیاست محدودیت فروش هواپیما و قطعات یدکی ایمنی‌ساز در یک چارچوب حقوقی بلندمدت تثبیت شده و با ابزار تحریم ثانویه تقویت شده است. تجربه اجرای برجام نشان داد حتی در دوره‌ای که مجوز فروش صادر شد وابستگی به نظام تحریم آمریکا موجب شکنندگی قراردادهای گردید. لغو مجوزها پس از خروج آمریکا از توافق اثرگذاری این سیاست را در سطح ناوگان موجود تشدید کرد.



پیام بیست و هشتم

استخدام آرتور میلسپو به عنوان رئیس کل مالیه ایران، مصادق اولین مداخله در امور داخلی کشور برای منافع اقتصادی ایالات متحده بود.

آرتور چستر میلسپو از نخستین چهره‌هایی بود که حضور او در ایران پیوندی مستقیم میان ساختار اداری کشور و دستگاه سیاست‌گذاری ایالات متحده ایجاد کرد. لایحه استخدام میلسپو در مرداد ۱۳۰۱ در مجلس شورای ملی تصویب شد و او در آبان همان سال همراه با یک هیأت مالی آمریکایی وارد تهران شد. از ۱۹ آذر با عنوان رئیس کل مالیه مسئولیت خود را آغاز کرد؛ در این دوران هنوز ماهیت استعماری آمریکایی‌ها برای ایرانی‌ها مشخص نشده بود، به همین سبب مسئولیت میلسپو با اختیاراتی کم سابقه همراه بود.

در قانون استخدامی میلسپو اختیارات تام مالی به او داده شد. هیچ خرجی بدون اجازه وی امکان پذیر نبود، دولت ایران حق نداشت بدون موافقت او تعهد مالی جدیدی بپذیرد. ترفیع، تنزل، جابه‌جایی یا عزل کارکنان مالیه، خرید اقلام و هر تصمیمی که به بودجه عمومی و خزانه مربوط می‌شد

در حوزه اختیارات او قرار داشت. حتی وزیر مالیه در برابر رئیس کل مالیه اختیار مستقلى نداشت و کلیه تشکیلات وزارت مالیه و ادارات وابسته در مرکز و شهرستانها تحت نظر مستقیم میلسپو و همکاران آمریکایی اش اداره می‌شد. این اختیارات در قالب پانزده ماده قانونی به تصویب مجلس رسیده بود و یک مقام خارجی در جایگاهی فراتر از ساختار متعارف دولت ایران قرار گرفته بود.

در مأموریت نخست و حضور اول میلسپو با تمرکز بر درآمدها در خزانه‌داری کل و تنظیم بودجه بر اساس عایدات واقعی نظم تازه‌ای در امور مالی ایجاد کرد. اخذ مالیات از گروه‌هایی که پیش‌تر از پرداخت آن طفره می‌رفتند و تلاش برای کنترل هزینه‌ها بخشی از اقدامات او بود. با این حال همین اختیارات گسترده به تدریج به منبع اصطکاک بدل شد. محدود شدن دخل و خرج ارتش و تلاش برای نظارت بر بودجه نظامی ناراضیاتی رضاخان را برانگیخت. درخواست‌های مکرر میلسپو برای افزایش اختیارات و استخدام مستشاران بیشتر آمریکایی دامنه اختلاف را گسترش داد و سرانجام در سال ۱۳۰۶ به پایان مأموریت او انجامید.

بازگشت میلسپو در سال ۱۳۲۱ در شرایطی رخ داد که ایران در اشغال متفقین قرار داشت و بحران اقتصادی و معیشتی کشور را فرا گرفته بود. این بار نیز قوام السلطنه لایحه استخدام او را به مجلس ارائه کرد و مجلس سیزدهم با اعطای اختیاراتی به مراتب وسیع‌تر از دوره اول موافقت نمود. در این دوره علاوه بر امور مالی حوزه‌هایی مانند حمل‌ونقل، توزیع خواربار، تثبیت قیمت‌ها، تعدیل اجاره‌بها و حتی بخش‌هایی از وظایف انتظامی و نظامی تحت نفوذ مستشاران آمریکایی قرار گرفت. او می‌توانست در جلسات دولت و کمیسیون‌های مجلس درباره مسائل مالی حضور یابد.

در عمل این تمرکز اختیارات پیامدهای ملموسی نداشت. در ساختار وزارت دارایی افرادی که به مستشاران آمریکایی نزدیک‌تر بودند جایگزین بخشی از کارشناسان پیشین شدند و معیارهایی مانند دانستن زبان انگلیسی بر مدارک تحصیلی تخصصی ترجیح یافت. در حوزه معیشت عمومی نیز سیاست‌های مرتبط با خواربار ناراضیاتی گسترده‌ای ایجاد کرد. در سال ۱۳۲۲ از مجموع ۷٫۵ میلیون خوراک گندم تولیدی تنها ۱٫۵ میلیون خوراک به مصرف داخلی اختصاص یافت، هم‌زمان و در حالی که هزاران نفر از مردم ایران با خوردن معجونی عجیب به نام نان سیلو مریض می‌شدند و می‌مردند ۶ میلیون خوراک را در اختیار نیروهای متفقین قرار دادند.

حضور میلسپو در ایران از دو جهت قابل بررسی است، از یک جهت بیانگر ضعف حکومت پهلوی در اداره کشور است که حتی برای مقامات مهم کشور هم از مستشاران آمریکایی استفاده می‌کند و اختیارات فراقانونی به این مستشار می‌دهد و از جهت دیگر این اختیارات گسترده باعث شده بود مستشاران آمریکایی در جهت منافع کشور خود سیاست‌های اقتصادی کشور را پیش ببرند، مایحتاج اصلی مردم را به ارتش متفقین برسانند و با سوق دادن کشور به گرفتن وام از آمریکا شرایط وابستگی و حضور گسترده‌تر آمریکایی‌ها در ایران را فراهم می‌کردند.



پیام بیست و نهم

امضای قانون محدودیت ویزا بلافاصله بعد از برجام، سفر به ایران را به یک ریسک امنیتی و اداری برای تجار جهانی تبدیل کرد.

امضای قانون اصلاح برنامه معافیت روادید در ۱۸ دسامبر ۲۰۱۵ در مقطعی انجام شد که توافق هسته‌ای ایران وارد مرحله اجرا می‌شد و فضای بین‌المللی پیرامون تعامل با ایران در حال بازتعریف بود؛ همین تقارن زمانی سبب شد این قانون از ابتدا در پیوند با روند پس‌برجام ارزیابی شود، زیرا هرگونه تغییر در مقررات رفت‌وآمد به ایالات متحده می‌توانست بر شبکه ارتباطات اقتصادی و حرفه‌ای مرتبط با ایران اثر بگذارد. اصلاحات مزبور در قالب بازنگری امنیتی در برنامه Visa Waiver تصویب شد، برنامه‌ای که به

شهروندان کشورهای عضو اجازه می‌داد بدون طی تشریفات کامل اخذ ویزا و از طریق ثبت اطلاعات در سامانه الکترونیکی وارد آمریکا شوند و از این جهت یکی از تسهیل‌کننده‌های مهم گردش نیروی انسانی در سطح تجاری و تخصصی به شمار می‌رفت.

بر اساس اصلاحیه دسامبر ۲۰۱۵ افرادی که پس از اول مارس ۲۰۱۱ به ایران، عراق، سودان یا سوریه سفر کرده بودند از شمول این معافیت خارج شدند و برای ورود به ایالات متحده ملزم به طی فرایند کامل ویزای عادی گردیدند؛ تغییری که در ظاهر عنوان ممنوعیت سفر نداشت ولی در عمل سازوکار سریع و کم‌هزینه پیشین را به روندی زمان‌بر با مراحل اداری گسترده و ارزیابی‌های امنیتی دقیق‌تر تبدیل کرد و بدین ترتیب هزینه زمانی و حرفه‌ای سفرهای پیشین به ایران را افزایش داد. این دگرگونی حقوقی بدون آنکه همکاری با ایران را غیرقانونی اعلام کند شرایط تصمیم‌گیری را برای مدیران شرکت‌ها، فعالان اقتصادی، کارشناسان فنی و پژوهشگران پیچیده‌تر ساخت، زیرا سفر کاری به ایران می‌توانست بر وضعیت ویزایی آینده آنان در آمریکا اثر بگذارد و در برنامه‌ریزی‌های سازمانی به‌عنوان متغیری مؤثر در نظر گرفته شود.

هم‌زمان قرار گرفتن نام ایران در کنار کشورهای مثل عراق و سوریه در متن قانونی که با ملاحظات امنیتی تنظیم شده بود به‌صورت غیرمستقیم ریسک حضور در ایران را بالا برده بود و این بازنمایی در فضایی شکل گرفت که برجام در حال گشودن مسیرهای جدید تعامل اقتصادی بود؛ در نتیجه بخشی از بنگاه‌ها، به‌ویژه شرکت‌های کوچک و متوسط که انعطاف‌پذیری کمتری در مدیریت ریسک اداری دارند، اعزام نیرو به ایران را با احتیاط بیشتری تنظیم کردند یا آن را به تعویق انداختند.

این قانون از طریق افزایش هزینه‌های اداری و ریسک عمل می‌کرد و بدون ایجاد منع صریح جهت‌گیری تصمیم‌های فردی و نهادی را تغییر می‌داد؛ پرهزینه‌تر شدن حضور در ایران در کنار محدودیت‌های مالی موجود ظرفیت ایران برای جذب همکاری‌های تجاری، علمی و حرفه‌ای را محدود ساخت و روند عادی‌سازی تعاملات پس از توافق هسته‌ای را با کندی مواجه کرد.

۵۵

پرهزینه‌تر شدنحضور در ایران درکنار محدودیت‌هایمالی موجود ظرفیتایران برای جذبهمکاری‌های تجاری،علمی و حرفه‌ای رامحدود ساخت



هلال احمر ایران
@Iranian_RCS

تهیه ۲ میلیون دوز #واکسن_انفلوآنزا بر عهده #هلال_احمر است که متأسفانه چند روز قبل بانک شهر که بانک واسط ارزی برای تهیه واکسن بود از سمت دولت امریکا تحریم شد و واکسن‌ها به دست هلال احمر نرسید، تلاش می‌شود از طریق واسطه‌هایی در کشورهای مجاور این مشکل حل شود.

#coronavirus

پیام سی‌ام

در زمان درگیری بیش از ۲۰ استان کشور با سیل‌های شدید، تحریم‌های آمریکا عملاً حساب‌های ارزی هلال احمر ایران را بلااستفاده کرد.

در فاصله اسفند ۱۳۹۷ تا فروردین ۱۳۹۸ ایران با موجی از سیلاب‌های گسترده روبه‌رو شد که دست‌کم ۲۴ استان را درگیر کرد و به دلیل پراکندگی جغرافیایی و هم‌زمانی رخدادها فشار سنگینی بر زیرساخت‌ها و ظرفیت‌های امدادی وارد آورد. افزایش هم‌زمان نیازهای انسانی در بخش بزرگی از کشور تأمین منابع مالی و تجهیزاتی را به مسئله‌ای فوری در



جمعیت هلال احمر
جمهوری اسلامی
ایران اعلام کرد
که در نتیجه این
محدودیت‌ها امکان
دریافت کمک‌های
نقدی خارجی و
انجام نقل و انتقالات
ارزی از دست رفت

مدیریت بحران تبدیل کرد.

این وضعیت در شرایطی شکل گرفت که پس از خروج ایالات متحده از برجام در سال ۲۰۱۸ تحریم‌های بانکی دوباره برقرار شده و دسترسی ایران به شبکه مالی بین‌المللی محدود شده بود. هرچند در اسناد رسمی آمریکا فعالیت‌های بشردوستانه از شمول تحریم‌ها مستثنا معرفی می‌شد، اما نبود کانال‌های بانکی عملیاتی موجب شد این معافیت‌ها کارکرد مؤثری نداشته باشند. بانک‌ها و مؤسسات مالی بین‌المللی به دلیل ریسک حقوقی و سابقه جریمه‌های سنگین از انجام تراکنش‌های مرتبط با ایران خودداری می‌کردند و این احتیاط انتقال منابع مربوط به امدادسانی را نیز در بر می‌گرفت.

جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد که در نتیجه این محدودیت‌ها امکان دریافت کمک‌های نقدی خارجی و انجام نقل و انتقالات ارزی را از دست داده است و همین امر، فرآیند جذب و انتقال سریع منابع را مختل کرده است. به گفته رئیس این جمعیت دریافت کمک‌های بین‌المللی و خرید تجهیزاتی مانند آمبولانس و خودروهای نجات نیز با مانع روبه‌رو شده و تأمین اقلام تخصصی از مسیرهای غیرمستقیم و پرهزینه انجام می‌گیرد. این وضعیت در حالی رخ می‌داد که بخشی از ناوگان امدادی کشور با فرسودگی مواجه بود و نوسازی آن به منابع مالی پایدار نیاز داشت.

موضوع آثار تحریم‌های بانکی بر فعالیت‌های انسان‌دوستانه در مجامع بین‌المللی مرتبط با نهضت صلیب سرخ و هلال احمر مطرح شد و درخواست گردید پیامدهای آن بر گروه‌های آسیب‌پذیر و عملیات امدادی به‌صورت مستند بررسی شود. تجربه سیلاب‌های ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ نشان داد که محدودیت در دسترسی به شبکه مالی حتی بدون اعلام منع رسمی برای فعالیت‌های بشردوستانه می‌تواند ظرفیت پاسخ‌گویی نهادی را در شرایط بحران کاهش دهد. در این چارچوب تحریم‌های بانکی از طریق افزایش ریسک تعامل مالی و انسداد مسیرهای انتقال پول عمل کردند و آثار آن در یکی از گسترده‌ترین بحران‌های طبیعی سال‌های اخیر کشور قابل مشاهده بود.

سیاسی

تحریم بانک مرکزی...!

تصویب طرح تحریم بانک مرکزی ایران در سنای آمریکا



علی نوین

پیام سی و یکم

برچسب‌زنی‌های متعدد حقوقی به تحریم‌ها، تلاشی برای دائمی کردن فشار اقتصادی و جاوگیری از هرگونه توافق پایدار است.

در نظام‌های تحریمی آمریکا هر اقدام محدودکننده از منشاهای حقوقی متعددی ناشی می‌شود. یک تحریم می‌تواند ذیل عناوین متفاوتی مانند هسته‌ای، حقوق بشری یا مقابله با تروریسم تعریف شود و هر یک از این منشاهای با برچسب حقوقی مشخصی شناخته می‌شوند. این تنوع برچسب‌ها در ابتدا کارکردی طبقه‌بندی‌کننده داشت اما با گذار ایالات متحده از تحریم‌های قاعده‌محور به تحریم‌های ریسک‌محور به تدریج به بخشی از یک راهبرد منسجم‌تر تبدیل شد؛ راهبردی که از دوران دولت اوباما و با محوریت وزارت خزانه‌داری آمریکا شکل گرفت و در ادبیات

هر مؤسسه مالی

در جهان که

به صورت مستقیم

یا غیرمستقیم

تراکنتشی را برای

بانک مرکزی تسهیل

می‌کرد با خطر

محرومیت از نظام

مالی آمریکا مواجه

می‌شد.

تخصصی از آن با عنوان شکل‌دهی دیواره تحریمی یاد می‌شود.

منطق این سیاست بر انباشت حقوقی تحریم‌ها استوار بود. به‌جای آنکه یک نهاد یا شخص صرفاً تحت یک عنوان تحریمی قرار گیرد همان هدف با برچسب‌های گوناگون و از مسیرهای قانونی مختلف تحریم می‌شد. برای نمونه بانک مرکزی ایران می‌توانست هم‌زمان به‌دلیل فعالیت‌های هسته‌ای، مسائل حقوق بشری و اتهامات مرتبط با تروریسم در فهرست تحریم‌ها قرار گیرد. در چنین وضعیتی حتی اگر یکی از این برچسب‌ها در نتیجه مذاکره یا توافقی خاص کنار گذاشته می‌شد سایر عناوین همچنان پابرجا می‌ماندند و اثر عملی تحریم تغییری نمی‌کرد. به این ترتیب رفع تحریم از یک فرایند مشخص و محدود به مسیری پیچیده و چندلایه تبدیل می‌شد.

نمونه عینی این سازوکار را می‌توان در تحریم‌های مربوط به بانک مرکزی ایران در فاصله سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ مشاهده کرد. در ۴ نوامبر ۲۰۱۸ بانک مرکزی بر اساس دستور اجرایی ۱۳۸۴۶ که پس از خروج آمریکا از برجام صادر شد در فهرست تحریم‌ها قرار گرفت. این اقدام با برچسب {IFSR} «مقررات تحریم مالی ایران» همراه بود و بانک مرکزی را ذیل تحریم‌های ریسک‌محور بانکی، از جمله مقررات قانون سیسادا و NDAA ۲۰۱۲ قرار داد. پیامد عملی این تصمیم آن بود که هر مؤسسه مالی در جهان که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم تراکنشی را برای بانک مرکزی تسهیل می‌کرد با خطر محرومیت از نظام مالی آمریکا مواجه می‌شد.

کمتر از یک سال بعد در ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۹ این نهاد بار دیگر در فهرست تحریم‌ها قرار گرفت. این بار بر اساس دستور اجرایی ۱۳۲۲۴ و با استناد به اتهام تروریسم. در این مرحله برچسب {SDGT} «تحریم‌های به بهانه ارتباط با تروریسم» به بانک مرکزی نسبت داده شد و هم‌زمان به‌دلیل ارتباط ادعایی با سپاه پاسداران برچسب {IRGC} «تحریم‌های مرتبط با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران» نیز به آن افزوده شد. این تحریم‌ها ذیل همان چارچوب تحریم‌های ریسک‌محور بانکی و در پیوند با دستور اجرایی ۱۳۲۲۴ و قانون کاتسا اعمال شدند. از منظر اثرگذاری مجازات و محدودیت‌های ناشی از این مجموعه تحریم‌ها تفاوت ماهوی با تحریم پیشین نداشت اما از نظر حقوقی لایه‌های جدیدی به آن افزوده شد.

در چنین ساختاری بازگشت‌پذیری تحریم‌ها به تدریج از معنا تهی می‌شود. برای رفع تحریم بانک مرکزی دیگر صرفاً مذاکره در یک موضوع خاص مانند پرونده هسته‌ای کفایت نمی‌کند، بلکه لازم است هم‌زمان درباره چندین عنوان حقوقی و سیاسی مختلف گفت‌وگو شود آن هم بدون تضمینی که پس از رفع یک برچسب عنوان دیگری به همان تحریم افزوده نشود. روایت این روند نشان می‌دهد که چگونه برچسب‌زنی‌های متعدد حقوقی به ابزاری برای تثبیت و امتداد فشار اقتصادی تبدیل شده و امکان دستیابی به توافقی پایدار و قابل اتکا را با ابهام‌های ساختاری مواجه کرده است.



پیام سی و دوم

توافق برجام برای آمریکا، نه راهی برای تفاهم بلکه فرصتی جهت هوشمندسازی و به‌روزرسانی ساختار تحریمی علیه ایران بود.

توافق ژنو و پس از آن برجام در روایت رسمی واشنگتن به‌عنوان تلاشی برای مدیریت تنش و حرکت به‌سوی حل‌وفصل اختلاف‌ها معرفی شد. با این حال شکل‌گیری این توافق‌ها در مقطعی انجام گرفت که ساختار تحریم‌های آمریکا با نشانه‌هایی از فرسایش مواجه شده بود. اوباما در پاسخ به انتقادهای نسبت به برجام در کنگره صراحتاً از افول کارایی نظام تحریمی سخن گفت که ادامه مسیر پیشین توان تحریمی مورد انتظار را برای آمریکا حفظ نمی‌کند. از این منظر مذاکره راهی برای بازآرایی ساختار تحریم‌ها تلقی می‌شد. داده‌های مربوط به صادرات نفت ایران نشان می‌داد که اهداف تحریمی آمریکا به‌طور کامل محقق نشده است، چرا که در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ با وجود تلاش برای به صفر رساندن فروش نفت ایران، میزان صادرات کشور حدود ۱.۲ میلیون بشکه در روز باقی ماند، رقمی که فاصله معناداری با هدف اعلامی ۵۰۰ هزار بشکه داشت. همین امر به

بخشی از استدلال او با ما تبدیل شد، جایی که تأکید می‌کرد ادامه فشار حداکثری بدون اصلاح مسیر نتیجه متفاوتی به همراه نخواهد داشت.

با توجه به این افول اثرگذاری نظام تحریمی توافق ژنو نقش مرحله‌ای میانی را ایفا کرد. با رسمی شدن بخشی از فروش نفت ایران فعالیت‌هایی که پیش‌تر تحت فشار تحریم‌ها در مسیرهای غیرشفاف یا انعطاف‌پذیر انجام می‌شد به تدریج وارد کانال‌های علنی‌تر شد. این تغییر صرفاً به معنای افزایش یا کاهش صادرات نبود، بلکه به آشکار شدن مسیرهای اصلی تجارت خارجی و جریان‌های درآمدی ایران انجامید، مسیرهایی که در سال‌های پیش به دلیل محدودیت‌ها کمتر در دسترس رصد و کنترل مستقیم قرار داشتند.

در توضیح این وضعیت دو عامل بیش از همه برجسته بود. از یک سو ایران توانسته بود راه‌هایی برای حفظ سطحی از صادرات و تداوم گردش مالی پیدا کند. از سوی دیگر شرایط بازار جهانی نفت و ملاحظات اقتصادی بازیگران بزرگ اثرات تحریم‌ها را محدود می‌کرد. جک لو وزیر خزانه‌داری آمریکا در همین زمینه صراحتاً اشاره کرد که کشورهایی مانند چین، هند و کره جنوبی از مشتریان اصلی نفت ایران هستند و آمریکا امکان حذف این اقتصادها از بازار مالی خود را صرفاً به دلیل خرید نفت ایران ندارد. این محدودیت به‌طور عملی سقفی برای فشار تحریمی ایجاد می‌کرد.

توافق ژنو در چنین فضایی با حفظ کلیت ساختار تحریم‌ها فروش رسمی حدود یک میلیون بشکه نفت در روز را برای ایران تثبیت کرد و آمریکا متعهد شد اقدامی برای کاهش این میزان انجام ندهد. در مقابل روندهایی که ایران طی سال‌های تحریم برای ادامه تجارت شکل داده بود به تدریج در معرض دید قرار گرفت. این فرایند آرام و مرحله‌به‌مرحله پیش رفت و به آمریکا امکان داد تصویری دقیق‌تر از شریان‌های اقتصادی و نقاط اتکای ایران به دست آورد.

این شناخت در ادامه به پایه‌ای برای بازطراحی فشارها تبدیل شد. مسئله اصلی دیگر فقدان ابزار تحریمی نبود، بلکه نحوه استفاده مؤثر از آن‌ها بر اساس تجربه‌های به‌دست‌آمده اهمیت پیدا کرده بود. خروج دولت ترامپ از برجام نیز در همین بستر قابل درک است. ترامپ بر این باور بود که امتیازهای اخذ شده از ایران کافی نیست و با تکیه بر دانشی که در دوره توافق انباشته شده می‌توان فشار بیشتری اعمال کرد، فشاری که لزوماً نیازمند خلق چارچوب‌های کاملاً جدید تحریمی نباشد.

پیامد این رویکرد پس از خروج آمریکا از برجام در اقتصاد ایران خود را نشان داد. بدون آنکه تحول بنیادینی در ماهیت حقوقی تحریم‌ها رخ دهد اتکا به شناخت دقیق‌تر از مسیرهای تجاری و مالی امکان اعمال فشار مؤثرتر را فراهم کرد. شوک ارزی و تورمی سال ۱۳۹۸ را می‌توان در همین زمینه دید، شوکی که نه حاصل یک تصمیم دفعی بلکه نتیجه انباشت تدریجی اطلاعات و تجربه‌ای بود که در دوره توافق و پس از آن شکل گرفته بود.



پیام سی و سوم

تداوم تحریم‌ها در دولت‌های مختلف امریکا نشان داده که دشمنی با معیشت ایرانیان، نقطه اشتراک راهبردی دموکرات‌ها و جمهوری خواهان است.

نگاهی به روند تحریم‌های اعمال شده علیه ایران از سال ۱۳۵۸ نشان می‌دهد که این سیاست، صرف‌نظر از تغییر دولت‌ها در کاخ سفید به‌عنوان یک ابزار ثابت مورد استفاده قرار گرفته است. در دوره‌های مختلف چه با حضور دموکرات‌ها و چه جمهوری خواهان تحریم به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین اهرم‌های فشار علیه ایران به کار گرفته شده و تغییر دولت‌ها بیش از آنکه به تغییر ماهیت این سیاست منجر شود به بازطراحی و ارتقای آن انجامیده است. این استمرار به تدریج تصویری از یک اشتراک راهبردی در قبال معیشت و اقتصاد ایران ترسیم می‌کند.

در دولت جورج بوش پسر تحریم‌ها وارد مرحله‌ای تازه شد. اعمال تحریم‌های قاعده‌محور که آغازگر تحریم‌های ثانویه به شمار می‌آیند زمینه‌ای فراهم کرد تا دامنه فشار از چارچوب روابط دوجانبه فراتر رود. در همین دوره با صدور فرمان اجرایی ۱۳۳۸۲ تمامی دارایی‌های افرادی که با صنعت هسته‌ای ایران مرتبط شناخته می‌شدند مسدود شد. این فرمان متمرکز بر هدف‌گیری اشخاص و شبکه‌هایی بود که از منظر آمریکا در پیوند با برنامه هسته‌ای ایران قرار داشتند و به‌نوعی مقدمه گسترش فشارهای ساختاری در سال‌های بعد محسوب می‌شد.

این مسیر تحریم‌ها در دولت اوباما که تصویر مثبتی در اذهان بعضی ایرانیان دارد به مرحله‌ای فراگیرتر رسید. تصویب قانون سیسادا که از آن به‌عنوان یکی از گسترده‌ترین تحریم‌ها علیه ایران یاد می‌شود عملاً هر مبادله مالی ایران را تحت تأثیر قرار داد. بر اساس این قانون هر بانکی در هر نقطه از جهان که با ایران تعامل مالی انجام می‌داد از دسترسی به نظام بانکی آمریکا و داشتن حساب در این کشور محروم می‌شد. چنین سازوکاری تحریم‌ها را به یک فشار جهانی تبدیل کرد و هزینه تعامل با ایران را برای بازیگران خارجی به‌طور چشمگیری افزایش داد.

اوباما در مصاحبه‌ای با بلومبرگ در توضیح توافق هسته‌ای برجام نیز به ثابت بودن تحریم‌ها اشاره کرد و گفت که ۹۵ درصد تحریم‌ها در جای خود باقی می‌مانند و حذف نخواهند شد. این اظهارنظر تصویری از ثبات ساختار تحریم‌ها ارائه می‌داد، ساختاری که قرار نبود با یک توافق از میان برود بلکه حفظ می‌شد و در صورت لزوم متناسب با شرایط جدید به‌روزرسانی می‌گردید. تداوم این رویکرد در دوره‌های بعد، از جمله در دولت بایدن، مؤید همین امر است.

در دولت ترامپ نیز با وجود تفاوت در ادبیات و شیوه اجرا چارچوب کلی تحریم‌ها پابرجا ماند. خروج آمریکا از برجام و تصویب قانون کاتسا نمونه‌ای از ادامه همین مسیر بود. بخشی از تحریم‌های این قانون سپاه پاسداران را هدف قرار داد و با الصاق برچسب تروریستی هم خود این نهاد و هم وابستگان آن را مشمول تحریم کرد. این اقدام در امتداد همان منطق پیشین صورت گرفت که تحریم را به‌مثابه سازوکاری پایدار برای اعمال فشار تعریف می‌کرد.

در مجموع آنچه از این توالی تاریخی برمی‌آید نقش محوری وزارت خزانه‌داری آمریکا در پیشبرد این سیاست است، نهادی که به یکی از مهم‌ترین اتاق‌های جنگ اقتصادی علیه ایران تبدیل شده است. تغییر دولت‌ها از بوش و اوباما تا ترامپ و بایدن تغییر راهبردی ایجاد نکرد بلکه بیشتر به تغییر در شیوه اجرا و برچسب‌ها انجامید. تحریم‌ها در این چارچوب بخشی از یک ساختار ثابت بوده‌اند که در طول زمان حفظ شده و متناسب با شرایط جدید شکل تازه‌ای به خود گرفته‌اند.

۵۵

تغییر دولت‌ها از

بوش و اوباما تا

ترامپ و بایدن تغییر

راهبردی ایجاد نکرد

بلکه بیشتر به تغییر

در شیوه اجرا و

برچسب‌ها انجامید.



پیام سی و چهارم

تشکیل مرکز TFTC توسط آمریکا در منطقه غرب آسیا، با هدف مسدود کردن رگ‌های حیاتی اقتصاد ایران صورت گرفته است.

تشکیل «مرکز هدف‌گیری تأمین مالی تروریسم» (TFTC) در منطقه غرب آسیا در امتداد راهبردی قرار دارد که تمرکز اصلی آن بر شناسایی و محدودسازی مسیرهای کلیدی اقتصاد ایران است. در این چارچوب، تحریم به‌مثابه ابزاری برای ایجاد اختلال در جریان‌های مالی، بانکی و تجاری عمل می‌کند؛ جریان‌هایی که استمرار فعالیت اقتصادی به آن‌ها وابسته است. اجرای مؤثر چنین سیاستی، مستلزم دسترسی دقیق به داده‌های مالی و شناخت شبکه‌های انتقال منابع و واسطه‌های مبادلاتی است.

کارآمدی تحریم‌های ثانویه ایالات متحده به توانایی آن‌ها در افزایش ریسک همکاری با ایران برای بانک‌ها و شرکت‌های غیرآمریکایی وابسته است. این ریسک زمانی معنا پیدا می‌کند که گلوگاه‌های انتقال پول، واسطه‌های مالی و نقاط اتصال ایران به اقتصاد منطقه‌ای به‌درستی شناسایی شوند. هرچه این شناخت جزئی‌تر و عملیاتی‌تر باشد، تمرکز اقدامات محدودکننده بر مسیرهای اثرگذارتر

و کم هزینه تر برای طرف تحریم کننده امکان پذیرتر می شود. در سال های گذشته، بخشی از داده های مورد نیاز از طریق زیرساخت هایی مانند «سوئیفت» و استانداردهای نظارتی مرتبط با «FATF» در دسترس قرار می گرفت. این سازوکارها امکان پایش کلی تراکنش ها را فراهم می کردند؛ با این حال، تمرکز بر انسداد هدفمند مسیرهای حساس اقتصادی، به سطحی بالاتر از هماهنگی عملیاتی و اطلاعاتی در مقیاس منطقه ای نیاز داشت. منطقه غرب آسیا، به دلیل سهم بالای آن در مبادلات مالی و تجاری ایران، در این محاسبه جایگاهی تعیین کننده پیدا کرد.

FTFC در چنین زمینه ای تأسیس شد. این مرکز با مشارکت چند کشور منطقه و با استقرار در ریاض شکل گرفت و مأموریت رسمی آن، پیگیری جریان های مالی مرتبط با «تأمین مالی تروریسم» اعلام شد. دامنه حقوقی این عنوان، امکان بررسی طیف گسترده ای از شبکه های مالی را فراهم می کند و ظرفیت تمرکز بر ارتباطات اقتصادی متصل به ایران را افزایش می دهد. فعالیت عملی این مرکز، عمدتاً بر ردیابی مسیرهایی متمرکز بوده است که در چرخه مبادلات مالی ایران نقش فعال دارند.

شناسایی این تبادلات، به ترسیم نقشه ای از پیوندهای مالی، تجاری و لجستیکی منجر می شود که اقتصاد ایران در بستر آن ها جریان دارد. این پیوندها حوزه هایی مانند تجارت کالا، حمل و نقل، انرژی و خدمات مالی را در بر می گیرد. دسترسی به چنین تصویری، امکان اولویت بندی نقاط حساس و اعمال محدودیت بر مسیرهای اثرگذار را برای طراحان سیاست تحریمی فراهم می سازد.

با اتکا به این زیرساخت اطلاعاتی، تحریم ها به تدریج از الگوی کلی و فراگیر، به سمت تمرکز بر شبکه ها و مسیرهای مشخص حرکت کرده اند. در نتیجه، دامنه اثرگذاری آن ها به بازیگرانی نیز تسری یافته است که در مجاورت این شبکه ها فعالیت می کنند و از منظر ریسک مالی، در معرض محدودیت و خودتحریمی قرار می گیرند. این روند، الگویی را تثبیت کرده است که در آن اطلاعات مالی به عنصر محوری سیاست تحریمی تبدیل می شود و اعمال فشار اقتصادی، نه از طریق انسداد کامل، بلکه از مسیر مدیریت دقیق و هدفمند جریان های مبادلاتی دنبال می گردد.



منطقه غرب آسیا، به
دلیل سهم بالای آن
در مبادلات مالی و
تجاری ایران، در این
محاسبه جایگاهی
تعیین کننده پیدا
کرد.



پیام سی و پنجم

راهبرد تحریم، تلاشی برای ایجاد انسداد بلند مدت در مسیر توسعه ملی است.

در منطق اعمال قدرت در نظام بین‌الملل، فشار بر دولت‌ها معمولاً از طریق ابزارهای سخت و نظامی یا سازوکارهای نرم و فرهنگی دنبال شده است. مداخله نظامی با هزینه‌های مالی و انسانی سنگین و تبعات سیاسی گسترده همراه است و بهره‌گیری از ابزارهای نرم، مانند عملیات روانی، در بلندمدت نتیجه‌ای قطعی و قابل تضمین ندارد. در این میان، تحریم اقتصادی به‌عنوان ابزاری تثبیت‌شده مطرح شده است که امکان اعمال فشار ساختاری را بدون ورود به تقابل نظامی فراهم می‌کند.

تحریم اقتصادی بر محدودسازی دسترسی یک کشور به منابع مالی، بازارهای تجاری و شبکه‌های مبادلاتی جهانی استوار است. کارکرد اصلی آن، ایجاد اختلال در روندهای عادی رشد، سرمایه‌گذاری و تأمین مالی است؛ روندهایی که استمرار آن‌ها ظرفیت تولید، اشتغال و توان مالی دولت را حفظ می‌کند. از این منظر، تحریم با فشار بر بسترهای اقتصادی اثر می‌گذارد که زیربنای برنامه‌های

توسعه‌ای را تشکیل می‌دهند.

در مراحل نخست، تحریم‌ها عمدتاً در قالب تصمیم‌های اجرایی دولت ایالات متحده اعمال می‌شد. با گذشت زمان و گسترش تحریم‌های ثانویه، به‌ویژه پس از تصویب قوانینی مانند «کاتسا»، این سیاست در قالب مقررات مصوب کنگره تثبیت شد و به ساختاری حقوقی با ماندگاری بیشتر تبدیل گردید. این تحول، جایگاه تحریم را به سطح یک سیاست نهادینه ارتقا داد و استمرار آن را در چارچوب قانون تضمین کرد.

تحریم‌ها با محدود کردن دسترسی به نظام مالی بین‌المللی و بازار انرژی، سازوکارهای عادی مشارکت در اقتصاد جهانی را مختل می‌کنند. افزایش هزینه مبادله، دشواری انتقال منابع ارزی و محدودیت در جذب سرمایه خارجی از پیامدهای مستقیم این وضعیت است. چنین محدودیت‌هایی بر امکان برنامه‌ریزی اقتصادی اثر می‌گذارد و افق تصمیم‌گیری‌های بلندمدت را با عدم قطعیت مواجه می‌سازد.

در این میان، تحریم بانک مرکزی و محدودسازی صادرات نفت جایگاهی محوری دارد؛ زیرا این دو حوزه نقش اصلی در تأمین منابع ارزی و تنظیم جریان نقدینگی خارجی ایفا می‌کنند. کاهش درآمد‌های ارزی، توان دولت در تأمین مالی پروژه‌های زیرساختی، خدمات عمومی و سرمایه‌گذاری‌های توسعه‌ای را محدود می‌سازد و پیامدهای آن در شاخص‌های کلان اقتصادی منعکس می‌شود.

پیامدهای این محدودیت‌ها به تدریج از سطح نهادهای اقتصادی به سطح معیشت عمومی منتقل می‌شود. کاهش ظرفیت تولید، نوسانات ارزی و محدودیت‌های تجاری می‌تواند بر اشتغال، سطح قیمت‌ها و قدرت خرید خانوارها اثر بگذارد. همان‌گونه که در ادبیات رسمی سیاست‌گذاری آمریکا نیز تصریح شده است، هدف نهایی تحریم‌ها اعمال فشار اقتصادی به‌گونه‌ای است که نارضایتی اجتماعی شکل بگیرد و از این مسیر، جهت‌گیری‌های کلان سیاسی دچار تغییر شود.

در مجموع، تحریم اقتصادی به سازوکاری تبدیل شده است که از طریق ایجاد اختلال در زیرساخت‌های مالی و تجاری، روندهای توسعه‌ای را با محدودیت مواجه می‌کند. این الگو بر مدیریت دسترسی به منابع و شبکه‌های اقتصادی جهانی تکیه دارد و آثار آن در طول زمان، از مسیر سازوکارهای نهادی و مالی بروز می‌یابد.

در نهایت، تحریم را می‌توان راهبردی برای انسداد بلندمدت مسیر توسعه ملی دانست؛ انسدادی که هدف آن، فرسایش تدریجی توان کشور و وادار کردن جامعه به پذیرش شرایط تحمیلی است. با این توضیح، اقتصاد به میدان اصلی تقابل تبدیل می‌شود؛ میدانی که در آن، توسعه ملی نه یک پیامد جانبی، بلکه هدف مستقیم فشار قرار می‌گیرد.



US Treasury Secretary warns again: If I
were Iranian, I would lose my money
I was taking it out of the country

پیام سی و ششم

وزارت خزانهداری آمریکا، عملاً نقش اتاق جنگ اقتصادی علیه مردم ایران را ایفا می‌کند.

وزارت خزانهداری ایالات متحده به یکی از مهم‌ترین کانون‌های تمرکز سیاست فشار واشنگتن علیه ایران تبدیل شده است. نقش این نهاد، طراحی و مدیریت سازوکاری است که اقتصاد ایران را به‌طور مستقیم هدف می‌گیرد و از مسیر آن، فشار بر زندگی روزمره مردم اعمال می‌شود؛ فشاری که در نهایت قرار است به مطالبه و فشار سیاسی منجر گردد. پایه اصلی این سازوکار، سلطه دلار بر مبادلات مالی جهان است. بخش عمده تجارت بین‌المللی با دلار انجام می‌شود و بازارهای مالی آمریکا

۵۵

اثر تحریم‌ها صرفاً

به گرانی محدود

نمی‌شود. در

حوزه‌هایی مانند

دارو، حتی دسترسی

به خود کالا نیز

به شدت دشوار

می‌گردد.

نقشی محوری در گردش این ارز دارند. از این رو، بسیاری از کشورها، بانک‌ها و مؤسسات مالی تمایل دارند به این بازارها دسترسی داشته باشند؛ چراکه بدون دلار، تجارت جهانی عملاً با اختلال جدی مواجه می‌شود.

وزارت خزانهداری آمریکا با اتکا به همین موقعیت، شبکه‌ای از تحریم‌ها را ایجاد کرده است که امکان رصد و محدودسازی تبادلات مالی را فراهم می‌کند. این ساختار تحریمی با هدف اعمال فشار حداکثری طراحی شده و به گونه‌ای عمل می‌کند که اقتصاد کشور هدف را با محدودیت‌های گسترده روبه‌رو سازد. نتیجه این فشار، صرفاً به کاهش درآمد یا اختلال در تجارت محدود نمی‌شود، بلکه اداره عادی اقتصاد و تأمین نیازهای اساسی جامعه را نیز دشوار می‌سازد.

تحریم‌ها عملاً تأمین نیازهای ضروری را از دو مسیر با مشکل مواجه می‌کنند: از یک سو، هزینه مبادلات مالی برای ایران افزایش می‌یابد و از سوی دیگر، به دلیل کمبود ارز، به‌ویژه دلار، هزینه تمام‌شده کالاها برای مصرف‌کننده به‌طور مستمر بالا می‌رود. برآیند این دو عامل، افزایش قیمت اقلام روزمره و فشار مستقیم بر معیشت مردم است.

با این حال، اثر تحریم‌ها صرفاً به گرانی محدود نمی‌شود. در حوزه‌هایی مانند دارو، حتی دسترسی به خودکالا نیز به شدت دشوار می‌گردد. اگرچه به‌صورت رسمی اعلام می‌شود که دارو تحریم نشده است، اما ساختار تحریم‌ها به گونه‌ای طراحی شده که تبادل مالی برای خرید دارو عملاً امکان‌پذیر نباشد. در نبود امکان انتقال پول، شرکت‌های دارویی از فروش خودداری می‌کنند و در نتیجه، دسترسی بیماران خاص به داروهای حیاتی با چالش جدی مواجه می‌شود؛ وضعیتی که مستقیماً جان بیماران را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

نمونه دیگر، تحریم خرید هواپیماهای مسافربری و حتی قطعات آن است. این محدودیت‌ها مستقیماً ایمنی پروازها و جان مسافران را به خطر می‌اندازد. چنین اقداماتی، علاوه بر پیامدهای انسانی، با توافق‌نامه شیکاگو نیز در تضاد است و نشان می‌دهد که تحریم‌ها حوزه‌های حیاتی زندگی عمومی را نیز در بر می‌گیرند.

در کنار این موارد، تحریم بانک مرکزی و صادرات نفت، منابع اصلی درآمد کشور را هدف قرار داده است؛ منابعی که نقشی کلیدی در تأمین بودجه عمومی و اداره امور کشور دارند. کاهش این درآمدها، فشار معیشتی را تشدید می‌کند و هم‌زمان، با ایجاد محدودیت در تأمین دارو، حمل‌ونقل و سایر نیازهای اساسی، نارضایتی اجتماعی را افزایش می‌دهد.

در مجموع، آنچه از نقش وزارت خزانهداری آمریکا برمی‌آید، تبدیل شدن این نهاد به اتاق طراحی جنگ اقتصادی است؛ جنگی که ابزار اصلی آن محدودسازی مالی و هدف نهایی آن، تأثیرگذاری بر زندگی روزمره مردم و ایجاد فشار اجتماعی از مسیر اقتصاد ارزیابی می‌شود.



پیام سی و هفتم

تحریم‌های ریسک‌محور، ابزار محوری آمریکا برای انزوای کامل پولی و قطع شریان‌های ارتباطی اقتصاد ایران با جهان است.

در روند تحریم‌های اعمال‌شده علیه ایران، نسل جدیدی از تحریم‌ها شکل گرفت که ماهیت آن‌ها با تحریم‌های پیشین تفاوت داشت. این تحریم‌ها که به تحریم‌های ریسک‌محور شناخته می‌شوند، در قالب نسل دوم تحریم‌های ثانویه تعریف می‌شوند و دامنه مخاطبان آن‌ها به مراتب گسترده‌تر از تحریم‌های مستقیم است. در این الگو، کل بازارهای مالی و تمامی مؤسسات و نهادهای مالی در معرض اثرگذاری قرار می‌گیرند.

در تحریم‌های ریسک‌محور، آمریکا مخاطب خود را همه نهادهای مالی قرار می‌دهد؛ چه این نهادها مستقیماً با ایران کار کنند و چه در ظاهر هیچ

ارتباط مستقیمی نداشته باشند. سازوکار این تحریم‌ها به‌گونه‌ای طراحی شده است که اگر یک نهاد مالی، تراکنشی انجام دهد که در زنجیره آن یکی از نهادها یا افراد تحریم‌شده توسط آمریکا حضور داشته باشد، همان نهاد مالی انجام‌دهنده تراکنش نیز مشمول مجازات می‌شود. در واقع، تمرکز این تحریم‌ها بر زنجیره تراکنش است.

مجازات در نظر گرفته‌شده برای این نهادهای مالی بسیار سنگین است. مهم‌ترین مجازات، محروم شدن از امکان دسترسی به بازار مالی آمریکا است. همین تهدید، به‌تنهایی برای بسیاری از نهادهای مالی در سطح جهان کافی است تا از هرگونه تراکنش مشکوک به ارتباط با ایران یا دارای ریسک ارتباط با ایران اجتناب کنند. در نتیجه، حتی نهادهایی که به‌طور مستقیم با ایران کار نمی‌کنند، ترجیح می‌دهند به‌طور کامل از هرگونه ارتباط مالی که احتمال درگیر شدن با نهادهای تحریم‌شده را داشته باشد، فاصله بگیرند.

این سازوکار باعث شد که نهادهای مالی خارجی، ارتباط مالی خود با شرکت‌ها و نهادهای ایرانی را قطع یا به‌شدت محدود کنند. دلیل این رفتار آن بود که بسیاری از شرکت‌ها یا نهادهای فعال در داخل کشور، به‌نوعی با نهادهای تحریم‌شده ارتباط مالی دارند. از نگاه نهادهای مالی خارجی، تشخیص دقیق و تفکیک این ارتباطات پرهزینه و پریسک بود؛ بنابراین ساده‌ترین راه، قطع کامل ارتباط مالی با ایران بود. یکی از مهم‌ترین آثار این تحریم‌ها در حوزه صادرات نفت خود را نشان داد. صادرات نفت، به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین مسیرهای ارتباط اقتصادی ایران با جهان، به‌شدت تحت تأثیر قرار گرفت. مشکل اساسی در بازگرداندن درآمدهای حاصل از صادرات و انجام تراکنش‌های مالی مرتبط با آن بود. در چنین شرایطی، حتی اگر صادرات به‌لحاظ فیزیکی امکان‌پذیر می‌شد، مسیر مالی آن با موانع جدی روبه‌رو بود.

ایران، به‌عنوان یکی از صادرکنندگان اصلی نفت، با اعمال این تحریم‌ها عملاً بخشی مهم از ارتباطات اقتصادی خود را از دست داد.

این وضعیت، فشار قابل توجهی بر ساختار اقتصادی کشور وارد کرد، زیرا صادرات نفت و فرآورده‌های نفتی نقش کلیدی در چرخه تبادلات اقتصادی دارد. هرچند با استفاده از روش‌های مختلف برای دور زدن تحریم‌ها، بخشی از این فشارها کاهش یافت، اما اصل محدودیت‌های مالی همچنان پابرجا باقی ماند.

هدف اصلی آمریکا از طراحی و اجرای تحریم‌های ریسک‌محور، قطع شریان‌های اقتصادی ایران بوده است. این شریان‌ها شامل صادرات نفت، صادرات فرآورده‌های نفتی و در سطحی گسترده‌تر، هرگونه صادرات و واردات می‌شود. منطق این تحریم‌ها روشن است: اگر امکان تبادل مالی وجود نداشته باشد، امکان صادرات و واردات نیز عملاً از بین می‌رود. به این ترتیب، تحریم‌های مالی به ابزاری برای فلج کردن روابط تجاری تبدیل می‌شوند.

تحریم‌های ریسک‌محور، مانعی بزرگ بر سر راه ارتباط پولی ایران با جهان ایجاد کردند. قطع یا محدود شدن این ارتباطات، پیامدهای متعددی به همراه داشت که یکی از آن‌ها بروز کمبود در ارزهایی مانند دلار بود. هنگامی که جریان ورودی ارز با اختلال مواجه می‌شود و دسترسی به شبکه‌های مالی بین‌المللی محدود می‌گردد، اقتصاد کشور با فشارهای جدیدی روبه‌رو می‌شود که اثرات آن در بخش‌های مختلف قابل مشاهده است.

در مجموع، تحریم‌های ریسک‌محور را می‌توان راهبردی دانست که به‌جای هدف‌گیری مستقیم، با ایجاد فضای ترس و ریسک در بازارهای مالی، ایران را در موقعیت انزوای پولی قرار می‌دهد. این تحریم‌ها از طریق قطع شریان‌های ارتباطی اقتصاد ایران با نظام مالی جهانی، تلاش می‌کنند امکان تعامل اقتصادی را به حداقل برسانند و ارتباط ایران با اقتصاد جهانی را به‌صورت ساختاری مختل کنند.

خط گفتمان مقاومت
پدرکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران



پیام سی و هشتم

آمریکا با استفاده از تحریم‌های هدفمند رشد صنعتی و فناوری ایران را نشانه گرفته است.

آمریکا برای ضربه زدن به اقتصاد ایران، صرفاً به تحریم‌های مالی و نهادی اکتفا نکرده است. در کنار محدودیت‌های بانکی و مالی، یکی از مسیرهای

اصلی فشار، ایجاد محدودیت‌ها و تحریم‌هایی بوده که مستقیماً رشد صنعتی ایران را هدف قرار می‌دهند. این نوع تحریم‌ها، به‌ویژه از طریق تحریم فناوری، تلاش کرده‌اند پایه‌های توسعه صنعتی کشور را با مانع مواجه کنند و مسیر پیشرفت صنایع اساسی را دشوار سازند.

تحریم‌های فناوری، طیف گسترده‌ای از صنایع کلیدی ایران را در بر گرفته‌اند. در این میان، صنایع حمل‌ونقل ریلی، کشتیرانی و هواپیمایی و همچنین صنعت نفت ایران، از جمله حوزه‌هایی بوده‌اند که به‌طور مستقیم تحت تأثیر این سیاست‌ها قرار گرفته‌اند. این صنایع، به‌دلیل ماهیت زیرساختی و پیشران خود، نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد صنعتی دارند و ایجاد اختلال در آن‌ها، اثرات زنجیره‌ای بر سایر بخش‌های اقتصاد برجای می‌گذارد.

آغاز این نوع تحریم‌ها به سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ بازمی‌گردد؛ زمانی که ایران در قالب اضافه شدن به قانون تحریم‌های عراق و سپس قانون ایلسا، مشمول محدودیت‌های جدیدی شد. این قوانین، چارچوبی را ایجاد کردند که در آن، دسترسی ایران به فناوری‌های مهم و سرمایه‌گذاری‌های کلان صنعتی با مانع روبه‌رو شد. در واقع، تحریم‌ها از سطح مبادلات مالی فراتر رفتند و مستقیماً ابزارهای توسعه صنعتی را هدف گرفتند.

در این قوانین، به بهانه مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی، فروش فناوری‌های دوگانه به ایران ممنوع اعلام شد. فناوری‌های دوگانه، فناوری‌هایی هستند که می‌توانند هم برای سلاح‌های کشتار جمعی و هم برای مصارف غیرنظامی مانند حمل‌ونقل و سایر کاربردهای صنعتی مورد استفاده قرار گیرند. ممنوعیت فروش این فناوری‌ها باعث شد بسیاری از صنایع ایران از دسترسی به تجهیزات، دانش فنی و فناوری‌های مورد نیاز برای نوسازی و توسعه محروم شوند.

بر اساس همین قوانین، با افرادی که اقدام به فروش چنین فناوری‌هایی به ایران می‌کردند، برخورد می‌شد. این برخوردها، فضایی از ریسک و نااطمینانی ایجاد کرد که شرکت‌ها و تأمین‌کنندگان خارجی را از هرگونه همکاری با ایران بازمی‌داشت. حتی در مواردی که کاربرد فناوری کاملاً صنعتی یا غیرنظامی بود، ترس از پیامدهای حقوقی و اقتصادی، مانع از

شکل‌گیری همکاری می‌شد.

در کنار تحریم‌های فناوری، قانون ایلسا به‌طور خاص سرمایه‌گذاری در صنعت نفت ایران را محدود کرد. طبق این قانون، میزان سرمایه‌گذاری در صنعت نفت ایران ابتدا به ۴۰ میلیون دلار و سپس به ۲۰ میلیون دلار کاهش یافت. این محدودیت‌ها، یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصادی ایران را تحت فشار قرار داد و ظرفیت توسعه و نوسازی این صنعت را با چالش مواجه ساخت. صنعت نفت، به‌عنوان یکی از پیشران‌های اصلی رشد صنعتی، با این محدودیت‌ها توان کمتری برای گسترش و انتقال فناوری پیدا کرد.

دامنه این نوع تحریم‌ها به صنایع بزرگ محدود نماند. همان‌طور که در متن آمده است، این محدودیت‌ها حتی به مواد اولیه دارویی نیز تسری پیدا کرد. در نتیجه، صنایع دارویی کشور با مشکلات جدی روبه‌رو شدند. تحریم‌های فناوری، به‌دلیل ماهیت فراگیر خود، می‌تواند بخش‌های متعددی از زنجیره صنعتی را تحت تأثیر قرار دهند، حتی بخش‌هایی که ارتباط مستقیمی با حوزه‌های امنیتی ندارند.

علاوه بر این موارد، تحریم‌های متراکمی نیز در صنعت هسته‌ای ایران اعمال شد. در چنین شرایطی، بسیاری از فناوری‌ها و تجهیزات مشمول محدودیت شدند و این امر، تأثیر منفی بر رشد صنعتی و فناوری کشور گذاشت.

این سیاست تحریمی، در سطح بین‌المللی نیز دنبال شد. تحریم‌های مربوط به فناوری‌های دوگانه و صنعت هسته‌ای ایران، از طریق قطعنامه‌های شورای امنیت به‌صورت جهانی اعمال شدند. قطعنامه‌هایی مانند ۱۹۲۹ و ۱۸۰۳، نمونه‌هایی از این روند هستند که فروش محصولات و فناوری‌هایی با قابلیت دوگانه، یعنی دارای کاربرد هسته‌ای نظامی یا صنعتی، را به ایران ممنوع کردند. تحریم‌های فناوری و صنعتی، با تمرکز بر صنایع زیربنایی و پیشران، تلاش کرده‌اند رشد صنعتی ایران را با اختلال مواجه کنند. این تحریم‌ها، با گسترش به حوزه‌هایی مانند نفت، حمل‌ونقل، دارو و حتی مصارف صلح‌آمیز هسته‌ای، به ابزاری برای ایجاد فشار ساختاری بر مسیر توسعه صنعتی کشور تبدیل شده‌اند.

۵۵

تحریم‌های مربوط

به فناوری‌های

دوگانه و صنعت

هسته‌ای ایران، از

طریق قطعنامه‌های

شورای امنیت

به‌صورت جهانی

اعمال شدند.



پیام سی و نهم

آمریکا از طریق کارزار زمزمه، کشورهای جهان را از تجارت با ایران منع می‌کند.

سیاست ایالات متحده برای ایجاد محدودیت عملی در تعامل تجاری ایران با جهان، پیش از آن‌که در قالب رسمی تحریم‌های موسوم به ریسک‌محور سازمان یابد، از مسیری کم‌صدا اما اثرگذار دنبال می‌شد. این رویکرد که در

ادبیات تحریمی با عنوان کارزار زمزمه شناخته می‌شود، بر انتقال هشدارها، یادآوری پیامدهای حقوقی و مالی و برجسته‌سازی هزینه‌های احتمالی همکاری با ایران استوار بود. مجموعه این اقدامات، به تدریج فضای تصمیم‌گیری بازیگران اقتصادی بین‌المللی را تغییر داد.

در این فرآیند، مقامات ارشد اقتصادی آمریکا، از وزیر خزانه‌داری تا مقام‌های مرتبط با نظام مالی، نقش فعالی در رساندن این پیام‌ها داشتند. هدف اصلی آن بود که هزینه ذهنی و ادراکی تعامل با ایران برای بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ افزایش یابد و در نتیجه، احتیاط در تصمیم‌گیری اقتصادی به رفتاری پایدار تبدیل شود.

ویژگی اصلی این سیاست، تأثیرگذاری بدون اتکا به ممنوعیت‌های رسمی بود. بسیاری از مؤسسات مالی بین‌المللی، حتی در فقدان مقررات بازدارنده آشکار، با نوعی عدم قطعیت دائمی روبه‌رو بودند. هشدارهای مکرر درباره احتمال جریمه‌های بزرگ یا محدودیت دسترسی به نظام مالی آمریکا، آن‌ها را به احتیاطی مضاعف در همکاری با ایران سوق می‌داد. این احتیاط، برخاسته از محاسبه ریسک و پیامدهای احتمالی بود و در گذر زمان، مسیرهای مالی و تجاری ایران را تنگ‌تر کرد.

این سیاست بعدها در اسناد رسمی نیز بازتاب یافت. در جلسه استماع کنگره ایالات متحده در سال ۲۰۱۱، اصطلاح *Whisper Campaign* به روشنی مطرح شد. مقامات وزارت خزانه‌داری توضیح دادند که چگونه از طریق هشدارهای غیررسمی به بانک‌های خارجی، آن‌ها را از همکاری با نهادهای مرتبط با ایران برحذر می‌دارند. همین یادآوری خطر قطع ارتباط با نظام مالی آمریکا یا پرداخت جریمه‌های چندمیلیارد دلاری، برای شکل‌گیری رفتار خودمحدودساز در مؤسسات مالی کافی ارزیابی شد.

اجرای برجام از دوام این منطق نکاسته بود. در کنار سخن از گشایش اقتصادی، همان سازوکارهای غیررسمی به فعالیت خود ادامه دادند. نمونه روشن آن، دیدار جان کری، وزیر خارجه آمریکا، با بانک‌های اروپایی است؛ نشستی که دعوت به بررسی فرصت‌های تجاری در ایران را با هشدار درباره ریسک‌های احتمالی همراه کرد. چنین ابهامی، فضای تصمیم‌گیری را از قطعیت دور و ارزیابی فعالان مالی را دوگانه کرد.

۵۵

مقامات وزارتخزانه‌داری توضیحدادند که چگونه ازطریق هشدارهایغیررسمی بهبانک‌های خارجی،آن‌ها را از همکاریبا نهادهای مرتبطبا ایران برحذرمی‌دارند.

بازتاب این وضعیت در رفتار بانک‌های اروپایی آشکار بود. آن‌ها برای برقراری همکاری با ایران، تضمین‌های کتبی از دولت آمریکا خواستند تا از تبعات حقوقی احتمالی مصون بمانند. با وجود این درخواست‌ها، هیچ تضمینی ارائه نشد و همین بلا تکلیفی، تصمیم‌گیری اقتصادی را در سطح

بین‌المللی دشوار کرد.

درک منشأ این احتیاط بدون در نظر گرفتن حافظه نهادی بانک‌های بزرگ امکان‌پذیر نیست. جریمه سنگین ۸٫۹ میلیارد دلاری بانک BNP Paribas در سال ۲۰۱۴، به اتهام نقض تحریم‌های ایران، به یک هشدار ماندگار در ذهن مدیران مالی تبدیل شد. چنین نمونه‌هایی فراتر از متن مقررات عمل می‌کردند و تمایل به پرهیز از هرگونه تماس با «ریسک ایران» را تقویت می‌نمودند.

در این فضا، هشدارهای غیررسمی، ابهام حقوقی و فقدان تضمین‌های روشن، مسیر تعامل مالی با ایران را شکل دادند. بسیاری از مبادلات بالقوه، پیش از تحقق متوقف شدند، زیرا هزینه ذهنی همکاری بیش از حد بالا بود. این روند نشان می‌دهد مجموعه‌ای از اقدامات آرام اما هدفمند، چگونه در عمل توانست جریان تجارت ایران با جهان را محدود کند. تحولات اخیر نشان می‌دهد که این سازوکار همچنان فعال است. گزارش شبکه مبارزه با جرایم مالی آمریکا (FinCEN) در اکتبر ۲۰۲۵ اعلام کرد که در سال ۲۰۲۴، حدود ۹ میلیارد دلار فعالیت مالی مرتبط با شبکه‌های «بانکداری سایه‌ای» ایران شناسایی شده است؛ شبکه‌هایی که در واکنش به فشارهای رسمی و غیررسمی، از جمله کارزار زمزمه، شکل گرفته‌اند. این گزارش گویای آن است که بازدارندگی غیرعلنی، در کنار تحریم‌های رسمی عمل می‌کند و بر الگوی تعامل مالی ایران با جهان اثر می‌گذارد.

۶۱۰ سال چهارمده + ۱۹۰ مهر ۱۳۴۲
۱۳۲ سنه





نسخه مرگ

چرا تحریم‌های سازمان ملل
عواقب شدیدتری از تحریم‌های آمریکا دارند؟

تحریم‌ها یا اختلال در زنجیره تامین پزشکی، مراقبت‌های بهداشتی را محدود می‌کنند. قیمت داروها را بالا می‌برند، به افزایش سرکشی‌ها، کودکان و ضعیف‌ها، سلامت ساکنان مهاجر می‌شوند. مداخلات انجمن‌دانش‌آزمایان نشان می‌دهد که تحریم‌های سازمان ملل دو معایب با تحریم‌های ایالات متحده عوارض آسانی شدیدتری دارند. تحریم‌ها چگونه به جنایت علیه بشریت ختم می‌شوند؟

مجاهد و خلافت
نگارنده: آرزو بیگلر، سرگوب می‌نور

عصر ریاست
چشم‌پوشت چگونه در دولت دولت اثر گرفت؟

التهاب در کار لایکا
ریشه اعتراض‌های اجتماعی برانگیز می‌چست؟

پیام چهلیم

تحریم‌های آمریکا تهیه دارو برای بیماران ایرانی را با موانع جدی روبرو کرده است.

ایالات متحده مسیر تأمین دارو و تجهیزات پزشکی برای ایران را با مجموعه‌ای از موانع مستقیم و غیرمستقیم روبه‌رو کرده است. این موانع عموماً در قالب یک تحریم صریح دارویی صورت‌بندی نشده‌اند، بلکه از طریق سازوکارهای حقوقی، اداری و مالی اعمال شده‌اند؛ سازوکارهایی که در نهایت، فرآیند تهیه دارو را پرهزینه، پیچیده و در بسیاری موارد غیرقابل انجام کرده‌اند.

از سال ۲۰۰۱، با اصلاح قانون خدمات کشاورزی و دارویی آمریکا، ارسال دارو و تجهیزات پزشکی به ایران مشروط به دریافت مجوزهای یک‌ساله از وزارت خزانه‌داری شد. نتیجه این چارچوب آن بود که حتی در حوزه‌ای که در گفتار رسمی مشمول تحریم تلقی نمی‌شود، امکان تبادل عادی وجود نداشت و هر صادراتی به تصمیم نهاد تحریم‌کننده وابسته ماند. این وابستگی حقوقی، فضای همکاری را به شدت محدود کرد و پیش‌بینی‌پذیری تعاملات دارویی را از میان برد.

در همین چارچوب، آمریکا یکی از شرکت‌های خود را به دلیل صادرات تجهیزات پزشکی به ایران بدون دریافت مجوز، به پرداخت ۶۶ میلیون دلار جریمه محکوم کرد. این اقدام، پیام روشنی به سایر شرکت‌ها ارسال کرد: هرگونه همکاری دارویی با ایران، حتی در نبود منع صریح، می‌تواند تبعات حقوقی و مالی سنگینی به همراه داشته باشد. به این ترتیب، قانون مزبور عملاً به ابزاری برای بازدارندگی فعال در مسیر تأمین دارو و تجهیزات پزشکی تبدیل شد.

سیاست آمریکا در حوزه دارو، بر ایجاد مانع و افزایش ریسک استوار بوده است. در سطح اعلامی، دارو از شمول تحریم‌ها مستثنا معرفی می‌شود، اما طراحی حقوقی و اداری به‌گونه‌ای پیش‌رفته که این استثنا کارکرد عملی محدودی داشته باشد. الزام به اخذ مجوزهای موقت، تهدید به جریمه و شرایط غیرشفاف حقوقی، شرکت‌ها را به احتیاط افراطی سوق داده و آن‌ها را از ورود به این حوزه بازداشته است. پیامدهای این سیاست‌ها صرفاً در روایت‌های داخلی بازتاب نیافته است. در سال ۲۰۱۲، گزارش شورای امنیت

۵۵

آمریکا یکی از
شرکت‌های خود را
به دلیل صادرات
تجهیزات پزشکی به
ایران بدون دریافت
مجوز، به پرداخت ۶۶
میلیون دلار جریمه
محکوم کرد.

سازمان ملل متحد نیز به کمبود دارو در اثر تحریم‌ها اشاره کرد. این گزارش نشان داد که آثار بهداشتی محدودیت‌های تحریمی، در سطح بین‌المللی نیز مورد توجه قرار گرفته و دسترسی به دارو به‌عنوان یکی از پیامدهای ملموس تحریم‌ها شناسایی شده است.

با گسترش تحریم‌های ریسک‌محور، این موانع از مبدأ آمریکا فراتر رفت و به سایر کشورها نیز سرایت کرد. هنگامی که تبادل مالی با شبکه بانکی جهانی با اختلال جدی روبه‌رو می‌شود، خرید دارو نیز امکان‌پذیر نمی‌ماند. حتی در مواردی که یک دولت یا شرکت تمایل سیاسی به فروش دارو دارد، نبود مسیر مطمئن برای انتقال پول و تسویه مالی، این همکاری را متوقف می‌کند. مسئله اصلی، انسداد مسیرهای مالی و افزایش هزینه ریسک همکاری است. در چنین ساختاری، تحریم‌ها به‌صورت غیرمستقیم اما مؤثر، دسترسی ایران به دارو را محدود می‌کنند. این وضعیت نشان می‌دهد که چگونه تحریم‌های مالی می‌توانند پیامدهایی فراتر از حوزه اقتصاد داشته باشند و مستقیماً حوزه سلامت و درمان را تحت تأثیر قرار دهند. همچنین، در مواردی برای تأمین داروی بیماران پی‌ام‌اس، شرکت تولیدکننده با تهدید تحریم مواجه شده و روند تأمین دارو متوقف شده است. این مورد، نمونه‌ای از اعمال فشار مستقیم در حوزه‌ای است که در ادبیات رسمی، ذیل عناوین انسان‌دوستانه تعریف می‌شود. تهدید شرکت تولیدکننده نشان می‌دهد که ایجاد مانع، صرفاً پیامد جانبی سیاست‌ها نبوده و در برخی موارد به‌طور آگاهانه دنبال شده است.

در مجموع، آنچه در حوزه دارو علیه ایران شکل گرفته، مجموعه‌ای از محدودیت‌های درهم‌تنیده است. قوانین و مجوزهای محدودکننده، مسیر رسمی تأمین دارو را دشوار کرده‌اند و تحریم‌های ریسک‌محور و انسداد مالی، این دشواری را به سایر کشورها نیز گسترش داده‌اند. حاصل این روند، اختلال جدی در دسترسی ایران به دارو و تجهیزات پزشکی است؛ اختلالی که ریشه در سازوکارهای تحریمی و سیاست‌های اعمال‌شده از سوی ایالات متحده قرار دارد.

۵۵

در سطح اعلامی،

دارو از شمول

تحریم‌ها مستثنا

معرفی می‌شود،

اما طراحی حقوقی

و اداری به‌گونه‌ای

پیش‌رفته که این

استثنا کارکرد عملی

محدودی داشته

باشد.



Secretary Pompeo ✓
@SecPompeo
US government account

Today, the United States is sanctioning 18 major Iranian banks and identifying Iran's financial sector, further depriving the Islamic Republic of Iran of funds to carry out its support for terrorist activities and nuclear extortion that threatens the world.



خط گفتمان مقاومت
پدرکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

پیام چهل و یکم

لغو مجوز u-turn یکی از دلایل افزایش قیمت دلار و کاهش ارزش پول ملی است.

یکی از تحریم‌هایی که اثر مستقیم بر اقتصاد ایران گذاشت، محدودیتی بود که ذیل مجوز «UTurn» اعمال شد؛ محدودیتی که مسیر دسترسی کشور به دلار و شبکه مالی مبتنی بر آن را بست. بخش بزرگی از مبادلات تجاری جهان با دلار انجام می‌شود و هر صادرکننده یا واردکننده برای تسویه مالی ناچار است به شبکه‌ای متصل باشد که این ارز را پردازش می‌کند. بدون مجوز UTurn، چنین اتصالی عملاً در دسترس بانک‌های ایرانی قرار نداشت.

مجوز UTurn این امکان را فراهم می‌کرد که بانک‌ها و نهادهای مالی، بدون حضور مستقیم در آمریکا، تراکنش‌های دلاری خود را از مسیر نظام مالی



یکی از پیامدهای

روشن این وضعیت،

کاهش دسترسی

عملی اقتصاد به

دلار بود. وقتی

نظام تسویه دلاری

در دسترس نباشد،

واردات کالا و

بازگشت ارز صادراتی

با دشواری پیش

می‌رود.

این کشور تسویه کنند. حذف این مجوز باعث شد حتی معاملاتی که دو طرف آن خارج از آمریکا قرار دارند، برای استفاده از دلار با مانع جدی روبه‌رو شوند. همین سازوکار ساده، نقش تعیین‌کننده‌ای در جریان تجارت خارجی و گردش ارز داشت و قطع آن، اثر خود را فراتر از حوزه بانکی نشان داد. آمریکا در مرحله نخست، بانک صادرات ایران را با استناد به ادعاهایی درباره ارتباط با گروه‌های منطقه‌ای، از دسترسی به این مجوز محروم کرد. در آن دوره، هرچند امکان استفاده مستقیم از UTurn از بین رفت، مسیرهایی برای انجام غیرمستقیم بخشی از تسویه‌ها باقی مانده بود. این وضعیت دوام نیاورد. از سال ۱۳۸۷، دامنه محدودیت گسترش یافت و تمام بانک‌های ایرانی، از جمله بانک مرکزی، مشمول این تحریم شدند. با این تصمیم، ارتباط نظام بانکی ایران با مؤسسات مالی آمریکا به‌طور کامل قطع شد.

قرار گرفتن بانک مرکزی در این چارچوب، فشار اقتصادی را وارد مرحله تازه‌ای کرد. مسدود شدن مسیر رسمی دسترسی بانک مرکزی به دلار، تأمین ارز را از روال‌های شناخته‌شده خارج کرد. اثر این تغییر فقط متوجه بانک‌ها نبود؛ کل ساختار تجاری و ارزی کشور درگیر شد و فرآیندهای معمول تأمین ارز با اختلال جدی روبه‌رو گردید.

یکی از پیامدهای روشن این وضعیت، کاهش دسترسی عملی اقتصاد به دلار بود. وقتی نظام تسویه دلاری در دسترس نباشد، واردات کالا و بازگشت ارز صادراتی با دشواری پیش می‌رود. این فشار به تدریج خود را در بازار ارز نشان می‌دهد و منابع ارزی را تحت فشار قرار می‌دهد. دسترسی به دلار دیگر ساده و کم‌هزینه نیست و همین موضوع، فضای تصمیم‌گیری را با ابهام پایدار روبه‌رو می‌کند. همزمان، هزینه مبادلات ارزی به شکل محسوسی بالا می‌رود. نبود مسیره‌های رسمی، استفاده از روش‌های جایگزین را ناگزیر می‌کند. این روش‌ها پیچیده‌اند و هزینه‌های اضافی به اقتصاد تحمیل می‌کنند. بخشی از منابع ارزی در همین رفت‌وآمد مالی مستهلک می‌شود و به مصرف واقعی تولید یا تجارت نمی‌رسد.

افزایش هزینه انتقال پول، مستقیماً بر صادرات و واردات اثر می‌گذارد. واردات گران‌تر تمام می‌شود و صادرکننده برای بازگرداندن ارز حاصل از فروش کالا با موانع بیشتری روبه‌رو است. این فشار به چرخه تجارت خارجی منتقل می‌شود و نشانه‌های آن در قیمت کالاها، نرخ ارز و تضعیف پول ملی دیده می‌شود.

تحریم مجوز UTurn یک محدودیت صرفاً فنی در نظام بانکی نبود. این تحریم مسیر دسترسی به دلار را بست و هزینه مبادلات مالی را بالا برد؛ نتیجه آن بازاری بود که با کمبود ارز، شرایط غیرشفاف و رشد قیمت دلار مواجه شد. کاهش ارزش پول ملی و تشدید فشار اقتصادی، پیامد همین سازوکار تحریمی است؛ فشاری که ریشه آن در ساختار محدودیت‌های اعمال‌شده بر نظام مالی ایران قرار دارد.

۸۶۸۲۱۳
۸۰۸۰۸
→

شماره



قرارگاه سازندگی حاتم الانبیا

موضوع: نقل و انتقالات به ازرا درهم امارات

- سلام و احترام -

با رنگت به درخواستی آن قرارگاه محترم میسر بر انتقال از محل منابع دولتی در کشور امارات به بانک ملی دبی ، به استحضار میرساند طبق استعلام بعمل آمده از اداره کل سبب اعلانی این بانک ، مبلغ درخواستی در حساب این بانک نزد بانک مذکور ناس می باشد ، لکن با توجه به شرایط دوره مسأله تحریم ، و با توجه به معادله سرحد ، گواهمی کلیه خدمات توری این المللی امرای آن دسه از منظر بار که نام

بناب در لیست تحت تحریم خاص انحصاری اروپا و با لیست تحت تحریم مشترک اتحادیه اروپا و سازمان ملل می باشد امکان پذیر نمی باشد

بذا خواهشمند است دستور فرمائید ، مراتب یادداشت و فرتایح حاصله این واحد را آگاه فرمائید ، با تشکر

واحد ارزی شعبه منقل مرکزی

پیام چهل و دوم

ساختارهای تحریمی منجر به خود تحریمی
اقتصاد داخل کشور شده است.

با اعمال تحریم‌های فلج‌کننده، شکل تازه‌ای از فشار اقتصادی علیه ایران پدید آمد که تفاوت آن با دوره‌های پیشین، در شیوه اثرگذاری و عمق نفوذش بود. این تحریم‌ها به ممنوعیت یک معامله یا محدودسازی یک نهاد خاص ختم نمی‌شدند؛ بلکه کل زنجیره مبادلات مالی را در معرض ریسک قرار می‌دادند. کافی بود در هر حلقه از یک تبادل، نام یکی از نهادهای تحریم‌شده دیده شود تا کل فرآیند، برای همه طرف‌ها به فعالیتی پرخطر تبدیل شود؛ خطری که می‌توانست به جریمه‌های سنگین یا محرومیت از نظام مالی آمریکا بینجامد.

در چنین فضایی، مؤسسات مالی و بانکی، چه در خارج و چه در داخل کشور، ناچار شدند فراتر از متن صریح تحریم‌ها عمل کنند. آن‌ها فقط از همکاری با نهادهای تحریم‌شده فاصله نگرفتند، بلکه برای کاهش ریسک، دامنه احتیاط را گسترش دادند. اگر نهادی به‌طور رسمی در فهرست تحریم نبود، اما با یک نهاد تحریم‌شده ارتباط داشت، همکاری با آن نیز مشکوک و پرهزینه تلقی می‌شد. این منطق احتیاط، آرام‌آرام به یک قاعده نانوشته در نظام مالی بدل شد.

قرار گرفتن برخی بانک‌های داخلی در فهرست تحریم‌ها، این وضعیت را تشدید کرد. روابط عادی میان بخش‌های مختلف اقتصاد کشور دچار اختلال شد. نهادهایی که مشمول تحریم مستقیم نبودند، عملاً امکان همکاری با بانک‌های تحریم‌شده را از دست دادند. این قطع ارتباط، از ترس پیامدهای تحریم و افزایش ریسک همکاری ناشی می‌شد. به این ترتیب، بدون صدور هیچ دستور رسمی، بخش‌هایی از اقتصاد از هم جدا افتادند. این روند به شکل‌گیری نوعی خودتحریمی در داخل کشور انجامید. خودتحریمی به این معنا که نهادهای داخلی، برای حفظ موقعیت و کاهش خطر، خودشان دست به محدودسازی روابط اقتصادی زدند. بانک‌ها و شرکت‌ها، به جای ادامه همکاری طبیعی، فاصله گرفتند و در بسیاری موارد، پیوندهای موجود را قطع کردند. نتیجه، تضعیف شبکه همکاری اقتصادی بود.

به‌عنوان نمونه، بانک ملت در مکاتبه‌ای با قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء اعلام کرد که به دلیل باقی ماندن نام این نهاد در فهرست تحریم‌های

۵۵

بانک ملت در

مکاتبه‌ای با

قرارگاه سازندگی

خاتم‌الانبیاء اعلام

کرد که به دلیل

باقی ماندن نام این

نهاد در فهرست

تحریم‌های آمریکا،

دیگر امکان ارائه

خدمات کارگزاری

ارزی به آن و

شرکت‌های تابعه

وجود ندارد.

آمریکا، دیگر امکان ارائه خدمات کارگزاری ارزی به آن و شرکت‌های تابعه وجود ندارد. این تصمیم، نتیجه ساختار تحریم و ریسک‌های همراه آن بود. چنین رفتارهایی به یک مورد خاص محدود نماند. در بخش‌های مختلف نظام بانکی، نمونه‌های مشابه تکرار شد. حتی در دوره برجام، رئیس بانک ملی دستور داد هیچ‌گونه همکاری خارجی با بانک صادرات انجام نشود. این دستور نشان می‌دهد که حتی در فضایی که انتظار می‌رفت روابط بانکی گشوده‌تر شود، ترس از بازگشت یا تشدید تحریم‌ها همچنان رفتار نهادهای مالی را شکل می‌داد.

پیامد این وضعیت، بروز اختلال‌های گسترده در حوزه‌های بانکی، عمرانی، فناوری و تجاری بود. بسیاری از پروژه‌ها با تأخیر مواجه شدند، تبادلات مالی دشوارتر شد و همکاری‌هایی که می‌توانست به گردش طبیعی اقتصاد کمک کند، تضعیف یا متوقف ماند. منشأ این محدودیت‌ها، ساختار تحریم‌های خارجی و ناطمینانی ناشی از آن بود.

یکی از اثرات اصلی تحریم‌های فلج‌کننده، همین خودتحریمی داخلی بود. با تولید ریسک و ناطمینانی، اجزای اقتصاد به قطع ارتباط با یکدیگر سوق داده شدند. این فرآیند به آسیب‌دیدن چرخه اقتصادی کشور انجامید و هزینه‌های مبادله را بالا برد. خودتحریمی نشان داد فشار اقتصادی چگونه می‌تواند بدون مداخله مستقیم، از درون عمل کند و ساختارهای اقتصادی را به تدریج فرسوده سازد.



پیام چهل و سوم

دولت ایالات متحده بلافاصله بعد از انقلاب، تمام اموال بانک مرکزی ایران در خارج را بلوکه کرد.

یکی از نخستین اقدامات دولت آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مسدودسازی دارایی‌های مالی ایران بود؛ اقدامی که در همان ماه‌های ابتدایی، آثار سنگینی بر اقتصاد کشور برجای گذاشت. بلافاصله پس از تغییر نظام سیاسی در ایران، کلیه دارایی‌های بانک مرکزی و دولت ایران که در آمریکا نگهداری می‌شد یا در اختیار بانک‌های آمریکایی قرار داشت، توقیف شد. ارزش این دارایی‌ها در آن مقطع حدود ۱۲ میلیارد دلار برآورد می‌شد که نزدیک به ۶ میلیارد دلار آن در خارج از خاک آمریکا و نزد شعب خارجی بانک‌های آمریکایی قرار داشت. این حجم از توقیف دارایی، در

زمانی کوتاه و بدون طی هرگونه روند داوری بین‌المللی انجام گرفت. پیش از مسدودسازی رسمی حساب‌ها، دولت آمریکا اجرای تعهدات قراردادی خود با ایران را متوقف کرده بود. ناوها و هواپیماهای جنگنده‌ای که در دوران پیش از انقلاب خریداری شده و هزینه آن‌ها به‌طور کامل پرداخت شده بود، هرگز به ایران تحویل داده نشد. این تجهیزات، بخشی از قراردادهای رسمی میان دو دولت بود و منابع مالی آن‌ها مستقیماً از محل درآمدهای ایران تأمین شده بود. با این حال، آمریکا نه تحویل تجهیزات را انجام داد و نه مبالغ پرداخت‌شده را بازگرداند. توجیه اعلام‌شده این بود که بازگشت این پول‌ها ممکن است صرف خرید تجهیزات نظامی از کشورهای دیگر شود؛ استدلالی که در عمل به ننگه‌داشتن اموال یک ملت بدون رضایت یا حکم قضایی انجامید.

پس از آن، دارایی‌های مالی ایران نیز به‌طور کامل در معرض توقیف قرار گرفت. در سال‌های پایانی حکومت پهلوی، بخش قابل‌توجهی از ذخایر ارزی و سرمایه‌های ایران به‌صورت سپرده‌های بانکی، اوراق سهام و حتی املاک در آمریکا نگهداری می‌شد. این دارایی‌ها نیز با همان منطق اعلام‌شده مسدود شد. تصمیم‌گیری درباره این اموال، از طریق سازوکارهای داخلی آمریکا انجام گرفت و عملاً امکان هرگونه دسترسی ایران به منابع مالی خود را از میان برد.

چارچوب حقوقی این اقدام با صدور دستور اجرایی شماره ۱۲۱۷۰ در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹ تثبیت شد. جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، با استناد به «قانون اعمال قدرت اقتصادی در وضعیت فوق‌العاده بین‌المللی» (IEEPA)، قانون وضعیت فوق‌العاده ملی و بخش ۳۰۱ قانون آمریکا، دستور انسداد تمامی دارایی‌های بانک مرکزی و دولت ایران را صادر کرد. این دستور، مبنای حقوقی داخلی آمریکا برای توقیف اموالی شد که به لحاظ حقوق بین‌الملل، متعلق به یک دولت مستقل بودند و

درباره آن‌ها هیچ رأی یا محکومیت بین‌المللی صادر نشده بود. در سال‌های بعد، اطلاعاتی منتشر شد که زمان‌بندی این تصمیم را در چارچوبی متفاوت قرار می‌داد. جرمن، رئیس کمیته بانکداری سنای آمریکا، فاش کرد که دولت آمریکا از نوامبر ۱۹۷۸، یعنی حدود یک سال پیش از تسخیر سفارت آمریکا در تهران و در دوره‌ای که محمدرضا پهلوی همچنان در ایران حضور داشت، تصمیم به انسداد دارایی‌های ایران گرفته بود. بر اساس این افشاگری، خزانه‌داری آمریکا در همان مقطع، پیش‌نویس مقررات لازم برای این اقدام را آماده کرده بود. این مسئله نشان می‌دهد که مسدودسازی اموال ایران، حاصل یک تصمیم دفاعی یا واکنشی نبوده و از پیش در دستور کار قرار داشته است.

با کنار هم قرار دادن این شواهد، روشن می‌شود که توقیف دارایی‌های ایران از همان ابتدا به‌عنوان ابزاری برای اعمال فشار اقتصادی طراحی شده بود. توقف تحویل تجهیزات خریداری‌شده، نگه‌داشت مبالغ پرداخت‌شده و سپس مسدودسازی کامل دارایی‌های مالی، زنجیره‌ای از اقدامات را شکل داد که هدف آن محدود کردن توان اقتصادی ایران در دوره‌ای حساس از تاریخ کشور بود. این اقدامات، بدون اعلان جنگ، بدون رأی نهادهای داوری بین‌المللی و صرفاً با اتکا به قوانین داخلی آمریکا انجام گرفت.

در مجموع، بلوکه کردن دارایی‌های بانک مرکزی و دولت ایران، نقطه آغاز استفاده گسترده از ابزار مالی برای فشار سیاسی و اقتصادی علیه ایران بود. این اقدام، علاوه بر آثار فوری بر اقتصاد کشور، نشان داد که مالکیت، قرارداد و پرداخت کامل تعهدات مالی نیز در برابر تصمیمات یک‌جانبه قدرت‌های بزرگ مصونیت ایجاد نمی‌کند. تجربه توقیف اموال ایران، بعدها به الگویی پایدار در روابط آمریکا با جمهوری اسلامی تبدیل شد و در قالب تحریم‌های گسترده‌تر، مسیر تقابل اقتصادی میان دو کشور را شکل داد.

۵۵

دولت آمریکا ازنوامبر ۱۹۷۸، یعنیحدود یک سالپیش از تسخیرسفارت آمریکا درتهران تصمیم بهانسداد دارایی‌هایایران گرفته بود.

مکتور سوم

مهار پیشرفت ایران

Today in 2018 this work is carried out by SPND

- Led by the same person who led Project Amad
- Dr. Mohsen Fakhrizadeh
- Many of SPND's key personnel worked under him on Project Amad

پیام چهل و چهارم

پشتیبانی از ترور دانشمندان هسته‌ای، نشانه هراس راهبردی آمریکا از تکوین هر سطحی از قدرت ملی در ایران است.

موضوع ورود ایران به حوزه فناوری هسته‌ای به دهه ۱۳۳۰ بازمی‌گردد؛ زمانی که در چارچوب برنامه «اتم برای صلح» و با حمایت مستقیم ایالات متحده، نخستین همکاری‌های هسته‌ای ایران آغاز شد. تأسیس مرکز تحقیقات هسته‌ای دانشگاه تهران و راه‌اندازی راکتور تحقیقاتی آن در دهه ۴۰ شمسی، بخشی از همین روند بود. در آن مقطع، برنامه هسته‌ای ایران از سوی قدرت‌های غربی به‌عنوان نمادی از توسعه و هم‌سویی سیاسی حمایت می‌شد و پیش می‌رفت.

پس از انقلاب ۱۳۵۷، این مسیر با وقفه‌ای جدی روبه‌رو شد. خروج نیروهای متخصص خارجی، قطع همکاری‌های فنی و لغو تعهدات پیشین، بسیاری از پروژه‌های هسته‌ای را متوقف کرد. در سال‌های نخست پس از انقلاب و هم‌زمان با جنگ، عملاً توسعه این حوزه در اولویت قرار نداشت و زیرساخت‌های موجود بلااستفاده ماند. با این حال، از دهه ۱۳۷۰ تلاش

برای احیای فعالیت‌های هسته‌ای آغاز شد؛ تلاشی که این بار ناگزیر بود بر ظرفیت‌های داخلی و نیروی انسانی بومی تکیه کند.

در جریان این تجربه، به تدریج این واقعیت روشن شد که در حوزه‌های راهبردی، اتکا به همکاری خارجی قابل دوام نیست. تأخیرها، محدودیت‌ها و خروج یک‌طرفه طرف‌های خارجی از پروژه‌ها، این جمع‌بندی را تقویت کرد که پیشرفت تنها از مسیر تولید علم در داخل کشور ممکن است. بر همین اساس، تربیت متخصصان، توسعه دانشگاه‌ها و شکل‌گیری چرخه بومی آموزش و پژوهش در دستور کار قرار گرفت و ایران توانست بخش مهمی از دانش و فناوری مورد نیاز خود را بدون وابستگی خارجی تأمین کند.

با آشکار شدن این پیشرفت‌ها، فشارها نیز افزایش یافت. تحریم‌ها با این ادعا اعمال شدند که برنامه هسته‌ای ایران ماهیتی نظامی دارد، در حالی که هیچ‌گاه مدرک معتبری دال بر تلاش ایران برای ساخت سلاح هسته‌ای ارائه نشد و فعالیت‌ها تحت نظارت‌های بین‌المللی ادامه داشت. افزون بر این، از منظر فکری و دینی نیز استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی از سوی مراجع دینی علی‌الخصوص رهبری حرام اعلام شده بود. با وجود این، زمانی که تحریم‌ها نتوانستند روند علمی را متوقف کنند، مرحله جدیدی از فشار آغاز شد و ترور دانشمندان هسته‌ای در دستور کار قرار گرفت. ترور افرادی چون مسعود علی‌محمدی، مجید شهریاری، مصطفی احمدی‌روشن و در نهایت محسن فخری‌زاده نشان می‌دهد که هدف این تحریم‌ها تضعیف مسیر تولید دانش و توان علمی کشور بوده است و زمانی که در این امر موفق نشدند، به حذف فیزیکی روی آوردند.

با این حال، تجربه سال‌های بعد نشان داد که این ترورها نیز تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر روند پیشرفت نداشتند. علت اصلی، بومی شدن دانش هسته‌ای در ایران بود؛ فرایندی که طی آن دانش و مهارت در قالب ساختارهای آموزشی، پژوهشی و اجرایی نهادینه می‌شود و به افراد خاص محدود نمی‌ماند. وقتی علمی بومی می‌شود، با حذف فیزیکی دانشمندان از بین نمی‌رود، بلکه در نسل‌های بعدی بازتولید می‌شود. از این منظر، ترور دانشمندان هسته‌ای نشانه‌ها را راهبردی از تکوین و تثبیت اقتدار علمی و ملی ایران است.

۵۵

وقتی علمی بومی

می‌شود، با حذف

فیزیکی دانشمندان

از بین نمی‌رود، بلکه

در نسل‌های بعدی

بازتولید می‌شود.



پیام چهل و پنجم

خزانه‌داری آمریکا با هدف اختلال در عرصه انتقال فناوری، دانشگاه‌های مادر را مورد تحریم قرار داد.

قرار گرفتن دانشگاه‌های مادر ایران در فهرست تحریم‌های وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، بیانگر گسترش دامنه فشار به نهادهایی است که در تولید دانش و تربیت نیروی انسانی نقش محوری دارند. این تصمیم، توجه سیاست تحریم را به مراکز معطوف می‌کند که در شکل‌دهی ظرفیت‌های علمی، فنی و تصمیم‌سازی کشور مشارکت مستقیم دارند. در این وضعیت، خود فرایند آموزش و تولید دانش به‌عنوان یک مؤلفه اثرگذار در نظر گرفته می‌شود و پیامدهای آن مستقیماً متوجه محیط دانشگاهی می‌گردد.

دفتر کنترل دارایی‌های خارجی وزارت خزانه‌داری آمریکا با قرار دادن دانشگاه‌ها در فهرست SDN، دامنه تحریم‌ها را به‌طور محسوسی گسترش داد. اسناد رسمی OFAC، هدف این اقدام را جلوگیری از

انتقال فناوری‌های با کاربرد دوگانه و کنترل ظرفیت‌های مرتبط با برنامه‌های هسته‌ای و موشکی ایران معرفی می‌کنند. اجرای این سیاست، پیامدهایی فراتر از حوزه‌های اعلام‌شده به همراه داشت و همکاری‌های علمی، دسترسی به تجهیزات آزمایشگاهی پیشرفته و استفاده از نرم‌افزارهای تخصصی را با محدودیت مواجه ساخت. این محدودیت‌ها روند عادی آموزش، پژوهش و تربیت نیروی متخصص را تحت تأثیر قرار داد.

در ساختار اقتصاد دانش‌بنیان، دانشگاه‌ها به‌عنوان مراکز حل مسئله عمل می‌کنند. توانایی کشور در آموزش متخصصانی که قادر باشند مسائل پیچیده فنی و صنعتی را با اتکا به ظرفیت‌های داخلی مدیریت کنند، یکی از پایه‌های استقلال ملی محسوب می‌شود. فشار بر این نهادها، این ظرفیت را به تدریج تضعیف می‌کند. تجربه تحریم‌ها نشان داده است که در فضای احتیاط‌فزاینده مؤسسات علمی غربی، حتی همکاری‌های غیرنظامی نیز محدود می‌شود. این محدودیت‌ها اغلب فراتر از الزامات حقوقی اعمال شده و به کاهش تعاملات علمی بین‌المللی منجر شده است.

قرار گرفتن دانشگاه صنعتی شریف در فهرست تحریم‌ها نمونه‌ای شاخص از این روند است. این دانشگاه به دلیل همکاری‌های آموزشی و پژوهشی با نهادهای دفاعی و هسته‌ای ایران مشمول محدودیت شد. انتخاب نهادی با جایگاه برجسته در آموزش مهندسی و علوم پایه، نشان‌دهنده توجه سیاست تحریمی به پیوند میان آموزش پیشرفته و ظرفیت‌های فناورانه کشور است. این تصمیم در امتداد سیاستی قابل فهم است که مسیر شکل‌گیری توانمندی علمی را از مراحل اولیه آموزش هدف قرار می‌دهد.

مجموع این تحولات حاکی از آن است که تحریم دانشگاه‌ها به تضعیف زیست‌بوم علمی منجر می‌شود و فرایند تقویت ظرفیت‌های درون‌زا را با اختلال مواجه می‌سازد. پیامدهای این سیاست در محدودیت دسترسی پژوهشگران ایرانی به ابزارهای علمی، پایگاه‌های داده و شبکه‌های همکاری بین‌المللی قابل مشاهده است. شکل اعمال فشار در گذر زمان دگرگون شده، اما تأثیر آن بر فرسایش ظرفیت علمی مستقل استمرار یافته است.

۵۵

پیامدهای اینسیاست درمحدودیت دسترسیپژوهشگران ایرانیبه ابزارهای علمی،پایگاه‌های داده وشبکه‌های همکاریبین‌المللی قابلمشاهده است.



پیام چهل و ششم

مؤسسه فرانکلین ابزاری بود تا با تغییر متن کتب درسی، فکر و سلیقه دانش آموز ایرانی را طبق استانداردهای آمریکایی شکل دهد.

کنترل نظام تألیف و نشر آموزشی یکی از مؤثرترین مسیبه‌های اثرگذاری بر ساختار فرهنگی هر جامعه است. تغییر در سازوکار تألیف و ساماندهی کتاب‌های درسی، به تدریج بر نحوه ادراک نسل جدید از ارزش‌ها، اعتقادات و سبک زندگی اثر می‌گذارد. فعالیت مؤسسه انتشارات فرانکلین در ایران نیز در همین سطح معنا پیدا می‌کند.

مؤسسه انتشارات فرانکلین نمایندگی شبکه‌ای آمریکایی بود که در سال ۱۹۵۲ میلادی در ایالات متحده تأسیس شد و از سال ۱۳۳۲ شمسی در تهران آغاز به کار کرد. مدیریت آن در ایران بر عهده همایون صنعتی‌زاده

دشمن می‌خواهد
ابتدا سپر دفاعی
ما را از کار بیندازد
و پس از آنکه
ایران را بی‌پناه
کرد، در مرحله بعد
بدون هراس از
انتقام موشکی، با
کوچک‌ترین تهدید
نظامی ما را وادار به
تسلیم کند.

قرار گرفت و فعالیتش با حمایت مالی و برنامه‌ریزی نهادهای آمریکایی پیش رفت. بر پایه اسناد منتشرشده در منابع آمریکایی، این مؤسسه طی سال‌های ۱۳۳۲ تا میانه دهه ۱۳۵۰ صدها عنوان کتاب منتشر کرد و در برخی دوره‌ها مسئولیت آماده‌سازی و چاپ مجموعه‌های کتاب‌های درسی دبستان را بر عهده داشت. در سال ۱۳۳۶ بیش از یک میلیون نسخه کتاب درسی با مدیریت این مؤسسه تولید شد. تا سال ۱۹۷۵ حدود ۸۵۰ عنوان کتاب در چارچوب برنامه فرانکلین به فارسی ترجمه و منتشر گردید که بخش قابل توجهی از آن‌ها از منابع انگلیسی‌زبان اقتباس شده بود.

تغییرات محتوایی در چند محور قابل ردیابی است. نخست، ورود گسترده کتاب‌های مرجع ترجمه‌شده، مانند فرهنگ‌ها، دایره‌المعارف‌ها و اطلس‌های تصویری، به کتابخانه‌های مدارس بود که پیش از آن در این سطح در دسترس قرار نداشت. این منابع با چارچوب‌های مفهومی و داده‌های آماری برگرفته از تجربه غربی تدوین شده بودند و در کلاس‌های درس به‌عنوان منبع تکمیلی مورد استفاده قرار گرفتند. دوم، در برخی کتاب‌های مطالعات اجتماعی و علوم، مثال‌ها و الگوهای آموزشی از متون آمریکایی اقتباس شد و با حداقل تغییر وارد متن درسی گردید. نمونه‌های مرتبط با زندگی شهری، سازمان اجتماعی و الگوهای مصرف در ایالات متحده در قالب داستان‌ها و تمرین‌های آموزشی گنجانده شد. سوم، استانداردهای فنی صفحه‌آرایی، تصویرگری و تنظیم محتوا بر اساس الگوهای نشر آمریکایی بازطراحی شد و این الگوها به‌تدریج به معیار غالب در تولید کتاب‌های آموزشی تبدیل گردید.

این فرایند از طریق سازوکارهای اداری مشخص عمل کرد؛ انتخاب آثار، تأمین حقوق ترجمه، آماده‌سازی فنی و توزیع سراسری در شبکه مدارس. اتصال این مراحل به یک نهاد وابسته به خارج، ظرفیت تولید محتوا را در داخل محدود ساخت و بخش مهمی از چارچوب‌های آموزشی را به منابع ترجمه‌ای متکی کرد. تجربه فرانکلین الگویی برجای گذاشت که در آن تنظیم کتاب درسی به مسیری برای انتقال معیارهای فرهنگی آمریکایی تبدیل شد و ارتقای فرهنگ ایرانی‌اسلامی در حوزه آموزش را با وقفه روبه‌رو ساخت.

۵۵

این فرایند از طریق
سازوکارهای اداری
مشخص عمل کرد؛
انتخاب آثار، تأمین
حقوق ترجمه،
آماده‌سازی فنی و
توزیع سراسری در
شبکه مدارس.

شاهنشاه در مراسم تقسیم اسناد مالکیت کشاورزان همدان گفتند: دیوفاغ بیخ روز چهارشنبه.

ارتجاع سیاه ماهیت خود را نشان داد

■ پشمک افکار ارتجاعی ارتجاع سیاه میگوید: دهقانانی که آزاد شده‌اند دوباره برده شوند و نان خودی نه نانی را زنده هستند با یکسان نوبی لانه بخزند و مانند جانور زندگی کنند



اطلاعات

به نظر نگارندگان هر کدام بیست و پنج رسال بول داده بودند و جزئیات این اسامی بزودی منتشر خواهد شد

اطلاعاتی از جود هتکفی که از خارج برای ایجاد بلوا می‌گنجد رسیده بزودی منتشر خواهد شد



شهرستانها آرام است
در چند روز اخیر در تمام شهرستانها آرام است و هیچگونه حادثه‌ای اتفاق نیفتاده است و مردم به کسب و کار مشغولند

کسب بول برای اطلاع عموم معرفی میشوند

در چند روز آینده با اسامی روس و متبع کسب بول برای اطلاع عموم معرفی میشوند

پیام چهل و هفتم

برچسب «ارتجاع سیاه»، اسم رمز مستشاران آمریکایی برای حذف نهاد روحانیت به عنوان اصلی‌ترین سد نفوذ استعمار بود.

پیشبرد برنامه‌های سیاست خارجی ایالات متحده در ایران دوران پهلوی، نیازمند همسوسازی ساختارهای داخلی با الگوهای توسعه غربی بود. در این مسیر، نهاد روحانیت به واسطه برخورداری از ظرفیت گسترده بسیج اجتماعی و پایگاه مردمی، مانعی بر سر راه اجرای این برنامه‌ها تلقی می‌شد. بر اساس اسناد سفارت آمریکا در تهران، تحلیلگران سیاسی آمریکایی این نهاد را خطری بالقوه برای منافع بلندمدت خود ارزیابی می‌کردند. سند طبقه‌بندی‌شده مورخ ۲ ژانویه

۱۹۶۴، دستورالعملی را برای معرفی نیروهای مذهبی به‌عنوان عناصر قرون‌وسطایی و مخالف اصلاحات اجتماعی ارائه می‌دهد. هدف این رویکرد، ایجاد شکاف میان بدنه سنتی جامعه و طبقه متوسط تحصیل‌کرده برای هموارسازی مسیر تغییرات ساختاری و ادغام ایران در مناسبات اقتصادی غرب بود.

اجرای این راهبرد نیازمند تولید و ترویج ادبیات سیاسی خاصی در فضای عمومی بود. ویلیام سولیوان، سفیر پیشین آمریکا در تهران، در خاطرات خود به کارکرد ابزاری واژگانی چون «مرتجع» اشاره می‌کند. کاربرد سیستماتیک این مفاهیم، مطالبات سیاسی و اقتصادی گروه‌های مذهبی را در قالب مخالفت با تمدن و مقاومت در برابر روند غربی‌سازی بازنمایی می‌کرد. ریچارد کاتم، پژوهشگر علوم سیاسی، ابعاد اجرایی این روند را در همکاری مستشاران رسانه‌ای غربی با دستگاه تبلیغاتی دربار پهلوی مستند کرده است. نتیجه این همکاری، تولید کلیدواژه «اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه» برای توصیف تحرکات اعتراضی جامعه ایران بود. این مفهوم‌سازی، حرکت‌های مبتنی بر استقلال‌خواهی یا مطالبه عدالت اجتماعی را به‌عنوان جریان‌هایی که مانع توسعه هستند، به افکار عمومی جهانی معرفی می‌کرد.

ارزیابی نهایی دستگاه محاسباتی ایالات متحده، نهاد روحانیت را در جایگاه دشمن اصلی برنامه‌های آمریکا در ایران قرار داد. استفاده سیستماتیک برچسب‌های سیاسی، سازوکاری عملیاتی برای حذف کامل این نهاد از معادلات قدرت و انزوای اجتماعی آن محسوب می‌شد. در واقع تلاش می‌شد تا جای ممکن امکان اثرگذاری روحانیت و نقش رهبری او در اعتراضات علیه دستگاه پهلوی کاسته شود و بدین ترتیب با پیوند آن با کمونیست‌ها، هر دو را مخالف توسعه و رفاه عمومی ایرانیان نشان دهند.

۵۵

استفاده

سیستماتیک

برچسب‌های

سیاسی، سازوکاری

عملیاتی برای حذف

کامل این نهاد از

معادلات قدرت و

انزوای اجتماعی آن

محسوب می‌شد.

تشکیل «سپاه دین» به فرمان پهلوی



پیام چهل و هشتم

سپاه دین یک ایده آمریکایی برای فرمایشی کردن نهاد

دین بود.

کنترل کامل ایران در دوره پهلوی، نیازمند مهار و مدیریت دقیق قدرت مستقل نهادهای مذهبی و روحانی بود. آمریکا و حلقه‌های وابسته به قدرت غربی، پایگاه اجتماعی عمیق مذهب و نقش فعال روحانیت در جامعه را به‌عنوان یک مانع جدی و اساسی برای پیشبرد برنامه‌ها و الگوهای مدرنیزاسیون غربی ارزیابی می‌کردند. تجربه‌های تاریخی این کشور نشان داده بود که هرگاه دولت مرکزی یا قدرت‌های خارجی تلاش کرده‌اند بدون درک واقعی از جایگاه روحانیت اقدام کنند،

با مقاومت گسترده اجتماعی مواجه شده‌اند. نمونه بارز این هشدار، واقعه تحریم تنباکو بود که به‌وضوح قدرت و نفوذ معنوی و اجتماعی روحانیت را به نمایش گذاشت و ثابت کرد که حذف یا کنار زدن آنان بدون ایجاد جایگزین‌های موازی، امری تقریباً غیرممکن است. از همین رو، استراتژی آمریکا بر این مبنا شکل گرفت که با فرض غیرممکن بودن حذف کامل روحانیت، تنها مسیر مؤثر برای کنترل و تغییر جریان‌های مذهبی، مهار و استحاله تدریجی آن‌ها از طریق ساختارهای جایگزین و فرمایشی است.

این مهار و مهندسی اجتماعی، مستلزم طراحی و پیاده‌سازی یک تشکیلات موازی بود که بتواند ارتباط طبیعی مردم با هسته‌های اصیل مقاومت و روحانیون مستقل را قطع کرده و به‌طور هم‌زمان زمینه حضور و نفوذ مستشاران خارجی را فراهم آورد. چنین تشکیلاتی نه‌تنها باید ظاهراً مشروعیت دینی و اجتماعی می‌داشت، بلکه باید قادر می‌بود با کمترین مقاومت، تعالیم و تصمیمات غربی را در قالب ساختارهای مذهبی قابل قبول به جامعه تحمیل کند.

اسناد تاریخی و یادداشت‌های به‌جامانده از آن دوره، ابعاد این برنامه‌ریزی دقیق و هدفمند را روشن می‌کنند. برای نمونه، اسدالله علم در یادداشت‌های شخصی خود، به برنامه‌ریزی حکومت پهلوی برای برچیدن روحانیون غیردولتی و جایگزینی آنان با یک ساختار تحت کنترل دولتی اشاره کرده است. این تلاش با عنوان تأسیس سپاه دین انجام شد؛ نهادی که اساساً با هدایت مشاوران غربی شکل گرفت و هدف اصلی آن، مهار جریان‌های مذهبی مستقل و تبدیل مذهب به ابزاری تحت کنترل دولت بود. پژوهشگرانی مانند نیکی کدی بر این نکته تأکید دارند که این سازماندهی با هدف ایجاد مذهبی کاملاً دولتی و کنترل شده طراحی شد، به‌گونه‌ای که نه‌تنها فعالیت‌های مستقل روحانیون محدود شود، بلکه هرگونه مخالفت یا نقد اجتماعی نیز از طریق چارچوب‌های رسمی و ساختاری مهار گردد.

وظیفه دیگر این تشکیلات، توجیه حضور روزافزون مستشاران آمریکایی در ایران بود. با این سازماندهی سفارشی، حضور کارشناسان و مشاوران خارجی از منظر شرعی و ساختاری مشروعیت می‌یافت و بر مشروعیت دولتی پهلوی افزوده می‌شد. در واقع، مذهب دولتی و کنترل شده به‌عنوان یک ابزار نرم، مسیر ورود و نفوذ مستقیم قدرت‌های خارجی را هموار می‌کرد و از بروز مخالفت‌های اجتماعی و فرهنگی می‌کاست.

ترویج و تبلیغ این قرائت‌های مذهبی همسو با منافع غرب، به معنای ایجاد یک نوع مذهب مهندسی شده بود که ابزاری مؤثر برای خاموش کردن مطالبات استقلال طلبانه و عزت‌مندانه ایرانیان فراهم می‌آورد. تهی کردن آموزه‌های دینی از روحیه ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی و نفی سرسپردگی به قدرت‌های خارجی، ایالات متحده و حلقه‌های وابسته را قادر می‌ساخت تغییرات ساختاری گسترده را با کمترین هزینه سیاسی و اجتماعی و کمترین اصطکاک با بافت سنتی جامعه پیاده کنند.



پیام چهل و نهم

هالیوود مأموریت دارد تا به صورت افراطی، ایران را جامعه‌ای عقب‌مانده و در حال فروپاشی نشان دهد.

بازنمایی ایران در سینمای سیاسی آمریکا طی دهه‌های اخیر در چارچوب تولیدات استودیویی قابل پیگیری است. این تولیدات اغلب با اتکا به روایت‌های امنیتی یا تاریخی، تصویری از ایران به‌عنوان کانون بحران، تهدید یا فضای بسته اجتماعی ارائه می‌کنند. در این چارچوب، فیلم‌هایی مانند «۳۰۰: خیزش یک امپراتوری» بازنمایی دوره هخامنشی را با تمرکز بر جنگ و تقابل نظامی تنظیم کرده‌اند. روایت فیلم بر نبردهای یونان و ایران متمرکز است، اما عناصر تصویری آن با برجسته‌سازی خشونت و حذف زمینه‌های تمدنی، تصویر تاریخی را به یک قاب تقابلی ساده‌سازی شده فرو می‌کاهد. این نوع بازنمایی در ادبیات رسانه‌ای غربی سابقه دارد و ایران باستان را در موقعیت دشمن دائمی تمدن غربی قرار می‌دهد.

فیلم «آرگو» نمونه دیگری است که به ماجرای اشغال سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ می‌پردازد. این اثر عملیات خروج گروگان‌های آمریکایی را در قالب یک روایت امنیتی بازسازی می‌کند و تمرکز آن بر خطر، بی‌ثباتی

و فضای بسته سیاسی ایران است. در این فیلم، زمینه‌های تاریخی تصمیم‌گیری و منازعه سیاسی دو کشور کمتر مورد بررسی قرار می‌گیرد و تصویر غالب، کشوری است که در بحران دائمی قرار دارد. چنین بازنمایی‌ای نقش ایالات متحده در تحولات پیشین را از منظر انتقادی بررسی نمی‌کند و روایت را در چارچوب آسیب‌دیدگی منافع آمریکا تنظیم می‌کند. همین جهت‌گیری، آن را به بخشی از جنگ روایت‌ها در حوزه سیاست خارجی تبدیل می‌کند.

در سال‌های بعد نیز تولیداتی با مضامین مشابه ساخته شده‌اند که تمرکز آن‌ها بر موضوعاتی چون ناامنی شهری، فساد اداری، تنش‌های اجتماعی یا فعالیت‌های امنیتی در ایران است. در برخی آثار مستند یا داستانی، ایران به‌عنوان کشوری معرفی می‌شود که ساختار حکمرانی آن درگیر بحران‌های درونی و تقابل‌های مستمر است. این نوع روایت‌ها اغلب از پرداختن به ظرفیت‌های علمی، فرهنگی یا پیشرفت‌های فناورانه ایران پرهیز می‌کنند و تصویر متوازن از جامعه ارائه نمی‌دهند. بررسی فهرست تولیدات اصلی هالیوود در ارتباط با ایران نشان می‌دهد که حجم آثار با محوریت موضوعات منفی و امنیتی به مراتب بیشتر از آثاری است که دستاوردها یا نقاط مثبت جامعه ایرانی را بازتاب دهند. در عمل، فیلمی که به‌صورت گسترده و تجاری بر توانمندی‌های علمی، تاریخی یا فرهنگی ایران تمرکز کند، در چرخه اصلی تولیدات بزرگ آمریکا مشاهده نمی‌شود.

این الگوی تولید رسانه‌ای را می‌توان در امتداد سیاست عمومی آمریکا در قبال ایران تحلیل کرد. سینما و پلتفرم‌های پخش جهانی به‌عنوان ابزار شکل‌دهی به ادراک عمومی، در بازنمایی تصویر ایران نقش داشته‌اند و خروجی آن‌ها بیشتر با ادبیات تهدید و بحران همخوانی دارد. غیبت روایت‌های سینمایی که دستاوردهای صنعتی، پیشرفت‌های پزشکی، ظرفیت‌های دانشگاهی یا میراث فرهنگی ایران را برجسته کنند، خود بخشی از این الگوست. چنین ساختاری باعث می‌شود مخاطب بین‌المللی با تصویری یک‌سویه مواجه شود که ایران را عمدتاً در قالب مسئله امنیتی یا چالش سیاسی تعریف می‌کند.

۵۵

غیبت روایت‌های

سینمایی که

دستاوردهای

صنعتی،

پیشرفت‌های

پزشکی، ظرفیت‌های

دانشگاهی یا میراث

فرهنگی ایران را

برجسته کنند، خود

بخشی از الگوی

بازنمایی هالیوود

است.



پیام پنجاهم

پاداش جشنواره‌های بین‌المللی به آثار ضعیف سیانما، ابزاری برای تشویق هنرمندان به ترویج تصویر فقر، فلاکت و بن بست از جامعه ایران است.

توزیع جوایز در جشنواره‌های سینمایی غرب، سازوکاری هدفمند برای مدیریت ذهن مردم جهان و تضعیف خودباوری جوامع مستقل است. دستگاه دیپلماسی غرب برای مهار کشورهای نوظهور، نیازمند تثبیت تصویری مخدوش و بحران‌زده در افکار عمومی بین‌المللی است. اختصاص پاداش‌های معتبر به تولیدات سینمایی متمرکز بر فلاکت، ابزاری کارآمد برای ترغیب هنرمندان به نمایش یک جامعه فروپاشیده محسوب می‌شود.

هدایت این جریان سینمایی از طریق ایجاد یک چرخه وابستگی اقتصادی و اعتباری عملیاتی می‌شود. نهادهای مالی اروپایی نظیر صندوق هیوبرت بالس در هلند، ورلد سینما فاند در آلمان و برنامه‌های حمایتی وزارت خارجه فرانسه، تخصیص بودجه به پروژه‌های سینمایی را مشروط به بازتاب بحران‌های اجتماعی، سیاسی و حقوق بشری کرده‌اند. بررسی خروجی جشنواره‌هایی مانند کن، برلین، ونیز و اسکار در سه دهه گذشته، الگویی تکرارشونده را نشان می‌دهد؛ پارامترهایی چون حاشیه‌نشینی، اعتیاد، فقر مطلق و ناکارآمدی ساختار قانونی، شرط قطعی پذیرش در این مجامع هستند. در مقابل، حذف سیستماتیک تولیداتی با محوریت پیشرفت‌های علمی، حیات شهری مدرن و بویایی‌های اجتماعی از چرخه توزیع جوایز، ماهیت این جشنواره‌ها را روشن می‌سازد.

این الگوی سفارشی ریشه در نگاه عمیق‌تر دستگاه محاسباتی غرب دارد. بر اساس چارچوب‌های تبیین‌شده توسط ادوارد سعید، غرب برای توجیه برتری و مداخله‌جویی خود، نیازمند بازنمایی شرق به‌عنوان جغرافیایی پر از آشوب، غیرعقلانی و نیازمند قیمومیت است. اهدای جوایز به آثار تلخ و سیاه‌نما، تصویر پیش‌ساخته یادشده را در ذهن مخاطب جهانی تثبیت می‌کند. این تشویق‌های سازمان‌یافته، یک چرخه تولید محتوای هدایت‌شده پدید می‌آورد؛ چرخه‌ای که در آن، هنرمند داخلی برای کسب اعتبار و منابع مالی، مختصات جامعه خود را در قالب یک بن‌بست مطلق روایت کرده و نقش گزارشگر بحران را ایفا می‌نماید.

پیامد عینی این سازوکار، اختلال در شناخت جامعه از ظرفیت‌های درونی، گسترش یأس عمومی و مسدود شدن مسیرهای پیشرفت متکی بر اراده ملی است. تحقیر سیستماتیک هویت ملی ایرانی در قالب سینما، بخشی از عملیات جامع برای کنترل روانی مردم به شمار می‌رود. تن دادن به استانداردهای هنری غرب، خودباوری ملی را دچار فرسایش کرده و وابستگی به الگوهای وارداتی را جایگزین تفکر مستقل می‌سازد.

۵۵

غرب برای

توجیه برتری و

مداخله‌جویی خود،

نیازمند بازنمایی

شرق به‌عنوان

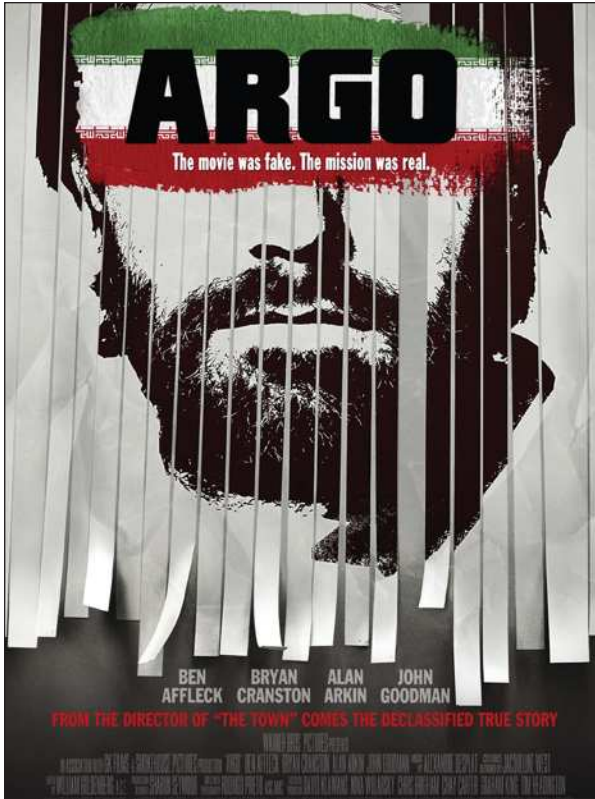
جغرافیایی پر از

آشوب، غیرعقلانی

و نیازمند قیمومیت

است.

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران



پیام پنجاه و یکم

**تولید چندین فیلم هالیوودی درباره
تسخیر سفارت، تلاشی برای تفسیر جنایات
آمریکابه یک رفتار واکنشی و منطقی بوده
است.**

تصویرسازی سینمایی تسخیر سفارت ایالات متحده در تهران، بخشی از روند بازسازی تصویر بین‌المللی آمریکا در افکار عمومی جهانی محسوب می‌شود. دستگاه رسانه‌ای غرب با تولید حجم گسترده‌ای از آثار مستند و داستانی، تقابل خود با ایران را از یک پروژه مداخله‌گرایانه به یک واکنش حقوقی تقلیل داده است. این شبکه تولید محتوا با بازتولید یک روایت خاص، تلاش دارد اقدامات مجرمانه سفارت آمریکا را پوشانده و اقدامات تنبیهی ایالات متحده پس از انقلاب را پاسخی به یک اقدام امنیتی معرفی کند.

تولید آثاری نظیر «ترس مقدس»، «پسران خمینی»، «دلتا فورس» و «آرگو»، اجزای یک روند منسجم برای مدیریت فهم بین‌المللی به شمار می‌روند. برچیده شدن کانون اطلاعاتی مستقر در تهران، ساختار نفوذ اداری و امنیتی ایالات متحده را دچار اختلال جدی کرد و تصویر اقتدار جهانی آن را تقلیل داد. صنعت سینما برای ترمیم این آسیب راهبردی وارد عمل شد. فیلم «آرگو» به عنوان اثری جایزه‌گرفته در سال ۲۰۱۲، نمونه عینی این روایت‌سازی است. این تولید سینمایی با حذف داده‌های مربوط به فعالیت‌های سازمان سیا در داخل ساختمان سفارت و برجسته‌سازی نقش دولت کانادا، تصویری نجات‌بخش از نهادهای امنیتی غرب ارائه داد و ماهیت ضداستعماری حرکت جامعه ایران را مخدوش کرد.

تصویرسازی هدفمند از جامعه ایران در این تولیدات، کارکردی هم‌سو با اهداف سیاست خارجی ایالات متحده دارد. بازنمایی شهروندان ایرانی به‌عنوان افرادی خشن و فاقد منطق در مواجهه با کارکنان سفارت، بستر روانی لازم را برای پذیرش اقدامات تنبیهی آمریکا فراهم ساخت. تقارن زمانی ارکان گسترده این اثر با طراحی ساختار تحریم‌های اقتصادی در سال ۲۰۱۲، هم‌افزایی مشخصی میان خروجی‌های سینمایی و تصمیمات کاخ سفید را نشان می‌دهد. تعطیلی نمایندگی دیپلماتیک آمریکا، مسیر مداخله در روندهای تصمیم‌گیری ایران را مسدود کرده بود.

استفاده سیستماتیک از ابزار سینما برای بازتعریف وقایع تاریخی، الگویی کارا از مداخله در فرایند مدیریت مستقل کشور ایجاد کرده است. پیوند زدن استقلال‌طلبی به رفتارهای خارج از هنجار، سازوکاری مشخص برای مشروعیت‌زدایی از ساختارهای سیاسی مستقل محسوب می‌شود. ترویج مستمر این روایت‌های سفارشی، با مخدوش کردن حافظه تاریخی، اراده ملی برای مقاومت در برابر نفوذ را با هزینه داخلی و بین‌المللی همراه می‌سازد. پیامد عینی این مهندسی تصویر، فرسایش تدریجی خودباوری مردمی و افزایش آسیب‌پذیری ساختار سیاسی در برابر فشارهای خارجی است؛ روندی که دفاع قانونی یک جامعه از حق حاکمیت خود را در مناسبات جهانی با چالش‌هایی مواجه می‌کند.



پیام پنجاه و دوم

آمریکایی‌ها به طور ویژه از بستر شبکه‌های اجتماعی برای جنگ روانی علیه افکار عمومی جامعه ایران استفاده کرده‌اند.

گسترش زیست دیجیتال در ایران، بستر تازه‌ای برای اثرگذاری سیاسی ایجاد کرد که در آن، شکل مداخله خارجی از ابزارهای سنتی به سازوکارهای مبتنی بر شبکه‌های اجتماعی انتقال یافت. تمرکز این سازوکارها بر تغییر چارچوب ادراک عمومی و جهت‌دهی به رفتار اجتماعی در مقاطع حساس سیاسی قرار داشت. اسناد منتشرشده در سال ۲۰۲۲ نشان می‌دهد این فعالیت‌ها محدود به کنش‌های پراکنده رسانه‌ای نبوده و در قالب شبکه‌های هماهنگ و چندلایه اجرا شده است. گزارش مشترک «ناظر اینترنت» دانشگاه استنفورد و مؤسسه گرافیکا با عنوان «صدای ناشنیده»، شبکه‌ای از حساب‌های جعلی را شناسایی کرد

که طی بیش از پنج سال در توئیتر، فیس بوک و اینستاگرام به زبان فارسی فعال بودند. این حساب‌ها با استفاده از تصاویر تولیدشده توسط هوش مصنوعی و هویت‌های ساختگی، خود را به‌عنوان کاربران عادی ایرانی معرفی می‌کردند و درباره موضوعاتی چون اقتصاد، سیاست خارجی و مسائل اجتماعی تولید محتوا داشتند. داده‌های فنی ارائه‌شده در گزارش نشان می‌داد این فعالیت‌ها از الگوی زمانی و محتوایی هماهنگ پیروی می‌کرد و هدف آن شکل‌دهی به جهت‌گفت‌وگوهای عمومی در فضای فارسی بوده است.

در ادامه، شرکت متا در گزارش تهدیدات سه‌ماهه سوم ۲۰۲۲ از حذف شبکه‌ای خبر داد که به ارتش ایالات متحده متصل بود و تمرکز آن بر مخاطبان خاورمیانه، از جمله ایران، قرار داشت. این شبکه از طریق تولید خبرهای کوتاه، میم و ویدئوهای تقطیع‌شده تلاش می‌کرد برداشت مخاطبان از نهادهای رسمی ایران را تحت تأثیر قرار دهد. گزارش متا به هم‌زمانی فعالیت این حساب‌ها با ساعات اداری ایالات متحده و استفاده از زیرساخت‌های مشترک اشاره کرده است که از وجود سازمان‌دهی مرکزی حکایت دارد.

پیگیری رسانه‌ای این پرونده در گزارش واشنگتن‌پست به دستور پنتاگون برای بازبینی عملیات روانی آنلاین انجامید. در این گزارش به نقش فرماندهی مرکزی ایالات متحده (سنتکام) و همکاری با پیمانکاران خصوصی برای مدیریت هویت‌های دیجیتال اشاره شده است. پیش‌تر نیز گاردین از برنامه‌ای پرده برداشته بود که امکان اداره هم‌زمان چندین شخصیت مجازی را برای یک کاربر فراهم می‌کرد. این سامانه با هدف ایجاد تصور فراگیری یک دیدگاه خاص طراحی شده بود تا بر محاسبه فردی کاربران در مواجهه با تحولات سیاسی اثر بگذارد.

مجموع این داده‌ها الگویی پایدار از مداخله مبتنی بر فناوری را ترسیم می‌کند که بر ساخت هویت‌های دارای ظاهر معتبر، تکرار هدفمند پیام و مدیریت هماهنگ شبکه‌ای استوار است. چنین سازوکاری می‌تواند از طریق تغییر تدریجی فضای ادراک عمومی، بر فرایندهای تصمیم‌گیری اجتماعی اثر بگذارد.



مجموع این داده‌ها

الگویی پایدار از

مداخله مبتنی بر

فناوری را ترسیم

می‌کند که بر ساخت

هویت‌های دارای

ظاهر معتبر، تکرار

هدفمند پیام و

مدیریت هماهنگ

شبکه‌ای استوار

است.



Reza Khosravi

@REZAKH_

...

حتما بارها با جمله " #مسیح_علینژاد خیلی زحمت میکشه " در فضای مجازی برخورد کردید.
زحمات ایشان هم مثل بقیه مبارزین #اپوزیسیون_قلاهی مجانی و در راه رضای خدا نیست.
از نیمه سال ۲۰۱۶ تا حالا بطور متوسط سالانه بیش از صد هزار دلار از دولت آمریکا دریافت کرده است!
یعنی از وقتی که فرم...

Translated Tweet

پیام پنجاه و سوم

اسناد منتشر شده از دولت آمریکا نشان می‌دهد مسیح علی‌نژاد به پیمانکار اجارهای کاخ سفید برای هجمه به زن ایرانی تبدیل شده است.

مسیح علی‌نژاد از اواخر دهه ۱۳۸۰، پس از خروج از ایران، فعالیت رسانه‌ای خود را در فضای فارسی‌زبان خارج از کشور گسترش داد. کمپین‌هایی مانند «آزادی‌های یواشکی» و «چهارشنبه‌های سفید» با تمرکز بر موضوع حجاب اجباری شکل گرفتند و هم‌زمان با انتشار گسترده در شبکه‌های اجتماعی، در رسانه‌های فارسی‌زبان برون‌مرزی نیز بازتاب یافتند. این رسانه‌ها که

پیش‌تر زیر نظر ساختاری به نام BBG فعالیت می‌کردند و اکنون ذیل آژانس رسانه‌های جهانی ایالات متحده اداره می‌شوند، به او تریبون منظم دادند. BBG در سال ۱۹۹۸ تأسیس شد و مأموریت آن در اسناد رسمی، پیشبرد دیپلماسی عمومی ایالات متحده تعریف شده است. قرار گرفتن یک کنشگر ایرانی در چرخه برنامه‌های این شبکه‌ها، او را در مدار رسانه‌ای مرتبط با سیاست خارجی آمریکا قرار داد.

بر اساس داده‌های مالی منتشرشده، میان سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸ سه قرارداد میان مسیح علی‌نژاد و نهادهای مرتبط با دولت آمریکا ثبت شده که مجموع ارزش آن‌ها بیش از ۲۳۲ هزار دلار بوده است. این پرداخت‌ها در اسناد عمومی مربوط به هزینه‌های فدرال قابل مشاهده است و نشان می‌دهد رابطه‌ای مالی میان او و ساختار بودجه‌ای ایالات متحده با قدرت شکل گرفته است. در بهمن ۱۳۹۷ نیز دیدار او با مایک پمپئو، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، ثبت شد. این دیدار در فضای رسانه‌ای به‌عنوان ملاقات یک مقام عالی سیاست خارجی با یک فعال رسانه‌ای ایرانی بازتاب یافت و در تحلیل‌های داخلی، به‌عنوان نشانه‌ای از تثبیت جایگاه او در تعامل با دستگاه سیاست خارجی آمریکا مطرح شد. در تحلیل‌های منتشرشده در داخل ایران، هم‌زمانی فعالیت‌های او با حملات رسانه‌ای و سیاسی آمریکا بر موضوعاتی چون حقوق زنان مورد توجه قرار گرفته است. این تحلیل‌ها بر پیوند میان محتوای تولیدشده در کمپین‌ها، پوشش رسانه‌های وابسته به دولت آمریکا و ارتباطات مالی تأکید دارند.

ترکیب این عناصر - حمایت رسانه‌ای، قراردادهای مالی و دیدار رسمی با مقام سیاست خارجی آمریکا - الگویی از ارتباط نزدیک یک فعال رسانه‌ای ضدانقلاب و ساختارهای رسمی ایالات متحده را نشان می‌دهد. پیامد این روند در سطح داخلی، در قالب شکل‌گیری گفتمان‌های جدید فرهنگی پیرامون مطالبات اجتماعی قابل مشاهده است و نمونه‌ای از گسترش نفوذ سیاست خارجی در بستر رسانه و شبکه‌های اجتماعی به شمار می‌رود.

BB

میان سال‌های۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸ سهقرارداد میان مسیحعلی‌نژاد و نهادهایمرتبط با دولت آمریکاثبت شده که مجموعارزش آن‌ها بیش از۲۳۲ هزار دلار بودهاست.



پیام پنجاه و چهارم

هدف از طراحی اغتشاشات ۱۴۰۱، شروع فرآیند نهادینه کردن تنفر اجتماعی درون ملت ایران بود.

بررسی تحولات سیاسی و امنیتی دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که توان بازدارندگی نظامی ایران، هرچند در حوزه موشکی و دفاعی نمود آشکار دارد، اما این تنها یکی از مؤلفه‌های قدرت در جغرافیای سیاسی کشور است. عاملی که در عمل این ساختار را در برابر فشارهای بیرونی پایدار نگه داشته، پیوند میان حاکمیت و لایه‌های مختلف جامعه و ظرفیت

نظام برای بسیج اجتماعی در مقاطع حساس بوده است. اسناد راهبردی و ارزیابی‌های سیاست‌گذاران در ایالات متحده نشان می‌دهد که همین پشتوانه مردمی و سطح انسجام ملی، همواره به‌عنوان مانعی جدی در برابر تحولات ساختاری مدنظر آمریکا در ایران تلقی شده است.

بر همین اساس، یکی از سیاست‌های اصلی ایالات متحده به‌صورت مستقیم در سال‌های گذشته، برنامه‌ریزی برای تضعیف انسجام ملی به مثابه زیرساخت قدرت ملی ایران بوده است. این رویکرد بر این فرض استوار است که فرسایش انسجام اجتماعی و تضعیف سرمایه نمادین یک نظام سیاسی، در بلندمدت ظرفیت مقاومت ملی را کاهش می‌دهد و زمینه تحقق اهداف مداخله‌گرایانه را فراهم می‌کند.

رویدادهای سال ۱۴۰۱ در چنین بستری شکل گرفت. هرچند شعارها و مطالبات مطرح‌شده در خیابان و فضای مجازی طیفی متنوع، از براندازی تا کنار گذاشتن حجاب را در بر می‌گرفت، اما الگوی غالب در بازنمایی رسانه‌ای این وقایع بر تولید روایت‌های قطبی‌کننده متمرکز بود. شایعه‌پراکنی‌های مستمر درباره مرگ یا کشته‌شدن همراه با شکنجه دختران جوان، با هدف ایجاد خشم و نفرت در میان اقشار مختلف جامعه صورت می‌گرفت. کارکرد اصلی این شایعات، تشدید شکاف عاطفی میان گروه‌های اجتماعی و فعال‌سازی گسل‌های درونی جامعه بود.

تجربه‌های تاریخی ایران نشان می‌دهد که با وجود تمامی تلاش‌هایی که تا امروز از سوی ایالات متحده صورت گرفته، انسجام اجتماعی در مواجهه با تهدیدات مستقیم خارجی اغلب بازتولید شده و شکاف‌های داخلی در برابر عامل بیرونی به حالت تعلیق درآمده‌اند. نمونه‌های متأخر همگرایی عمومی در شرایط بحران امنیتی، از جمله در جریان درگیری‌های نظامی محدود مانند جنگ ۱۲ روزه، نشان داد که جامعه ایران در برابر مداخله خارجی بر حفظ وحدت ملی تأکید دارد. این تجربه عینی بیانگر آن است که وحدت ملی متغیری تعیین‌کننده در محاسبات قدرت به شمار می‌رود و تقویت آن نیازمند برنامه‌ریزی هدفمند و مستمر است.

۵۵

کارکرد اصلی اینشایعات، تشدیدشکاف عاطفی میانگروه‌های اجتماعیو فعال‌سازیگسل‌های درونیجامعه بود.



پیام پنجاه و پنجم

طرح خواهرخواندگی دانشگاه‌ها، ساختاری برای مدیریت ذهن کارگزاران آینده ایران توسط مراکز آکادمیک آمریکا بود.

طرح خواهرخواندگی دانشگاه‌ها تلاشی هدفمند برای شکل‌دهی افق فکری کارگزاران آینده ایران بود. این طرح، آموزش عالی را به مسیری برای تربیت تصمیم‌سازان کشور تبدیل کرد؛ مسیری که توسعه اداره کشور را با گذر از نظام دانشی مشخصی پیوند می‌داد. حاصل این فرایند، انتقال محل تولید مسئله و راه‌حل از درون به بیرون کشور بود؛ تغییری بنیادین



فارغ‌التحصیلان
برنامه‌های مذکور،
نظریه‌های نوسازی
و نسخه‌های
اقتصادی آمریکایی
را پاسخ طبیعی و
بدیهی برای مسائل
ایران تلقی می‌کردند.

که اثرات آن تا دهه‌ها در نظام سیاست‌گذاری ایران باقی ماند.

نمونه‌ای روشن از این الگو را می‌توان در همکاری دانشکده اداره امور عمومی دانشگاه تهران با دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در میانه دهه ۱۳۳۰ مشاهده کرد. این پروژه با بودجه دولت ایالات متحده و حمایت بنیاد فورد اجرا شد. استادان آمریکایی به تهران آمدند، متون درسی ترجمه شد و ساختار آموزشی مطابق مدل دانشگاه USC بازطراحی گردید. هدف رسمی این همکاری، اصلاح نظام اداری ایران عنوان می‌شد، اما در حقیقت، بازتعریف زبان و شیوه اندیشیدن پیرامون اداره کشور مدنظر بود. دانشجویان در فضایی پرورش می‌یافتند که مسائل ایران را از دریچه‌ای خاص می‌دید و فهم می‌کرد. این دگرگونی زبانی به تدریج بنیادهای بوروکراسی را از درون دگرگون ساخت.

در گام بعد، فرایند شبکه‌سازی انسانی در دستور کار قرار گرفت. دانشجویان ممتاز و مدیران میانی برای آموزش‌های پیشرفته به آمریکا اعزام شدند و پس از بازگشت، در نهادهایی همچون سازمان برنامه و بودجه مشغول به کار شدند. این سازمان یکی از مهم‌ترین مراکز تصمیم‌سازی اقتصادی و تخصیص منابع کشور بود. چنین روندی حلقه‌ای پدید آورد که در آن پیشرفت شغلی با پذیرش یک چارچوب فکری مشخص هم‌جهت می‌شد. به این ترتیب، فرایند تصمیم‌سازی اقتصادی و اداری به قضاوت‌هایی وابسته شد که ریشه در بیرون از کشور داشت. جیمز بیل و مارک گاسیوروفسکی این روند را، بر اساس اسناد تاریخی، بخشی از سیاست ایالات متحده در دوران جنگ سرد دانسته‌اند؛ سیاستی که از آموزش به‌عنوان ابزاری برای تثبیت دولت‌های همسو بهره می‌برد.

نتیجه این مسیر، شکل‌گیری نوعی وابستگی فکری پایدار بود. فارغ‌التحصیلان برنامه‌های مذکور، نظریه‌های نوسازی و نسخه‌های اقتصادی آمریکایی را پاسخ طبیعی و بدیهی برای مسائل ایران تلقی می‌کردند. بدین ترتیب، مفهوم توسعه به مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های وارداتی محدود شد و امکان شکل‌دهی به الگوهای بومی کاهش یافت. ناکارآمدی‌های ساختاری حاصل، پیامد محدود شدن میدان انتخاب فکری بود. هرچا نفوذ این الگو تعمیق یافت، فرایند تصمیم‌سازی کندتر و هزینه‌های ملی سنگین‌تر شد؛ و هرچا این زنجیره گسسته شد، ظرفیت داخلی مجال بروز یافت و امکان تولید قدرت اداری مستقل فراهم آمد.

آمریکایی‌ها با هوشمندی نشان دادند که خصومت همیشه با فشار مستقیم و آشکار آغاز نمی‌شود؛ گاهی از دل کلاس درس و طراحی برنامه آموزشی شکل می‌گیرد و در نهایت به میز تصمیم‌سازی می‌رسد. در این معنا، طرح خواهرخواندگی دانشگاهی بخشی از پروژه‌ای بود که استقلال فکری و نهادی را پرهزینه و وابستگی را طبیعی جلوه می‌داد. استمرار همان منطق را می‌توان در قالب همکاری‌های آموزشی و مشاوره‌ای جدید نیز مشاهده کرد؛ همکاری‌هایی که همچنان می‌کوشند مسیر اندیشیدن مدیر ایرانی را از پیش ترسیم کنند.



پیام پنجاه و ششم

عزل رئیس دانشگاه آریامهر به فرمان سفارت آمریکا، نشان داد که حتی تمایل به اروپا در تضاد با تمامیت‌خواهی آمریکا در ایران بود.

منطق حاکم بر روابط ایالات متحده با ایران در دوره پهلوی، به‌ویژه در حوزه‌های فنی و فرایندهای تصمیم‌گیری، بر تعیین حدود مشخصی برای استقلال عملی و هدایت مسیر توسعه در چارچوبی کاملاً کنترل‌شده استوار بود. در این چارچوب، تصمیم‌هایی با ماهیت فنی و اجرایی، از جمله انتخاب تجهیزات آزمایشگاهی در مراکز آموزش عالی، می‌توانستند

۵۵

تصمیم‌گیری در
حوزه‌های فنی و
علمی نیز تحت
نظارت مستقیم
آمریکا قرار داشت.

پیامدهای سیاسی به همراه داشته باشند. ماجرای کنار گذاشته شدن محمدعلی مجتهدی، بنیان‌گذار دانشگاه صنعتی آریامهر (دانشگاه صنعتی شریف کنونی)، نمونه‌ای روشن از این وضعیت است و حدود اختیارات مدیران علمی و هزینه‌های عبور از این حدود را نشان می‌دهد. دانشگاه صنعتی آریامهر با الگوبرداری از مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT) تأسیس شد و در گفتمان رسمی حکومت پهلوی به‌عنوان نماد نوسازی آموزش عالی معرفی گردید. روند شکل‌گیری این دانشگاه با برنامه‌های انتقال فناوری و تأمین تجهیزات همراه بود و این فرایند به‌گونه‌ای سامان یافت که وابستگی فنی و ساختاری به ایالات متحده در آن تثبیت شود. از مراحل اولیه تأسیس، موضوع انتخاب منبع خرید تجهیزات آزمایشگاهی به یکی از عناصر تعیین‌کننده در سیاست‌گذاری دانشگاه تبدیل شد.

محمدعلی مجتهدی که تحصیلات خود را در دانشگاه سوربن فرانسه گذرانده و با صنعت و فناوری اروپای غربی آشنایی داشت، تأمین تجهیزات آزمایشگاهی از شرکت‌های معتبر آلمانی و فرانسوی را پیشنهاد کرد. این پیشنهاد بر ملاحظات فنی و آموزشی استوار بود و کیفیت بالاتر تجهیزات و سازگاری آن‌ها با سیستم متریک رایج در ایران را مدنظر قرار می‌داد. چنین انتخابی امکان استفاده مؤثرتر، نگهداری ساده‌تر و انطباق مناسب‌تر با زیرساخت‌های موجود را فراهم می‌ساخت. هم‌زمان، مستشاران آمریکایی خرید تجهیزات از شرکت‌های آمریکایی را پیگیری می‌کردند. استفاده از تجهیزات مبتنی بر سیستم اینچی، وابستگی بلندمدت به ایالات متحده را در زمینه تأمین قطعات یدکی، خدمات فنی، آموزش نیروی انسانی و اسناد تخصصی ایجاد می‌کرد و دامنه انتخاب‌های فنی را در سال‌های بعد محدود می‌ساخت.

مجتهدی بر نظر خود باقی ماند و استدلال‌هایش را بر پایه ملاحظات تخصصی و منافع بلندمدت نظام آموزش عالی مطرح کرد. گزینه‌های پیشنهادی او به کشورهای اروپای غربی محدود بود و در چارچوب همکاری با متحدان سیاسی ایالات متحده قرار داشت. با این حال، همین سطح از اختیار در تصمیم‌گیری فنی خارج از حدود تعیین‌شده تلقی شد. در نتیجه، فشارهای سیاسی افزایش یافت و این روند در سال ۱۳۴۵ به برکناری او انجامید. این رخداد نشان داد که تصمیم‌گیری در حوزه‌های فنی و علمی نیز تحت نظارت مستقیم ساختار قدرت قرار داشت.

در این روند به‌روشنی مشخص شد که حضور آمریکا در کشور و بهره‌گیری از مستشاران آمریکایی، هرچند در ظاهر به‌عنوان مسیر توسعه فناوری معرفی می‌شد، در عمل به ریل‌گذاری وابستگی بیشتر ایران به ایالات متحده و تأمین منافع بلندمدت آن کشور می‌انجامید. این توسعه‌های فناورانه به‌گونه‌ای پیش می‌رفت که امکان حرکت به‌سوی استقلال واقعی فراهم نشود و هر تلاشی برای خروج از این الگو با مقاومت و سرکوب مواجه گردد.



پیام پنجاه و هفتم

اصل ۱۲ انقلاب سفید، بستری حقوقی برای جراحی ساختار آموزشی ایران مطابق با نیازهای راهبردی ایالات متحده بود.

اصل دوازدهم انقلاب سفید را می‌توان فراتر از یک اصلاح آموزشی صرف ارزیابی کرد و آن را در چارچوب یک انتخاب راهبردی تحلیل نمود. این اصل، کارکرد آموزش را از حوزه فرهنگی به عرصه اداری و مدیریتی منتقل کرد و آن را به ابزاری برای تنظیم و بازتولید نیروی انسانی دولت تبدیل ساخت. در نتیجه، با بازطراحی ساختار آموزش کشور، مسیرهای آتی تصمیم‌سازی نیز در قالبی مشخص سامان‌دهی شد؛ به‌گونه‌ای که اداره کشور به نسلی واگذار می‌شد که بر پایه الگوی معینی از عمل، زبان و اولویت‌ها تربیت یافته باشد.

افزوده شدن این اصل در سال ۱۳۴۶ را می‌توان در پیوند با جمع‌بندی «کنفرانس رامسر» تحلیل کرد. این کنفرانس نشستی بود با حضور کارشناسان آمریکایی و تکنوکرات‌های ایرانی که جهت‌گیری جدید آموزش عالی را صورت‌بندی کرد. اسناد این کنفرانس بر ضرورت جایگزینی سنت

آموزشی متأثر از الگوی فرانسه با مدل آمریکایی تأکید داشتند. در این چارچوب، آموزش نظری و حافظه‌محور ناکارآمد تلقی شد و آموزش عمل‌گرا به‌عنوان پیش‌نیاز اداره صنایع مونتاژی معرفی گردید.

نماد عینی چنین رویکردی را می‌توان در تأسیس دانشگاه پهلوی شیراز با همکاری مستقیم دانشگاه پنسیلوانیا مشاهده کرد. در این دانشگاه، زبان تدریس انگلیسی بود و بخش عمده‌ای از سرفصل‌ها و الگوهای برنامه‌ریزی آموزشی از نظام دانشگاهی آمریکا اقتباس شد. همچنین طراحی برنامه‌ها، شیوه‌های ارزیابی و سازمان‌دهی هیئت علمی بر اساس همان الگو شکل گرفت. در این چارچوب، تمرکز اصلی نه بر تولید دانش بومی، بلکه بر تربیت مدیرانی بود که بتوانند در شبکه‌های اداری و صنعتی وابسته به غرب ایفای نقش کنند. دیوید مناشری، پژوهشگر مطالعات ایران و استاد پیشین دانشگاه تل‌آویو، این روند را، همراه با دیگر اصلاحات آموزشی دهه‌های ۴۰ و ۵۰، بخشی از فرایند شکل‌گیری دولت وابسته دانسته است.

در سطح آموزش متوسطه نیز تغییر نظام سالی به ساختار واحدی و ترمی اجرا شد. این تغییر، پیوند میان آموزش متوسطه و عالی ایران را با مدل آمریکایی تقویت کرد و اعزام دانشجویان به خارج از کشور را تسهیل نمود. پیامد این روند، شکل‌گیری لایه‌ای از نخبگان بود که مسیر پیشرفت علمی و حرفه‌ای خود را در امتداد مراکز آموزشی آمریکا تعریف می‌کردند. بخشی از این افراد پس از بازگشت، در نهادهای تصمیم‌ساز مستقر شدند و همان الگوها را در سطوح مدیریتی بازتولید کردند.

در جمع‌بندی، می‌توان اصل دوازدهم را بخشی از بازاریابی ساختاری نظام آموزشی دانست که کارکرد آن را با الزامات اداری و مدیریتی دولت در چشم‌اندازی آمریکایی پیوند داد. این تحول از طریق قانون‌گذاری و تنظیم برنامه‌های درسی، جهت‌گیری مشخصی را در تربیت نیروی انسانی تثبیت کرد. در نتیجه، آموزش نه صرفاً به‌عنوان عرصه‌ای فرهنگی، بلکه به‌مثابه سازوکاری برای بازتولید الگوهای معین مدیریتی و ارزشی عمل کرد. از این منظر، اصل دوازدهم را می‌توان نقطه‌ای تعیین‌کننده در همگرایی سیاست آموزشی با راهبردهای کلان حکمرانی در آن دوره تلقی کرد.



در این چارچوب،

تمرکز اصلی نه

بر تولید دانش

بومی، بلکه بر

تربیت مدیرانی

بود که بتوانند در

شبکه‌های اداری و

صنعتی وابسته به

غرب ایفای نقش

کنند.



پیام پنجاه و هشتم

آمریکایی‌ها کارشکنی‌های موثری در تاسیس صنعت فولاد کشور ایجاد کردند.

در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم، ایجاد صنعت ذوب‌آهن در ایران برای نخستین بار به صورت عملی در دستور کار دولت قرار گرفت. رضاشاه در این دوره با آلمان‌ها به توافق رسید تا کارخانه‌ای با ظرفیت ۱۵ هزار تن در ایران احداث شود و در همین چارچوب، بخشی از ساختمان‌های مربوط به این پروژه در کرج ساخته شد. با آغاز جنگ جهانی دوم و تحولات ناشی از آن، این روند متوقف گردید و ماشین‌آلات و تجهیزات کارخانه ذوب‌آهن



ایالات متحده

برای جلوگیری از

کوچک‌ترین زیان

اقتصادی و حفظ

منافع خود، مانع

از شکل‌گیری

ظرفیت‌های صنعتی

در دیگر کشورها

می‌شد

در جریان اشغال ایران توسط نیروهای انگلیسی مصادره شد. به این ترتیب، نخستین تلاش برای شکل‌گیری صنعت فولاد در ایران پیش از تکمیل، ناتمام ماند.

در دوره محمدرضا شاه، موضوع ذوب‌آهن بار دیگر مطرح شد. با انتصاب مهندس شریف‌امامی به‌عنوان وزیر صنایع و معادن، مذاکرات تازه‌ای با آلمان‌ها آغاز گردید و این‌بار قرار بود کارخانه‌ای با ظرفیت بالاتر احداث شود. گفت‌وگوها به مراحل نهایی رسید، متن قرارداد آماده امضا شد و حتی زمان امضای رسمی آن نیز تعیین گردید. با این حال، در موعد مقرر هیئت آلمانی در وزارت اقتصاد حاضر نشد. پیگیری‌های بعدی نشان داد که اعضای این هیئت شبانه وسایل خود را جمع کرده و ایران را ترک کرده‌اند و به این ترتیب، قرارداد بدون امضا باقی ماند.

درباره علت به نتیجه نرسیدن این مذاکرات، شواهد موجود به نقش ملاحظات اقتصادی و سیاسی خارج از روند دوجانبه اشاره دارد. بنا بر برخی نقل‌ها، رئیس‌جمهور آمریکا پس از اطلاع از مذاکرات مربوط به احداث کارخانه ذوب‌آهن در ایران، به رئیس‌جمهور آلمان گفته بود: «اگر کارشناسان شما این قرارداد را امضا کنند، ما آهن‌های تولیدی‌مان را که در شیکاگو درست می‌کنیم نمی‌توانیم بفروشیم. دستور دهید این‌ها برگردند.» این اظهارنظر نشان می‌دهد که ایالات متحده برای جلوگیری از کوچک‌ترین زیان اقتصادی و حفظ منافع خود، مانع از شکل‌گیری ظرفیت‌های صنعتی در دیگر کشورها می‌شد و فرصت رشد و توسعه را از آن‌ها سلب می‌کرد.

در ادامه این روند، محمدرضا شاه در خرداد ۱۳۴۴ برای دومین بار در رأس هیئتی به مسکو سفر کرد. در جریان این سفر، با برژنف، رئیس هیئت‌رئیس حزب کمونیست، کاسیگین، رئیس دولت، و وزیر امور خارجه شوروی دیدار و درباره همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و صنعتی مذاکره شد. در پی این دیدارها، موافقت‌نامه‌های متعددی در حوزه‌های مختلف اقتصادی میان دو کشور منعقد گردید که مهم‌ترین آن‌ها موافقت‌نامه همکاری برای احداث کارخانه ذوب‌آهن اصفهان و تأسیس کارخانه ماشین‌سازی اراک بود. مذاکرات مربوط به ذوب‌آهن پیش‌تر در سال ۱۳۴۲ آغاز شده بود و پس از موافقت‌نامه مقدماتی درباره اصول کلی، وزیر اقتصاد وقت در رأس هیئتی وارد مسکو شد و پس از حدود دو هفته مذاکره، موافقت‌نامه نهایی به امضا رسید.

ضرورت توسعه اقتصادی، اگرچه برخی کشورهای غربی در مشارکت در ایجاد صنایع اساسی و بزرگ در ایران، فشار افکار عمومی برای نوسازی و نیز تلاش محمدرضا شاه برای نمایش استقلال در سیاست خارجی، از عوامل مؤثر در انعقاد این موافقت‌نامه به‌شمار می‌رفت. از سوی دیگر، گسترش همکاری فنی و اقتصادی با ایران برای حکومت شوروی نیز با ملاحظات سیاسی و امنیتی همراه بود. با توجه به اهمیت راهبردی ایران، شوروی از فرصت پیش‌آمده برای کاهش نفوذ آمریکا در ایران و تقویت روابط دوجانبه نهایت استفاده را کرد.



A weapon without an explosion,
a cyber virus called Stuxnet,
was created to sabotage Natanz.

پیام پنجاه و نهم

بدافزار استاکس نت، قطعه‌ای از پازل عملیات سایبری «بازی‌های المپیک» آمریکا برای فلج کردن زیرساخت‌های هسته‌ای ایران

بود.

خرابکاری سایبری در تأسیسات نطنز علاوه بر یک اقدام عملیاتی و فنی تصمیمی راهبردی بود که در بالاترین سطح دولت آمریکا اتخاذ شد. وقتی رئیس‌جمهور ایالات متحده شخصاً روند یک حمله سایبری را دنبال می‌کند و درباره ادامه آن نظر می‌دهد موضوع از سطح اقدام اطلاعاتی فراتر می‌رود و به انتخابی سیاسی تبدیل می‌شود. هدف این اقدام ایجاد اختلال

در برنامه هسته‌ای ایران از مسیری بود که هزینه‌های یک درگیری آشکار نظامی را نداشت‌ه باشد.

برنامه‌ای که بعدها با نام «بازی‌های المپیک» شناخته شد در دولت جرج دبلیو بوش آغاز شد و در دوره باراک اوباما ادامه یافت. گزارش‌های دیوید سنگر در نیویورک تایمز و برخی منابع دیگر توضیح می‌دهند که اوباما پس از ورود به کاخ سفید دستور توقف این طرح را صادر نکرد و اجازه داد عملیات گسترش یابد. بر اساس این روایت‌ها جلسات منظم در اتاق وضعیت کاخ سفید برگزار می‌شد و رئیس‌جمهور در جریان پیشرفت عملیات قرار می‌گرفت. استاکس‌نت با تمرکز بر کنترل‌های منطقی برنامه‌پذیر ساخت شرکت زیمنس طراحی شد، تجهیزاتی که در چرخه غنی‌سازی نطنز نقش کلیدی داشتند. کد مخرب با تغییر نامحسوس سرعت چرخش سانتریفیوژها فرسایش تدریجی ایجاد می‌کرد و هم‌زمان داده‌های عادی برای اپراتورها نمایش می‌داد. این طراحی نشان می‌دهد هدف ایجاد وقفه کوتاه‌مدت نبود، بلکه افزایش هزینه زمانی و فنی دنبال می‌شد.

زمانی که استاکس‌نت از محیط هدف خارج شد و در اینترنت انتشار یافت خطر افشا و واکنش متقابل افزایش پیدا کرد. طبق روایت‌های منتشرشده پس از این اتفاق جلسه‌ای در کاخ سفید برگزار شد و با وجود افزایش ریسک ادامه عملیات تأیید شد. پذیرش ادامه حمله در چنین شرایطی بیانگر آن بود که وارد کردن خسارت به برنامه هسته‌ای ایران همچنان در اولویت قرار داشت و هزینه‌های احتمالی آن پذیرفته شده بود.

پیامدهای عملی عملیات قابل اندازه‌گیری بود. گزارش‌ها از آسیب دیدن حدود هزار سانتریفیوژ خبر می‌دهند که موجب توقف، تعمیر و بازتنظیم بخشی از تأسیسات شد. در سطحی گسترده‌تر استفاده از یک ابزار سایبری برای تخریب تجهیزات صنعتی شیوه‌ای تازه در منازعات میان دو دولت را تثبیت کرد. این تجربه محاسبات امنیتی ایران را نیز تغییر داد و توجه بیشتری به حفاظت سایبری و کنترل زنجیره تأمین تجهیزات صنعتی ایجاد کرد. استاکس‌نت در این چارچوب صرفاً یک بدافزار نبود، بلکه نمونه‌ای از رویکردی بود که در آن اختلال در زیرساخت‌های حیاتی به‌عنوان ابزار مهار به کار گرفته شد و زمینه تداوم رقابت در حوزه سایبری را فراهم کرد.

۵۵

گزارش‌ها از آسیب

دیدن حدود هزار

سانتریفیوژ خبر

می‌دهند که موجب

توقف، تعمیر و

بازتنظیم بخشی از

تأسیسات شد.



پیام شصتم

آژانس‌های بزرگ علمی دنیا مانند ELSEVIER بارها تحت فشار OFAC، دسترسی‌های دانشمندان و داوران ایرانی را به پایگاه‌های علمی دنیا محدود کرده‌اند.

مسدودسازی مسیرهای دسترسی علمی نشان می‌دهد که اعمال فشار به حوزه‌ای منتقل شده است که مستقیماً با تولید، ارزیابی و گردش دانش ارتباط دارد. زمانی که ناشران بزرگ دانشگاهی فرایندهایی مانند داوری مقاله، سردبیری نشریات و دسترسی پژوهشگران یک کشور به منابع علمی را متوقف می‌کنند، سازوکار تولید دانش نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در این وضعیت، فعالیت علمی از منطق همکاری آزاد فاصله می‌گیرد و تابع ملاحظات حقوقی می‌شود. پیامد این تغییر، کاهش استقلال نهادهای علمی و وابسته شدن آن‌ها به قواعدی است که خارج از محیط دانشگاهی تعیین می‌گردد.

نقش دفتر کنترل دارایی‌های خارجی وزارت خزانه‌داری آمریکا در شکل‌گیری این روند تعیین‌کننده بوده است. اعمال فشار حقوقی بر شرکت‌های غیرآمریکایی، از جمله ناشران علمی، فضایی ایجاد کرد که در آن هرگونه تعامل با دانشگاهیان ایرانی به‌عنوان یک ریسک بالقوه تلقی شد. استدلال رسمی بر جلوگیری از انتقال فناوری‌های حساس استوار بود، اما در عمل دامنه محدودیت‌ها به

فعالیت‌های پژوهشی و آموزشی گسترش یافت. اجرای تحریم‌ها به صورت فرامرزی، ناشران را در معرض جریمه‌های سنگین قرار داد و آن‌ها را به اتخاذ سیاست‌های محافظه‌کارانه سوق داد. در نتیجه، قطع همکاری پیش‌دستانه با پژوهشگران ایرانی به یک رویه رایج تبدیل شد. این تصمیم‌ها مسئولیت پیامدهای تحریم را از دولت‌ها به نهادهای خصوصی منتقل کرد و هزینه آن مستقیماً متوجه جامعه علمی شد.

رویداد سال ۲۰۱۳ در شرکت هلندی Elsevier نمونه‌ای قابل‌ارجاع از این وضعیت است. در مکاتبات داخلی این شرکت با سردبیران و داوران ایرانی، فعالیت‌های علمی در قالب «ارائه خدمت» تعریف شد و ادامه آن با ملاحظات تحریمی ناسازگار دانسته شد. واکنش جامعه علمی بین‌المللی، از جمله گزارش‌های منتشرشده در نشریه «Nature» و مواضع انجمن پیشبرد علوم آمریکا، نشان داد که این رویکرد با اصول پذیرفته‌شده همکاری علمی جهانی تعارض دارد. هرچند Elsevier در ادامه موضع خود را تعدیل کرد، اما اثر اصلی این اقدام باقی ماند. این پیام تثبیت شد که مشارکت علمی می‌تواند بر اساس تابعیت یا محل استقرار پژوهشگر محدود شود. پس از آن، محدودیت دسترسی به پایگاه‌های داده، نرم‌افزارهای تخصصی و قالب‌های رسمی همکاری پژوهشی با همین منطقی ادامه پیدا کرد.

این روند به یک مورد خاص یا دوره‌ای محدود نماند. دانشگاه‌ها و شبکه‌های نشر علمی نقش واسط میان آموزش، پژوهش و تبدیل دانش به توان حل مسئله را ایفا می‌کنند. محدودسازی این شبکه‌ها، کل زنجیره تولید دانش را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ زنجیره‌ای که از مقاله و آزمایشگاه آغاز می‌شود و به شکل‌گیری ظرفیت‌های فناورانه منتهی می‌گردد. هنگامی که دآوری و انتشار علمی با محدودیت مواجه می‌شود، تولید دانش با هزینه‌های اضافی و کاهش ارتباطات بین‌المللی همراه می‌گردد. این وضعیت در نهایت توان تصمیم‌سازی علمی و فنی را تضعیف می‌کند. تداوم این الگو در محدودیت‌های کنونی نیز قابل مشاهده است. شیوه‌های اجرایی تغییر یافته‌اند، اما تأثیر آن‌ها بر ساختار علم و آموزش همچنان ادامه دارد.

مستور چهارم

خشونت نرم

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران



پیام شصت و یکم

**آمریکا به صورت رسمی از دهها بنیاد
رسانه‌ای و مدنی مانند NED به هدف
بحران‌سازی اجتماعی در ایران حمایت
می‌کند.**

۵۵

دست‌کم ۶۰ بنیاد و
مؤسسه آمریکایی
و غربی در قالب
فعالیت‌های
فرهنگی، پژوهشی
یا رسانه‌ای فعال
بوده‌اند

پس از فتنه ۸۸، توجه‌ها در ایران به بررسی شبکه‌های بیرونی فعال در حوزه رسانه، آموزش‌های مدنی و حمایت‌های مالی از پروژه‌های اجتماعی معطوف شد. در همان دوره، معاون وقت امور خارجی وزارت اطلاعات اعلام کرد که دست‌کم ۶۰ میلیارد و مؤسسه آمریکایی و غربی در قالب فعالیت‌های فرهنگی، پژوهشی یا رسانه‌ای فعال بوده‌اند و این فعالیت‌ها به‌عنوان بخشی از روندی تلقی شده است که هدف آن اثرگذاری بر تحولات اجتماعی و سیاسی کشور بوده است. در این اظهارات تصریح شد که برخی از این نهادها مستقیماً در ساختارهای رسمی آمریکایی تعریف می‌شوند و برخی دیگر از حمایت مالی یا همکاری با ساختارهای مرتبط با دولت ایالات متحده بهره می‌برند.

در میان نهادهای مطرح‌شده، مجموعه‌ای از مراکز پژوهشی و بنیادهای تأمین‌کننده منابع مالی قرار دارند؛ از جمله «مرکز سایان» وابسته به بروکینگز، «دانشگاه دفاع ملی آمریکا»، «مؤسسه ریگا»، «مؤسسه برکمن برای اینترنت و جامعه»، «انستیتو شبکه جست‌وجوی دموکراسی»، «مرکز مردین»، «انستیتو واشنگتن برای خاورمیانه نزدیک»، «انستیتو اسپن»، «مؤسسه آمریکن اینترپرایز»، «بنیاد نو آمریکا»، «بنیاد اسمیت ریچاردسون»، «بنیاد فورد»، «بنیاد برادران راکفلر»، «مؤسسه هور» دانشگاه استنفورد، «بنیاد سوروس» یا «بنیاد جامعه باز» و «صندوق اعانه ملی برای دموکراسی». این نهادها در گزارش‌های داخلی ایران به‌عنوان بخشی از شبکه‌ای معرفی شده‌اند که فعالیت آن در حوزه آموزش مدنی، تولید محتوا و حمایت از سازمان‌های غیردولتی دنبال می‌شود.

سازوکار عملکرد این مؤسسات بر چند محور استوار بوده است. ارائه کمک‌های مالی به پروژه‌های پژوهشی و رسانه‌ای، برگزاری کارگاه‌های آموزشی درباره کنشگری اجتماعی و مهارت‌های ارتباطی، و ایجاد ارتباط میان فعالان داخلی و شبکه‌های بین‌المللی از جمله فعالیت‌هایی است که در اسناد و گزارش‌ها به آن‌ها اشاره شده است. در کنار این موارد، حمایت از پلتفرم‌های دیجیتال و تقویت ظرفیت انتشار محتوا در فضای مجازی نیز به‌عنوان بخشی از این روند ذکر شده است. تمرکز این اقدامات بر تولید دانش، شبکه‌سازی و انتقال تجربه میان بازیگران مختلف، نوعی بستر ارتباطی میان ساختارهای مالی خارجی و فضای اجتماعی داخلی ایجاد کرده است.

در سال‌های پس از آن، استمرار این حمایت‌ها در تحلیل‌های رسمی داخلی مورد تأکید قرار گرفته و بر تداوم بودجه‌گذاری و تنوع ابزارهای مورد استفاده اشاره شده است. عدد «۶ میلیارد و مؤسسه» به‌عنوان شاخصی برای نشان دادن گستره این شبکه مطرح شده و بیانگر آن است که این فعالیت‌ها محدود به یک مرکز یا یک برنامه خاص نبوده، بلکه در قالب مجموعه‌ای از نهادهای به‌هم‌پیوسته و چندلایه دنبال شده است.



پیام شصت و دوم

دکترین اسکات مادل، مغزافزار رسانه‌های فارسی‌زبان برای تشدید میان شکاف مردم و حاکمیت است.

اسکات مادل از افسران پیشین سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و سپس مشاور در ساختارهایی مرتبط با ستاد فرماندهی عملیات ویژه ایالات متحده بوده است. فعالیت حرفه‌ای او بر حوزه مقابله با تأمین مالی شبکه‌هایی متمرکز شده که در اسناد رسمی آمریکا ذیل عناوینی مانند «تروریسم» یا «حمایت مالی از آن» تعریف می‌شوند. این پیشینه اداری و امنیتی، زمینه حضور او در مباحث سیاست‌گذاری مرتبط با ایران را فراهم کرده و نام وی در سال‌های میانی دهه ۱۳۹۰ شمسی در برخی نشست‌ها و یادداشت‌های سیاستی درباره افزایش فشار غیرنظامی بر جمهوری اسلامی ایران مطرح شده است. هم‌زمانی طرح این دیدگاه‌ها با دوره اجرای برجام و مناقشات داخلی آمریکا درباره کارآمدی توافق هسته‌ای، بستر شکل‌گیری این پیشنهادها را توضیح می‌دهد.

در گزارشی که با عنوان «ایران در وضعیت هشدار» در سال ۲۰۱۷ برای کمیته امور خارجه مجلس نمایندگان آمریکا تهیه شد، مجموعه‌ای از ابزارهای فشار غیرنظامی پیشنهاد گردید. متن این گزارش بر ترکیب تحریم‌های هدفمند، اقدامات اطلاعاتی و استفاده از ظرفیت رسانه‌ای تأکید داشت. در ارائه‌های مرتبط با این سند، تمرکز رسانه‌ها بر اعتراضات اجتماعی، برجسته‌سازی فساد اقتصادی، توجه به فعالیت‌های اقتصادی سپاه پاسداران و طرح موضوع نقش زنان در تحولات اجتماعی به‌عنوان محورهای عملیاتی مطرح شده است. در این چارچوب، رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از ایران به‌عنوان یکی از کانال‌های انتقال و تقویت این محورها مورد توجه قرار گرفته و نقش آن‌ها در بازتاب و برجسته‌سازی موضوعات یادشده تصریح شده است.

اندیشکده‌هایی مانند «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» که مادل در مقطعی با آن همکاری داشته، در اسناد و تحلیل‌های خود بر افزایش هزینه‌های داخلی برای حکومت ایران تأکید کرده‌اند. تمرکز این اسناد بر شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی و همچنین نقد عملکرد نهادهای نظامی در اقتصاد کشور قرار دارد. در همین مسیر، رسانه‌های فارسی‌زبان برون‌مرزی در دوره‌ای که سیاست موسوم به «فشار حداکثری» در دولت دونالد ترامپ اجرا می‌شد، فعالیت گسترده‌تری در پوشش موضوعات مرتبط با تحریم، فساد و اعتراضات اجتماعی داشتند. اجرای هم‌زمان این سیاست با تشدید محدودیت‌های نفتی و بانکی، زمینه‌ای ایجاد کرد که در آن ابزار اقتصادی و روایت رسانه‌ای در یک بازه زمانی مشخص هم‌پوشانی پیدا کردند.

سیاست فشار حداکثری با اعمال محدودیت‌های گسترده اقتصادی و در عین حال اعلام امکان مذاکره در صورت تغییر رفتار ایران پیگیری شد. آثار این سیاست در کاهش درآمدهای ارزی و محدودیت دسترسی به نظام مالی بین‌المللی قابل مشاهده بوده است. در سطح رسانه‌ای نیز تمرکز بر همان حوزه‌هایی که در اسناد سیاستی به‌عنوان نقاط فشار تعریف شده بودند افزایش یافت. ترکیب این عناصر نشان می‌دهد که پیشنهادها مطرح‌شده در چارچوب گزارش‌های مرتبط با مادل، در پیوند با ساختارهای اجرایی دولت آمریکا قرار داشته و در عمل در قالب هم‌زمانی فشار اقتصادی و تقویت روایت‌های رسانه‌ای دنبال شده است.

۵۵

تمرکز رسانه‌ها بر

اعتراضات اجتماعی،

برجسته‌سازی فساد

اقتصادی، توجه

به فعالیت‌های

اقتصادی سپاه

پاسداران و طرح

موضوع نقش زنان

در تحولات اجتماعی

به‌عنوان محورهای

عملیاتی مطرح شده

است.



پیام شصت و سوم

مؤسسه برکمن سندی بر تداوم کودتاگری آمریکادر لباس رسانه است.

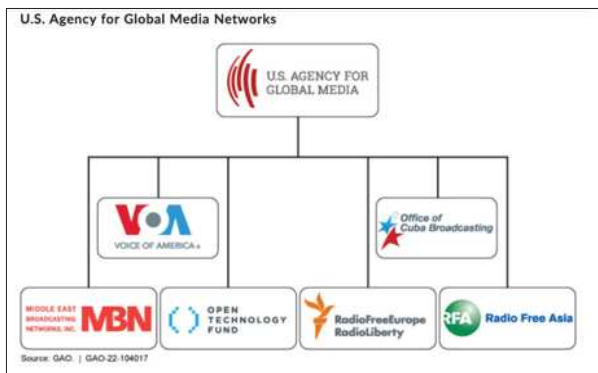
مؤسسه برکمن در دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۹۷ با تمرکز بر مطالعه رابطه فناوری، رسانه‌های دیجیتال و تحولات سیاسی تأسیس شد. این مرکز در سال‌های بعد به تولید پژوهش‌هایی درباره ساختار شبکه‌های اجتماعی، آزادی بیان در فضای مجازی و نقش فناوری در شکل‌گیری کنش‌های جمعی پرداخت. در دوره‌ای که جان پالفری ریاست این مؤسسه را بر عهده داشت، توجه به پیوند میان پژوهش‌های آن و سابقه تاریخی خانواده وی مطرح شد. پالفری به نسبت خانوادگی خود با کرمیت روزولت، از چهره‌های مرتبط با وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اشاره کرده است. این نسبت در برخی تحلیل‌های داخلی به‌عنوان نشانه‌ای از تداوم یک پیوند تاریخی میان مداخلات سیاسی گذشته و فعالیت‌های نهادی معاصر در حوزه فناوری و

رسانه مورد بررسی قرار گرفته است.

فعالیت‌های پژوهشی مؤسسه برکمن در قالب پروژه‌هایی مانند «اینترنت و دموکراسی» گسترش یافت. در این پروژه‌ها، ده‌ها هزار وبلاگ فارسی با استفاده از روش‌های نقشه‌برداری محاسباتی شبکه‌های اجتماعی و تحلیل محتوا مطالعه شدند. هدف اعلامی این تحقیقات، شناسایی ساختار ارتباطی فضای مجازی و بررسی الگوهای انتشار محتوا عنوان شده است. داده‌های به‌دست‌آمده درباره گره‌های ارتباطی، بازیگران اثرگذار و مسیرهای شکل‌گیری موج‌های رسانه‌ای، در اختیار پژوهشگران و سیاست‌گذاران قرار گرفته است. این اطلاعات در فضای علمی به‌عنوان ابزار تحلیل تحولات دیجیتال معرفی می‌شود، اما در اسناد و تحلیل‌های داخلی ایران، به‌عنوان دانشی که می‌تواند واجد کارکرد سیاسی نیز باشد، ارزیابی شده است.

در کنار پژوهش‌های فنی، مؤسسه برکمن میزبان نشست‌ها و همکاری‌هایی با برخی چهره‌های رسانه‌ای فارسی‌زبان خارج از ایران بوده است. دعوت از افرادی که در رسانه‌هایی مانند «صدای آمریکا» و «بی‌بی‌سی فارسی» فعالیت دارند، به شکل‌گیری شبکه‌ای میان تولیدکنندگان محتوا و مراکز دانشگاهی انجامیده است. این تعامل‌ها در بستر حمایت مالی از پروژه‌های مرتبط با جامعه مدنی جهانی شکل گرفته و منابعی مانند «بنیاد سوروس» و شبکه «گلوبال ویسز» در تأمین مالی برخی از این فعالیت‌ها نقش داشته‌اند. پروژه گلوبال ویسز شبکه‌ای از وبلاگ‌نویسان و فعالان رسانه‌ای را در سطح بین‌المللی به یکدیگر متصل می‌کند و بر مستندسازی روایت‌های محلی تمرکز دارد.

در اسناد مربوط به این پروژه‌ها، آموزش روش‌های کنش مدنی و استفاده از ابزارهای رسانه‌ای در زبان‌های مختلف، از جمله فارسی، عربی و چینی، مشاهده می‌شود. این محتواها بر مبنای نظریه‌هایی درباره مبارزه و سازمان‌دهی اجتماعی تدوین شده و در قالب کارگاه‌ها و متون آموزشی منتشر شده‌اند. تمرکز بر زبان‌هایی که در کشورهای با تنش‌های سیاسی کاربرد دارند، در تحلیل‌های انتقادی داخلی به‌عنوان انتخابی هدفمند برای افزایش تأثیرگذاری در محیط‌های خاص ارزیابی شده است.



پیام شصت و چهارم

آژانس رسانه‌های جهانی ایالات متحده با تخصیص بودجه‌های کلان برای رسانه‌هایی مانند صدای آمریکا و رادیو فردا بر گسترش گسل‌های اجتماعی در ایران سرمایه‌گذاری کرده است.

آژانس رسانه‌های جهانی ایالات متحده (United States Agency for Global Media - USAGM) نهادی دولتی است که با مصوبه کنگره آمریکا در اواخر دهه ۱۹۹۰ شکل گرفت و مأموریت آن، مدیریت و پشتیبانی از رسانه‌های برون‌مرزی ایالات متحده تعریف شده است. این نهاد که پیش‌تر با عنوان «هیئت حکام پخش» شناخته می‌شد، امروز به صورت رسمی زیر نظر دولت آمریکا فعالیت می‌کند و بودجه آن مستقیماً از طریق کنگره تأمین می‌شود.

بر اساس اسناد بودجه‌ای منتشرشده، USAGM هر ساله منابع مالی



این رویکرد، به جای
مداخله آشکار،
بر تولید روایت،
برجسته‌سازی
سوزده‌های خاص و
تداوم حضور آن‌ها
در فضای رسانه‌ای
تکیه دارد.

قابل توجهی را برای اداره شبکه‌هایی اختصاص می‌دهد که مخاطب آن‌ها خارج از ایالات متحده هستند. رسانه‌هایی مانند «صدای آمریکا»، «رادیو اروپای آزاد/رادیو آزادی» و «رادیو فردا» از جمله زیرمجموعه‌هایی هستند که برای مناطق هدف، از جمله ایران، به زبان بومی برنامه تولید می‌کنند. در سال‌های اخیر، بخش فارسی این رسانه‌ها به‌عنوان یکی از حوزه‌های فعال USAGM شناخته شده و سهم مشخصی از بودجه سالانه این سازمان را به خود اختصاص داده است.

ساختار عملکردی این نهاد صرفاً به تولید خبر محدود نیست. USAGM علاوه بر تأمین مالی و مدیریت اداری، در تعیین قالب برنامه‌ها، انتخاب مجریان و کارشناسان و جهت‌دهی کلی به محتوای تولیدی نقش ایفا می‌کند. این الگو موجب شده است رسانه‌های فارسی‌زبان وابسته به این نهاد، فراتر از پوشش رویدادهای روز، بر موضوعاتی تمرکز کنند که به‌طور مستقیم با تحولات اجتماعی و فرهنگی ایران پیوند می‌خورد.

در این چارچوب، برجسته‌سازی چهره‌های مشخص به‌عنوان کنشگران اجتماعی یا نمادهای مطالبه‌گری، به یکی از رویه‌های ثابت این رسانه‌ها تبدیل شده است. نمونه شاخص این روند، مسیح علی‌نژاد است. او فعالیت رسانه‌ای خود را در قالب برنامه‌هایی در بخش فارسی «صدای آمریکا» آغاز کرد و به‌تدریج به یکی از چهره‌های ثابت و شناخته‌شده این شبکه بدل شد. برنامه‌هایی که با اجرای او پخش می‌شد، بستری برای طرح موضوعاتی مانند حجاب، سبک زندگی و حقوق زنان فراهم می‌کرد؛ موضوعاتی که در ادامه، از طریق شبکه‌های اجتماعی نیز بازتولید و گسترش یافتند. نقش رسانه در این فرآیند، صرفاً بازتاب دیدگاه‌ها نبود. «صدای آمریکا» و رسانه‌های هم‌خانواده آن، با تکرار حضور این چهره‌ها، فراهم‌کردن تریبون مستمر و بازنمایی آن‌ها به‌عنوان «نماینده یک مطالبه اجتماعی»، به فرآیند اعتباربخشی رسانه‌ای کمک کردند. این اعتبار رسانه‌ای، امکان انتقال پیام از یک برنامه تلویزیونی به فضای گسترده‌تر شبکه‌های اجتماعی را فراهم ساخت و به شکل‌گیری پویش‌هایی انجامید که از چارچوب رسانه رسمی فراتر رفت.

از این منظر، می‌توان گفت بخشی از سرمایه‌گذاری USAGM در حوزه فارسی، معطوف به تأثیرگذاری تدریجی بر ادراک اجتماعی است؛ تأثیری که نه از طریق پیام‌های مستقیم سیاسی، بلکه با تمرکز بر شکاف‌های اجتماعی، هویتی و فرهنگی دنبال می‌شود. این رویکرد، به‌جای مداخله آشکار، بر تولید روایت، برجسته‌سازی سوژه‌های خاص و تداوم حضور آن‌ها در فضای رسانه‌ای تکیه دارد.

در مجموع، عملکرد USAGM در قبال ایران را می‌توان در قالب یک راهبرد رسانه‌ای بلندمدت تحلیل کرد؛ راهبردی که با تخصیص بودجه‌های مشخص، شبکه‌سازی انسانی و تمرکز بر موضوعات اجتماعی حساس، می‌کوشد بر شکل‌گیری و تعمیق گسل‌های اجتماعی اثر بگذارد، بدون آنکه این مداخله لزوماً در قالب کنش سیاسی مستقیم تعریف شود.



پیام شصت و پنجم

هدایت‌دهی رسانه‌های وابسته به دولت آمریکا، نقش اداره استخدام ایرانیان فراری برای فعالیت علیه کشور خود را ایفا می‌کنند.

رسانه‌های فارسی‌زبان وابسته به دولت ایالات متحده را باید در جایگاه یک سازوکار جذب و سازمان‌دهی نیروی انسانی تحلیل کرد. مسئله، صرفاً چند برنامه خبری یا چند مجری مشخص نیست؛ بلکه با ساختاری مواجه‌ایم که «مهاجرت سیاسی» را به مأموریت حرفه‌ای تبدیل می‌کند و تجربه زیسته در ایران را به سرمایه‌ای عملیاتی برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی و اشننگتن بدل می‌سازد. در این چارچوب، رسانه محل اشتغال صرف



جذب چهره‌های
رسانه‌ای ایرانی
مقیم خارج، یک
روند موردی یا
اتفاقی نیست، بلکه
فرآیندی ساختاری
است.

نیست، بلکه ایستگاهی برای بازتعریف نقش سیاسی افرادی است که از کشور خارج شده‌اند و اکنون در قالب تولید محتوا، بر ادراک عمومی داخل ایران اثر می‌گذارند.

چارچوب نهادی این روند روشن است. آژانس رسانه‌های جهانی ایالات متحده (United States Agency for Global Media - USAGM) که پیش‌تر با نام «BBG» شناخته می‌شد، زیر نظر کنگره آمریکا فعالیت می‌کند و بر شبکه‌هایی مانند «صدای آمریکا» بخش فارسی و «رادیو فردا» نظارت دارد. بودجه این رسانه‌ها سالانه در اسناد رسمی کنگره تصویب می‌شود و ذیل برنامه‌های «دیپلماسی عمومی» تعریف شده است. گزارش‌های سرویس پژوهشی کنگره، از جمله آثار کنت کترمن درباره سیاست ایالات متحده در قبال ایران، استمرار این تخصیص مالی را ثبت کرده‌اند. این پیوستگی بودجه‌ای، رسانه را در مدار مستقیم سیاست خارجی قرار می‌دهد و آن را به ابزاری با کارویژه مشخص تبدیل می‌کند.

در این بستر، جذب چهره‌های رسانه‌ای ایرانی مقیم خارج، یک روند موردی یا اتفاقی نیست، بلکه فرآیندی ساختاری است. پژوهش‌های آنابل سربرنی و مسعوده ظرفه نشان می‌دهد رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور از دهه ۱۳۷۰ به بعد به کانون تجمع روزنامه‌نگاران تبعیدی بدل شده‌اند و میان تجربه زیسته آنان و خط تحریریه این شبکه‌ها پیوندی پایدار شکل گرفته است. افرادی چون مسیح علی‌نژاد که با «صدای آمریکا» همکاری داشته، رضا حقیقت‌نژاد و فرناز قاضی‌زاده در «رادیو فردا» و «بی‌بی‌سی فارسی»، یا سیامک دهقانپور در «صدای آمریکا»، نمونه‌هایی از این الگو هستند؛ نیروهایی که سرمایه اجتماعی و شناخت درونی از جامعه ایران را به محتوای رسانه‌ای پیوند می‌زنند.

حضور این افراد، به روایت رسمی ایالات متحده پوشش بومی می‌بخشد و فاصله میان سیاست‌گذار آمریکایی و مخاطب ایرانی را کاهش می‌دهد. به این ترتیب، رسانه نه تنها حامل پیام، بلکه واسطه‌ای انسانی برای ترجمه اهداف کلان سیاست خارجی به زبان تجربه، زیست روزمره و دغدغه‌های اجتماعی جامعه هدف عمل می‌کند.



پیام شصت و ششم

رکسانا صابری و جیسون رضاییان، نماد پروژۀ جاسوس - خبرنگار آمریکا در ایران هستند.

پرونده‌های رکسانا صابری و جیسون رضاییان را می‌توان در سطحی فراتر از یک اختلاف حقوقی محدود درباره حدود فعالیت رسانه‌ای تحلیل کرد. اینها پرونده‌هایی هستند که معنا و اهمیت آن‌ها در بستر مناسبات پرتنش جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده شکل می‌گیرد. در هر دو مورد، فعالیت خبرنگاری در نقطه تلاقی با ملاحظات امنیتی تعریف شد و رسیدگی قضایی آن‌ها به موضوعی با بازتاب دیپلماتیک تبدیل گردید. این هم‌زمانی نشان می‌دهد که در شرایط تنش سیاسی، مرز میان کار حرفه‌ای رسانه و کارکردهای اطلاعاتی می‌تواند کمرنگ شود و پرونده‌های فردی در مدار تعاملات رسمی دو دولت قرار گیرند.

رکسانا صابری در سال ۱۳۸۷ بازداشت و در فروردین ۱۳۸۸ در دادگاه بدوی به اتهام جاسوسی محکوم شد. بر اساس اظهارات قاضی حداد، معاون امنیت دادسرای عمومی و انقلاب تهران، در ۲۰ فروردین ۱۳۸۸، او بدون مجوز رسمی خبرنگاری فعالیت داشته و از طریق ارتباط با برخی مراکز دولتی به اطلاعات محرمانه دست یافته و آن‌ها را در اختیار نهادهای اطلاعاتی ایالات متحده قرار داده است. در برخی گزارش‌های داخلی، به تلاش برای دسترسی به اسناد در «مجمع تشخیص مصلحت نظام» نیز اشاره شد. حکم صادره در دادگاه تجدیدنظر به دو سال حبس تعلیقی کاهش یافت و صابری پس از آزادی، ایران را ترک کرد. روند رسیدگی و سپس تعدیل حکم، این پرونده را به سطحی رساند که پیامدهای آن از حوزه قضایی فراتر رفت و در فضای سیاسی و رسانه‌ای بازتاب گسترده یافت.

جیسون رضاییان، خبرنگار «واشنگتن‌پست» در تهران، در سال ۲۰۱۴ بازداشت و در جریان رسیدگی قضایی به اتهاماتی از جمله جاسوسی محکوم شد. آزادی او در ژانویه ۲۰۱۶، در قالب تبادل زندانیان میان دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت باراک اوباما انجام گرفت. قرار گرفتن نام یک خبرنگار در چارچوب یک توافق رسمی میان دو دولت، جایگاه این پرونده را در سطح روابط دوجانبه تثبیت کرد. در این وضعیت، فعالیت رسانه‌ای از چارچوب حرفه‌ای صرف خارج شد و در معادلات دیپلماتیک حضور یافت؛ وضعیتی که نشان می‌دهد چنین پرونده‌هایی می‌توانند کارکردی فراتر از خبرنگاری پیدا کنند.

گزارش‌های «سرویس پژوهشی کنگره آمریکا» درباره ایران، از جمله آثار کنت کتزمان، بیانگر آن است که سیاست ایالات متحده در قبال ایران مجموعه‌ای از ابزارهای اقتصادی، رسانه‌ای و دیپلماتیک را به صورت هم‌زمان به کار می‌گیرد. در چنین ساختاری، حضور خبرنگاران دوتابعیتی با دسترسی میدانی در ایران، به عنوان بخشی از یک محیط پیچیده و چندلایه قابل ارزیابی است. دو پرونده یادشده تصویری از نحوه تلاقی رسانه، امنیت و دیپلماسی ارائه می‌کنند و این احتمال را مطرح می‌سازند که موارد مشابه دیگری نیز وجود داشته باشد که یا به مرحله علنی نرسیده‌اند یا هنوز شناسایی نشده‌اند.

مخبر پنجم

سایه دائمی جنگ
و ناامنی



پیام شصت و هفتم

آمریکا به جای پرداخت هزینه‌های هنگفت برای امنیت منافع خود در منطقه، تسلیحات نظامی را با چندین برابر قیمت به ایران فروخت.

در دوران پهلوی، فروش گسترده تسلیحات نظامی آمریکا به ایران صورت می‌گرفت و پس از تصمیم‌گیری برای تبدیل ایران به ژاندارم منطقه‌ای، حضور آمریکا در حوزه نظامی کشور به شکل جدی افزایش یافت. نتیجه این سیاست، شکل‌گیری یک ساختار وابسته از ارتش ایران بود که مامور حفظ منافع آمریکا در خلیج فارس و خاورمیانه بود. در چنین وضعیتی، منابع مالی و انسانی ایران صرف تجهیز و تقویت ساختاری می‌شد که در عمل به نفع آمریکا کار می‌کرد. یکی از مهم‌ترین نکات در این زمینه، قیمت‌های غیرمتعارف تجهیزات نظامی فروخته شده به ایران بود. در یادداشت‌های اسدالله علم آمده است که در شهریور سال ۱۳۵۱، ایران ۱۶۰ فروند هواپیمای

جنگنده اف ۱۶ خریداری کرد؛ قیمت رسمی هر فروند این هواپیما حدود شش و نیم میلیون دلار بود، اما هر جنگنده به ایران ۱۸ میلیون دلار فروخته شد. در سال ۱۳۵۴، هر فروند ناوشکن کلاس ۶۰ که قیمت واقعی آن ۱۲۰ میلیون دلار بود، به ایران ۳۳۸ میلیون دلار فروخته شد و همین رویه در خرید هواپیماهای آواکس نیز تکرار شد؛ هر فروند که قیمت بازار آن حدود ۶۰ میلیون دلار بود، به ایران ۱۸۷ میلیون دلار فروخته شد. ایران منابع خود را صرف خرید تسلیحاتی با چندین برابر قیمت واقعی، بدون اینکه اختیار عملی یا استراتژیک در استفاده از آن‌ها در اختیارش قرار گیرد.

این سیاست دو اثر عمده داشت: نخست، ایران منابع مالی کلانی را برای تجهیز ارتش خود هزینه می‌کرد و ثروت عظیمی را که حاصل از فروش نفت بود، به آمریکا می‌داد؛ دوم، ژاندارم منطقه شدن ایران در منطقه یعنی حافظ منافع آمریکا در منطقه بودن. در نتیجه، آمریکا بدون هیچ هزینه‌ای به وسیله تجهیزاتی که خود به ایران فروخته بود، نقشه خود را در خاورمیانه پیش می‌برد. به این نکته در خاطرات علم هم اشاره شده است: «پدرسوخته دولت آمریکا هم پول اسلحه را می‌گیرد و هم با این اسلحه از منافعش دفاع می‌شود و هم ما به او وابسته می‌شویم و با هم با فروش اسلحه به ما مخالفت می‌کنند!»

این عبارت به روشنی نشان می‌دهد که فروش تسلیحات به ایران نه برای ارتقای توان دفاعی کشور بود و نه برای افزایش استقلال نظامی ایران، بلکه ابزاری برای تضمین منافع آمریکا در منطقه بود. ایران عملاً از جیب خود خرج می‌کرد تا با خرید این سلاح‌ها، همان منابع و تجهیزات به نفع آمریکا استفاده شود. گزارش شده است که در برخی موارد، تجهیزات ایران بدون اطلاع مستقیم شاه برای عملیات نظامی آمریکا به کار گرفته شد و حتی سوخت و قطعات جایگزین آن‌ها از منابع ایران برداشت می‌شد. تجربه تاریخی نیز نشان می‌دهد که آمریکا همواره به دنبال مصرف منابع ایران و تثبیت وابستگی بود، نه توسعه واقعی توان دفاعی کشور.

این وابستگی دوگانه توسط کیسینجر نیز تأیید می‌شود: «شاه ایران از ما کمک بلاعوض نمی‌خواست و هزینه‌های مربوط به خرید اسلحه و تجهیز نظامی خود را از محل درآمد نفت تامین می‌کرد. برای آمریکا چه بهتر که نه تنها برای تامین منافع حیاتی خود در خلیج فارس کمترین هزینه‌ای نمی‌پرداخت، بلکه تسلیحات تولیدی خود را هم به قیمتی خوب می‌فروخت.»

پیامدهای اقتصادی و اجتماعی این سیاست نیز قابل توجه بود. بخش عظیمی از درآمد نفت ایران صرف خرید تسلیحات گران قیمت می‌شد، در حالی که بسیاری از نیازهای حیاتی کشور، مانند آموزش، بهداشت و توسعه زیرساخت‌ها، با محدودیت شدید مواجه بود. این عدم تناسب بین هزینه‌ها و منافع ملی، نشان‌دهنده نوعی سوءاستفاده ساختاری از منابع کشور بود که ضمن ایجاد وابستگی، امکان رشد واقعی و مستقل نظامی ایران را محدود می‌کرد.



پیام شصت و هشتم

حمایت آمریکا از صدارت رزم آرا، اولین سنگ اندازی‌های ساختاری را علیه تلاش‌ها برای استقلال اقتصادی ایران کلید زد.

حوالی سال ۱۳۳۰، زمانی که مجلس شانزدهم شکل گرفته بود، محمد مصدق به عنوان ریاست کمیسیون نفت منصوب شد. به سبب آنکه وکلای جبهه ملی وابستگی به گروه و دسته‌ای نداشتند و سعی در حفظ

۵۵

رزم آرا معتقد بود:
«ملت ایران، عرضه
ساختن لوله‌نگ را
هم ندارد، آن وقت
چطور می‌خواهد
دستگاه عظیم نفت
را اداره کند.»

استقلال کشور در مقابل کشورهای خارجی داشتند، محبوبیت بسیار زیادی بین مردم پیدا کرده بودند. این محبوبیت کار را به جایی رسانده بود که نخست‌وزیرانی که همواره منافع انگلیسی‌ها را در تصمیماتشان لحاظ می‌کردند، نمی‌توانستند جلوی اراده عمومی مردم را بگیرند. در این مدت محمد ساعد مراغه‌ای و علی منصور، دو نخست‌وزیر پهلوی بودند که نتوانستند کاری از پیش ببرند و استعفا دادند.

موجی از ملی‌گرایی در کشور ایجاد شده بود و همین امر انگلیسی‌ها را بسیار نگران کرده بود. انگلیسی‌ها برای سرکوب این جریانات احتیاج به یک فرد نظامی مقتدر داشتند و به شاه فشار می‌آوردند که علی رزم‌آرا را برای نخست‌وزیری خود انتخاب کند. شاه به این سبب که به رزم‌آرا اعتماد کامل نداشت و احتمال می‌داد که رزم‌آرا با جاه‌طلبی حکومت پهلوی را سرنگون کند، تمایلی به سپردن این جایگاه به رزم‌آرا نداشت. همچنین مصدق هم با این تصمیم مخالف بود و زمانی که از زمره‌های نخست‌وزیری رزم‌آرا آگاه شده بود، با نطقی آتشین در صحن مجلس اعلام کرد: «جبهه ملی تا جان در بدن دارد و ما تا جان در بدن داریم، مخالف نخست‌وزیری رزم‌آرا خواهیم بود.»

با این حال، پشت صحنه تصمیم نهایی گرفته شده بود. آمریکا و انگلیس تصمیم خود را گرفته بودند و به شوروی وعده آزادی زندانیان حزب توده با نخست‌وزیری رزم‌آرا داده شده بود. در این شرایط شاه زیر فشار دولت‌های خارجی، رزم‌آرا را به عنوان نخست‌وزیر خود انتخاب کرد. آن روزها این کار آمریکایی‌ها بسیار برای مردم ایران عجیب بود. مردمی که سال‌ها از دشمنی انگلیسی‌ها رنج برده بودند و امروز امید به حمایت آمریکایی‌ها داشتند، حال با این وضعیت روبرو شده بودند. اعتماد مردم ایران به آمریکا به حدی بود که حتی بعد از این کار هم حتی تندترین نقدها به آمریکایی‌ها همراه یأس بیان می‌کردند. به طور مثال، در روزنامه‌ها نوشته می‌شد آمریکایی‌ها باید بهتر بدانند تا چه اندازه از اصولی که به آن باور دارند دور شده‌اند یا اینکه بریتانیایی‌ها آن‌ها را اغفال کرده‌اند.

رزم‌آرا در حالی به این مقام رسید که یکی از مخالفان سرسخت ملی شدن نفت بود. او معتقد بود: «ملت ایران، عرضه ساختن لوله‌نگ را هم ندارد، آن وقت چطور می‌خواهد دستگاه عظیم نفت را اداره کند.» واضحاً انتصاب چنین فردی در نخست‌وزیری سنگ بزرگی بود که توسط آمریکایی‌ها بر سر راه استقلال مردم ایران قرار گرفت. در پایان، رزم‌آرا در حالی که ماموریت خود مبنی بر حل و فصل کردن قرارداد نفت به نفع انگلیس پیش می‌برد، در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ در مسجد شاه تهران ترور شد. این اتفاق فضای سیاسی ایران را به کلی تغییر داد؛ با حذف او، ترسی در میان نمایندگان وابسته به دربار و مخالفان ملی شدن نفت ایجاد شد و مخالفت‌های جدی در مجلس فروکش کرد. تنها چند روز پس از حذف رزم‌آرا، کمیسیون نفت مجلس به ریاست دکتر مصدق، پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور را تصویب کرد.



جیمز لایف در کتاب شکنجه در جهان می‌نویسد: «در سمینارهایی که سازمان CIA برای اعضای ساواک ترتیب می‌داد جدیدترین و مؤثرترین شیوه‌های شکنجه را آموزش می‌داد. تعدادی از دستگاه‌های مورد استفاده برای شکنجه نیز جزء دستگاه‌های فنی بود که CIA در اختیار ساواک ایران گذاشت. متدهای شکنجه نازی‌ها در اثنای جنگ دوم جهانی، مؤثرترین روشهای شکنجه‌ای بود که در سمینارها تعلیم داده می‌شد.»

منبع: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

پیام شصت و نهم

ساواک، شعبه امنیتی CIA در تهران برای مهندسی خشونت و سرکوب مطالبات آزادی خواهانه ملت ایران بود.

ساواک در نیمه دهه ۱۳۳۰ شمسی در بستری شکل گرفت که پس از کودتای ۱۳۳۲، حضور امنیتی و اطلاعاتی ایالات متحده در ایران به صورت ساختاری تثبیت شده بود. آمریکا پس از تجربه دولت مصدق و پیامدهای ملی شدن نفت، به این جمع‌بندی رسید که حفظ نظم سیاسی مطلوبش در ایران نیازمند یک دستگاه اطلاعاتی متمرکز و کارآمد است؛ نهادی که بتواند تحولات اجتماعی و سیاسی را به دقت رصد کند و مانع شکل‌گیری و

۵۵

بسیاری از افسران
عالی‌رتبه ساواک
دوره‌های تخصصی
خود را در سازمان
سیا، اف‌بی‌آی و
سازمان جاسوسی
اسرائیل، موساد،
گذراندند.

گسترش جریان‌های معترض شود. در این چارچوب، سازمان اطلاعات و امنیت کشور در سال ۱۳۳۵ شمسی، با مشارکت مستقیم سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، تأسیس شد و از همان ابتدا، پیوند گسترده‌ای بین این سازمان و سازمان‌های اطلاعاتی خارجی شکل گرفت.

این پیوند در سطح آموزش و تربیت نیروی انسانی کاملاً مشهود بود. بسیاری از افسران عالی‌رتبه ساواک دوره‌های تخصصی خود را در سازمان سیا، اف‌بی‌آی و سازمان جاسوسی اسرائیل، موساد، گذراندند. حدود چهارصد نفر از افسران ارشد ساواک به‌طور منظم در مرکزی در مکلین ویرجینیا، نزدیک مقر اصلی سیا، تحت آموزش قرار می‌گرفتند و با تازه‌ترین روش‌های نظارت، مراقبت، نفوذ و جمع‌آوری اطلاعات آشنا می‌شدند. این آموزش‌ها شامل شیوه‌های بازجویی، کنترل شبکه‌های سیاسی و مدیریت فضای امنیتی نیز می‌شد. جیمز لایف که در آن زمان مسئول میز ایران در سازمان سیا بود، می‌گوید: در دوره‌های آموزشی سازمان سیا برای مأموران ساواک، جدیدترین شیوه‌های بازجویی و مؤثرترین شیوه‌های شکنجه آموزش داده می‌شد و دستگاه‌های شکنجه نیز در اختیار ساواک قرار می‌گرفت. از جمله روش‌هایی که سازمان سیا به مأموران ساواک آموزش می‌داد، تکنیک‌های بازجویی و شکنجه‌ای بود که نازی‌ها در زمان حکومت بر آلمان اختراع کرده و به کار گرفته بودند. در نتیجه، ساواک از نظر روش و نگاه، به‌تدریج به بخشی از شبکه امنیتی غرب در منطقه تبدیل شد.

دلایلی که برای تشکیل ساواک اعلام می‌شد، شامل حفظ امنیت کشور، جلوگیری از توطئه‌های مضر به مصالح ملی، جمع‌آوری اطلاعات برای تأمین امنیت داخلی و خارجی و مقابله با فعالیت‌های کمونیستی عنوان می‌شد. همچنین مهار فعالیت‌های حزبی و گروه‌های مخالف حکومت به‌عنوان بخشی از وظایف این سازمان معرفی شده بود. بر همین مبنا، دامنه مسئولیت‌های ساواک به حوزه کنترل سیاسی و اجتماعی کشیده شد. این گسترش مأموریت، ساواک را به نهادی تبدیل کرد که مستقیماً با مطالبات آزادی‌خواهانه، اعتراض‌ها و فعالیت‌های سیاسی جامعه درگیر بود. ساواک تبدیل به اصلی‌ترین سازمانی شده بود که جلوی جریان آزادی‌خواهی ملت ایران ایستاده بود و از طریق آموزش‌هایی که دیده بودند، به هر جنایتی که توانستند علیه مردم ایران و آزادی‌خواهان دست زدند.

سرانجام در سال‌های منتهی به انقلاب، با گسترش اعتراض‌های مردمی، این سازمان توان مهار تحولات را از دست داد. شاپور بختیار در چهارم بهمن ۱۳۵۷ لایحه انحلال ساواک، سازمانی که سال‌ها با اتکا به آموزش، پشتیبانی و همکاری نهادهای اطلاعاتی خارجی نقش محوری در سرکوب سیاسی ایفا کرده بود، را به مجلس شورای ملی ارائه کرد و این لایحه در هفدهم بهمن همان سال به تصویب رسید.

Houston Beats Maryland; Pittsburgh Rips Georgia—Page E1

The Weather
In-Station, high in low to mid low in the Chesapeake region...
in, high in the Chesapeake region...
in, high in the Chesapeake region...
in, high in the Chesapeake region...

The Washington Post

Index	
Amusements	E-1
Book Review	E-1
Business	E-1
Education	E-1
Foreign	E-1
Health	E-1
Local	E-1
Opinion	E-1
Style	E-1
Television	E-1
Travel	E-1
World	E-1

1 Year \$12.00 No. 28 SUNDAY, JANUARY 2, 1977 Phone (202) 223-4000

IBEX: Deadly Symbol of U.S. Arms Sales Problems

By Bob Woodward
The Aug. 28, 1976, issue of the magazine "The Washington Post" was the first to report that the...
The Aug. 28, 1976, issue of the magazine "The Washington Post" was the first to report that the...
The Aug. 28, 1976, issue of the magazine "The Washington Post" was the first to report that the...

the...
The Aug. 28, 1976, issue of the magazine "The Washington Post" was the first to report that the...
The Aug. 28, 1976, issue of the magazine "The Washington Post" was the first to report that the...

The...
The Aug. 28, 1976, issue of the magazine "The Washington Post" was the first to report that the...
The Aug. 28, 1976, issue of the magazine "The Washington Post" was the first to report that the...

IBEX...
The Aug. 28, 1976, issue of the magazine "The Washington Post" was the first to report that the...
The Aug. 28, 1976, issue of the magazine "The Washington Post" was the first to report that the...

S. Seeks
ights Gain
16 Nations
ill Unit Releases
tate Department
'sroots on Effort



Carter to Inherit
Intense Dispute on
Soviet

پیام هفتادم

آمریکا با اجرای پروژه IBEX، عماداً خاک کشور را به پایگاه شنود خود علیه شوروی تبدیل کرد.

پروژه آیبکس در دهه ۱۹۷۰ به نقطه‌ای رسید که کارکرد جغرافیای ایران را در پیوند با نیازهای اطلاعاتی ایالات متحده تعریف کرد. با استقرار ایستگاه‌های شنود در ارتفاعات زاگرس، بخشی از ظرفیت سرزمینی کشور در شبکه جمع‌آوری داده‌های ادغام شد که طراحی و هدایت آن بیرون از ایران انجام می‌گرفت. نصب آنتن‌ها و ایجاد مراکز فنی، ساختاری را پدید آورد که در آن تولید اطلاعات در داخل صورت می‌گرفت و پردازش و تفسیر داده‌ها

هزینه‌های مالی
پروژه از محل
درآمدهای نفتی
ایران پرداخت شد

در سامانه‌های خارجی انجام می‌شد. این آرایش فنی، رابطه‌ای ایجاد کرد که عملاً تصمیم‌گیری را از ایران جدا می‌گرفت و به سطحی فراتر منتقل می‌ساخت.

اجرای پروژه هم‌زمان با افزایش درآمدهای نفتی پس از سال ۱۹۷۳ شتاب گرفت. شرکت راکول اینترنشنال مسئول نصب سایت‌های پیشرفته SIGINT و ELINT شد؛ تأسیساتی که توان رصد آزمایش‌های موشکی و ارتباطات نظامی شوروی در کاپوستین یار و بایکونور را داشتند. موقعیت جغرافیایی ایران در این طرح به یک مزیت عملیاتی تبدیل شد و شبکه‌ای شکل گرفت که ارزش آن در اتصال به سامانه‌های پردازشی خارج از کشور معنا پیدا می‌کرد. در این سازوکار، داده خام در داخل تولید و در مراکز تحلیل آمریکایی تفسیر می‌شد و همین جدایی مکانی میان تولید و تحلیل، ساختار تصمیم را تحت تأثیر قرار می‌داد.

استقرار این زیرساخت‌ها پیامد امنیتی دیگری نیز داشت. قرار گرفتن سامانه‌های شنود مرتبط با رصد توان موشکی شوروی در خاک ایران، کشور را در معادلات بازدارندگی جنگ سرد به عنوان بخشی از زنجیره عملیاتی آمریکا ثبت می‌کرد. در صورت بروز رویارویی مستقیم، چنین تأسیساتی می‌توانستند در ارزیابی طرف مقابل به عنوان اهداف مشروع نظامی تعریف شوند، زیرا کاربرد آن‌ها در پیوند با سامانه‌های اطلاعاتی ایالات متحده قرار داشت. بدین ترتیب، جغرافیای ایران در معرض مخاطره‌ای قرار می‌گرفت که از منطق رقابت دو ابرقدرت ناشی می‌شد.

هزینه‌های مالی پروژه از محل درآمدهای نفتی ایران پرداخت شد و مالکیت رسمی تجهیزات به دولت ایران نسبت داده شد. در عین حال، تحلیل و بهره‌برداری اطلاعات در آژانس امنیت ملی آمریکا و سازمان اطلاعات مرکزی متمرکز بود. پژوهش‌های جیمز بامفورد و جیمزای. بیل این شبکه را از ارکان اصلی سامانه شنود آمریکا در دوره جنگ سرد معرفی کرده‌اند و از دست رفتن آن پس از ۱۳۵۷ در ارزیابی‌های آمریکایی به عنوان یک خلأ اطلاعاتی ثبت شده است.



پیام هفتاد و یکم

کسینجر با ابتکارات خود، ایران را به گاو

شیرده کارخانه‌های اسلحه‌سازی آمریکا

تبدیل کرده بود.

در دهه ۱۹۷۰، الگوی فروش تسلیحات ایالات متحده به ایران به سازوکاری مالی و راهبردی تبدیل شد که آثار آن در ساختار اقتصادی و دفاعی دو کشور قابل ردیابی است. ابتکار اصلی این روند در دوره مسئولیت هنری کیسینجر شکل گرفت؛ زمانی که سیاست موسوم به «چک سفید» امکان خرید گسترده و کم‌محدودیت تجهیزات نظامی آمریکایی را برای ایران فراهم کرد. این تصمیم در پی سفر ماه مه ۱۹۷۲ ریچارد نیکسون به تهران تثبیت شد و مسیر اداری فروش

۵۵

حجم قراردادهای
نظامی که در سال
۱۹۷۲ حدود ۵۰۰
میلیون دلار بود، تا
سال ۱۹۷۸ به بیش
از ۱۶ میلیارد دلار
رسید.

تسلیمات را با حذف بخش مهمی از فرایندهای نظارتی وزارت دفاع آمریکا تسهیل کرد.

هم‌زمان با افزایش بهای نفت در سال ۱۹۷۳، درآمدهای ارزی ایران رشد کم‌سابقه‌ای یافت. در این شرایط، فروش تسلیحات به ایران به مجربایی برای بازگشت این درآمدها به اقتصاد آمریکا تبدیل شد. حجم قراردادهای نظامی که در سال ۱۹۷۲ حدود ۵۰۰ میلیون دلار بود، تا سال ۱۹۷۸ به بیش از ۱۶ میلیارد دلار رسید. این افزایش، شبکه‌ای از تعهدات مالی و فنی ایجاد کرد که به‌طور مستقیم با صنایع دفاعی آمریکا پیوند داشت. نمونه شاخص آن سفارش ۸۰ فروند جنگنده اف-۱۴ به شرکت گرومن (Grumman) است؛ قراردادی که در اسناد پژوهشی به‌عنوان عاملی تعیین‌کننده در تثبیت وضعیت مالی آن شرکت و نجات‌دهنده آن از ورشکستگی ثبت شده است.

مطالعات اندرو اسکات کوپر در کتاب «پادشاهان نفت»، استیفن مک‌کلینچی در کتاب «سیاست‌های تسلیحاتی آمریکا در قبال ایران شاه» و جیمز بیل در کتاب «عقاب و شیر» با اتکا به اسناد آزادشده نشان می‌دهد که این روند با هدایت مستقیم کیسینجر پیش رفت و هدف آن هم‌زمان مدیریت تراز پرداخت‌های آمریکا و پشتیبانی از صنایع نظامی آن کشور بود. در نتیجه، بخش قابل توجهی از هزینه‌های تحقیق و توسعه مجتمع‌های دفاعی آمریکا از محل قراردادهای منعقدشده با ایران تأمین شد.

این الگو پیامدهایی جدی برای ایران بر جای گذاشت. تمرکز منابع ارزی ایران بر خریدهای خارجی، ظرفیت برنامه‌ریزی مستقل در حوزه تولید تجهیزات دفاعی را محدود کرد و ساختار نیروهای مسلح را به طرف‌های خارجی وابسته ساخت. سازوکار قراردادهای گسترده، همراه با نیاز مستمر به پشتیبانی فنی و قطعات، نوعی پیوند ساختاری ایجاد کرد که امکان بازنگری سریع در جهت‌گیری‌ها را کاهش می‌داد.



پیام هفتاد و دوم

آمریکا با واسطه‌گری بختیار، حمایت مالی و لجستیکی از کودتای نوژه را بر عهده داشت.

شکست عملیات نظامی ایالات متحده در صحرای طبس، مقامات کاخ سفید را بر آن داشت تا برای جبران این ناکامی و تحقیر بین‌المللی، طرح‌های تلافی‌جویانه جدیدی را در دستور کار قرار دهند. بر اساس خاطرات برژینسکی، مشاور امنیت ملی وقت، و مقامات ارشدی چون براون و ترنر، اجازه طراحی عملیات‌های جایگزین صادر شد که در نهایت به دو راهکار اصلی ختم گردید: انجام یک کودتای نظامی داخلی با تکیه بر بقایای ارتش شاهنشاهی و نیروهای ضدانقلاب، یا تحریک یک کشور ثالث برای حمله گسترده نظامی به ایران. تحلیل‌گران و استراتژیست‌های آمریکایی با بررسی

هزینه‌ها و ضریب موفقیت، طرح کودتا را به دلیل کم‌هزینه‌تر، سریع‌تر و مؤثرتر بودن در اولویت اول قرار دادند و تصمیم بر آن شد که در صورت شکست این نقشه، راه‌حل پرهزینه جنگ اجرا شود. ناصر رکنی از سران کودتا در اعترافات خود تأکید می‌کند که پس از سفر بنی‌عمری به پاریس، حمله عراق به اولویت دوم رفت و کودتا در صدر برنامه‌های آمریکا قرار گرفت.

روند برنامه‌ریزی این توطئه که به کودتای نقاب یا نوژه شهرت یافت، با تشکیل ستادی در پاریس به رهبری شاپور بختیار و تحت حمایت مستقیم ایالات متحده و بریتانیا آغاز شد. سازمان سیا نقشی محوری در هماهنگی میان ستاد بختیار، کشورهای اروپایی و عناصر داخلی ایفا می‌کرد؛ به طوری که طبق گزارش‌ها، حداقل صد تن از اعضای این سازمان برای آموزش و آماده‌سازی کودتاچیان وارد ایران شدند. ناصر رکنی صراحتاً در بازجویی‌های خود بیان می‌کند که اگر آمریکا در این کودتا نقشی به عهده نداشت، مطمئن باشید که اصلاً نطفه کودتایی تشکیل نمی‌شد.

طرح عملیاتی کودتا با جزئیات دقیق و با هدف قرار دادن کانون‌های قدرت سازماندهی شده بود. مقرر گردید پس از ایجاد اغتشاشات اولیه و تخریب زیرساخت‌هایی چون دکل‌های برق و راه‌آهن، حدود ۷۰ تن از شخصیت‌های برجسته مذهبی و سیاسی بازداشت شوند. هدف اصلی و خطر واقعی از نظر کودتاچیان، امام خمینی بود، به همین منظور سه فرزند هواپیمای فانتوم مجهز به بمب‌های سنگین، موشک و بمب‌های خوشه‌ای ضدنفر برای بمباران اقامتگاه ایشان در جماران در نظر گرفته شد. ناصر رکنی توضیح می‌دهد که برای حصول حداکثر نتیجه، از ترکیب موشک با دقت بالا و بمب‌های خوشه‌ای با فیوزهای زمان‌دار استفاده شده بود تا هر کسی که تا نیم ساعت بعد به آن محوطه نزدیک می‌شد، از بین برود.

علیرغم این برنامه‌ریزی دقیق که کودتاچیان آن را از لحاظ تاکتیکی پیروز می‌دانستند، این توطئه تنها سه روز پیش از وقوع فاش شد. نقطه آغاز فروپاشی کودتا، تشویب و نگرانی یکی از خلبانان شرکت‌کننده بود که با حمایت مادرش، تصمیم گرفت موضوع را افشا کند. این فرد موفق شد در صبح روز چهارشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۹، جزئیات طرح را به اطلاع آیت‌الله خامنه‌ای برساند؛ هم‌زمان یکی از درجه‌داران تیپ نوه‌د نیز با مراجعه به ستاد مشترک، بخشی از طرح عملیاتی را فاش کرد.

شکست قطعی عملیات با دستگیری عوامل در پایگاه نوژه و سایر نقاط، برگی دیگر از ناکامی‌های ایالات متحده در مقابله با حکومت جدید ایران را رقم زد. با خنثی شدن این طرح، آمریکایی‌ها که پیش از این گزینه نظامی مستقیم طمس و کودتای داخلی نوژه را آزموده بودند، به سمت اولویت دوم خود یعنی جنگ تحمیلی متمایل شدند. تنها چند ماه پس از شکست کودتا، رژیم بعث عراق با تشویق‌های آمریکا، حمله گسترده‌ای را علیه خاک ایران آغاز کرد تا اهدافی را که در طرح‌های قبلی محقق نشده بود، از طریق یک نبرد فرسایشی و خونین دنبال کند.

RAID

OPERATION EAGLE CLAW 1980

The disastrous bid to end the
Iran hostage crisis



۷۳

خط گفتمان مقاومت

پدرکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

پیام هفتاد و سوم

عملیات پنجه عقاب، شبیخون نظامی آمریکا جهت اعاده حیثیت سیاسی خود بود.

عملیات پنجه عقاب در بهار ۱۳۵۹ را باید در چارچوب یک بحران عمیق حیثیتی و سیاسی برای آمریکا تحلیل کرد؛ بحرانی که پس از تسخیر سفارت این کشور در تهران شکل گرفت و به سرعت از یک ماجرای دیپلماتیک به یک ضربه بزرگ به غرور ملی آمریکایی‌ها تبدیل شد. برای نخستین بار در تاریخ معاصر، قدرتی که خود را حافظ نظم جهانی معرفی می‌کرد، نتوانسته بود از مهم‌ترین نماد حضورش در یک کشور حفاظت کند. همین ناکامی، تصویر آمریکا را در افکار عمومی جهان مخدوش کرد و مسئولان این کشور را به این جمع‌بندی رساند که تنها یک اقدام نظامی جسورانه می‌تواند اعتبار از دست‌رفته را بازسازی کند.

در همین زمان، فشار سیاسی و روانی بر جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به‌طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافت. رسانه‌های آمریکایی هر شب در برنامه‌های خبری خود، شمار روزهای گروگان‌گیری را اعلام می‌کردند و این شمارش به نمادی از ناتوانی دولت تبدیل شده بود. به‌عنوان نمونه در همین دوره، همسر یکی از گروگان‌ها روبانی زردرنگ را به درخت بلوط مقابل خانه‌اش بست؛ حرکتی که به‌سرعت در رسانه‌ها بازتاب یافت و به یک نماد عمومی بدل شد. این موج چنان فراگیر شد که حتی ترانه‌ای با عنوان «روبان زرد بر گردن درخت بلوط» در صدر موسیقی‌های محبوب آمریکا قرار گرفت. در چنین فضایی، کارتر با بحرانی دوگانه روبه‌رو بود؛ از یک سو ناکامی دیپلماسی و از سوی دیگر نزدیک شدن انتخابات ریاست‌جمهوری. تحریم‌ها و تهدیدهای سیاسی نتیجه‌ای در پی نداشت و افکار عمومی آمریکا بیش از پیش احساس تحقیر می‌کرد. این وضعیت، عملیات نظامی را به آخرین گزینه برای اعاده حیثیت سیاسی دولت آمریکا تبدیل کرد؛ گزینه‌ای که اگر موفق می‌شد، می‌توانست شکست‌های یک دهه گذشته را جبران کند.

در این عملیات، به‌جز آزادسازی گروگان‌ها، هدف نمایش قدرت و ایجاد فشار بر انقلاب نوپای ایران بود. شش فروند هواپیمای ترابری، هشت بالگرد و حدود صد نفر از نیروهای دلتا فورس، ترکیب نیرو و تجهیزاتی بود که از سوی پنتاگون برای اجرای عملیات در دل کویر طبس آماده شد. مأموریت به‌گونه‌ای طراحی شده بود که بالگردها پس از ورود به ایران، سوخت‌گیری کنند و سپس به تهران منتقل شده و گروگان‌ها را آزاد کنند؛ عملیاتی که اگر موفق می‌شد، کارتر را به قهرمان ملی تبدیل می‌کرد.

اجرای عملیات در چهارم اردیبهشت ۱۳۵۹ آغاز شد، اما فجایع یکی پس از دیگری رخ داد. طوفان شن و نقص فنی در بالگردها، باعث شد دو فروند بالگرد از عملیات خارج شوند. سپس برخورد یکی از بالگردها با هواپیمای ترابری انفجاری مهیب ایجاد کرد که هشت نظامی آمریکایی تلف شدند. عملیات بدون رسیدن به هدف اصلی متوقف شد و نیروهای باقی‌مانده با شتاب خاک ایران را ترک کردند. صبح روز بعد، کارتر در برابر تلویزیون ظاهر شد و مسئولیت کامل شکست را پذیرفت؛ اعترافی که عمق بحران حیثیتی آمریکا را بیش از پیش آشکار ساخت.

آنچه عملیات پنجه عقاب نشان داد، بیش از شکست، ماهیت رفتاری آمریکا را نمایان کرد. این کشور که ابتدا با چهره و ادبیاتی دیپلماتیک ظاهر می‌شود، وقتی به هدف خود نمی‌رسد، خوی اصلی خود (زورگویی و خشونت طلبی) را آشکار می‌سازد؛ همان روحیه‌ای که می‌توان آن را به همان روحیه گاوچرانی منتسب کرد. روحیه‌ای که در طول تاریخ آمریکا همواره همراه آنان بوده است و آخرین اتفاقی که دوباره این روحیه را بروز داد، ماجرای اخیر ونزوئلا بود که سربازان آمریکایی با هلی‌برن وارد این کشور شدند تا رئیس‌جمهور آن را ربوده و دولت منتخب مردم را تحت فشار قرار دهند و در پایان با زور به نفت این کشور مسلط شوند.



پیام هفتاد و چهارم

ایالات متحده با تبدیل عراق به نایب جنگی خود، تمام امکانات خود برای فرسایش توان ملی ایران را به خدمت گرفت.

پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، سیاست ایالات متحده در قبال ایران با مجموعه‌ای از اقدامات برای مهار و تضعیف نظم سیاسی جدید شکل گرفت. تلاش‌هایی که در قالب فشارهای سیاسی و اقتصادی، تحرکات امنیتی و تلاش‌هایی برای بی‌ثبات‌سازی دنبال شد، به نتیجه عملی نرسید و ساختار حاکمیتی تازه تأسیس در ایران پابرجا ماند. در این مرحله، آمریکایی‌ها یک رویکرد مستقیم و سخت را پیش گرفتند، رویکردی که بتواند در قالب یک جنگ فرسایشی، هزینه‌های انسانی،

اقتصادی و نظامی سنگینی را به ایران تحمیل کند و توازن مطلوب آمریکا را در منطقه بازسازی نماید. در همین راستا، عراق تحت رهبری صدام حسین به تدریج در موقعیت ایجاد یک جنگ نیابتی قرار گرفت. یکی از طراحان اصلی سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا به اردن اعزام شد و در نقطه‌ای نزدیک مرز اردن و عراق با صدام دیدار کرد. در این دیدار، وعده حمایت و همکاری داده شد تا بغداد نسبت به پیامدهای حمله به ایران اطمینان پیدا کند. تصور الحاق خوزستان به عنوان استان نوزدهم عراق بخشی از همین محاسبه بود؛ محاسبه‌ای که بدون دریافت چراغ سبز سیاسی و امنیتی از سوی آمریکا دشوار می‌توانست به تصمیم رسمی برای آغاز جنگ تبدیل شود.

با آغاز درگیری، حمایت‌های ایالات متحده از عراق ابعاد متنوع و سازمان‌یافته‌ای پیدا کرد. شرکت‌ها و مؤسسات آمریکایی، با مأموریت‌هایی که از سوی وزارت دفاع، وزارت خارجه و سازمان اطلاعات مرکزی دریافت کرده بودند، در قبال دریافت مبلغ مشخص، مواد اولیه، فرمول‌ها و روش‌های لازم برای آزمایش و تولید عوامل شیمیایی را در اختیار بغداد گذاشتند. هم‌زمان، تأمین اقلام غذایی اساسی مانند گندم و همچنین قطعات یدکی تجهیزات نظامی، انواع تسلیحات، خدمات مشاوره‌ای، اطلاعات ماهواره‌ای و نظامی و حتی مشارکت در طراحی عملیات‌ها، به بخشی از روند مستمر پشتیبانی تبدیل شد.

در مراحل پایانی جنگ، این حمایت‌ها به شکل عریان‌تری بروز پیدا کرد. در سال ۱۹۸۸، با اتکا به اطلاعات ارائه‌شده از سوی آمریکا، ارتش عراق چند تهاجم گسترده از استفاده از گازهای شیمیایی خردل و سارین علیه نیروهای ایرانی انجام داد. اهمیت این نقش را می‌توان در توصیف هاوارد تیچر، از کارشناسان ارشد سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، مشاهده کرد؛ او می‌گوید: «ما به عراق آنچه را که لازم داشت تا از ایرانی‌ها شکست نخورد دادیم. ما تمام آسیب‌پذیری‌های آنها را در خطوط دفاعی‌شان تشخیص دادیم و از این نقاط ضعف مطلع‌شان ساختیم و اگر این کار را نمی‌کردیم، ارتش ایران تا خود بغداد پیش می‌رفت.» این روایت، سطح دخالت اطلاعاتی و عملیاتی آمریکا را به روشنی نشان می‌دهد.

در پایان، هر نتیجه‌ای در این جنگ به سود آمریکا بود. اگر جنگ به سقوط حکومت تازه تأسیس ایران منجر می‌شد، هدف اصلی محقق شده بود؛ و اگر چنین نتیجه‌ای به دست نمی‌آمد، جنگی طولانی در قلب خاورمیانه دست‌کم موجب می‌شد حجم عظیمی از تسلیحات و ادواتی که در دوران پیش از انقلاب توسط حکومت شاه خریداری شده بود، در یک درگیری منطقه‌ای مصرف شود و در نتیجه آن، یک منطقه با کشورهای آسیب‌دیده و ضعیف وجود خواهد داشت که راه را برای حضور و تسلط آمریکایی‌ها بازتر می‌کند. به این ترتیب، عراق به ابزاری برای تحقق این طراحی تبدیل شد؛ ابزاری که هزینه‌های آن را مردم دو کشور پرداختند و منافع راهبردی آن برای ایالات متحده تعریف شده بود.



پیام هفتاد و پنجم

آمریکا با پشتیبانی سیاسی خود از صدام، دست او را برای استفاده از سلاح‌های شیمیایی باز گذاشته بود.

در جریان جنگ ایران و عراق، ارتش عراق بارها از سلاح‌های شیمیایی در خطوط درگیری و در مناطق غیرنظامی استفاده کرد. شهر سردشت در تیر ۱۳۶۶ و مناطق مسکونی حلبچه در اسفند همان سال، نمونه‌هایی از به‌کارگیری مستقیم سلاح شیمیایی علیه جمعیت غیرنظامی بودند. تصاویر و گزارش‌های منتشرشده از این حملات، بدن‌های تاول‌زده، تغییر رنگ پوست، مرگ‌های ناگهانی و رنج بازماندگانی را نشان می‌داد که باید سال‌ها با آثار این حملات زندگی می‌کردند. اخبار و تصاویر این جنایات به سرعت در جهان پخش و به موضوعی در مجامع بین‌المللی تبدیل شد.

در همین مقطع، سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال استفاده عراق از سلاح شیمیایی شکل خنثی به خود گرفت. واشنگتن به‌جای تمرکز بر مسئولیت عامل این حملات، بر سیاست عدم استفاده دو طرف از سلاح شیمیایی تأکید می‌کرد. این چارچوب به‌گونه‌ای تنظیم شده بود که چنین تصویر کند که استفاده از سلاح شیمیایی توسط دو طرف جنگ صورت می‌گیرد، با این رویکرد سطح مسئله از جنایت جنگی علیه یک کشور به سطح یک واقعیت ناگوار در جنگ تقلیل می‌یافت.

این سیاست در شرایطی دنبال می‌شد که هیچ مدرکی مبنی بر استفاده ایران از سلاح شیمیایی

وجود نداشت. امام خمینی پیش از آن، به صراحت استفاده از چنین سلاح‌هایی را خلاف موازین اسلامی اعلام کرده بود و این موضع در طول جنگ همواره رعایت می‌شد. حتی با وجود حملات شیمیایی گسترده علیه نیروهای ایرانی و غیرنظامیان، و با وجود ذخایری که از پیش از انقلاب در اختیار ایران بود، از این سلاح‌ها استفاده نشد. با این حال، سیاست تذکر به دو طرف، این واقعیت را در حاشیه قرار می‌داد و نوعی توازن ساختگی در مسئولیت‌ها ایجاد می‌کرد.

در سطح شورای امنیت سازمان ملل نیز همین خط‌مشی دنبال شد. هرگاه موضوع محکومیت مشخص عراق مطرح می‌شد، ایالات متحده تلاش می‌کرد روند تصویب قطعنامه‌ها را به تأخیر بیندازد، آن‌ها را از مسیر اصلی خارج کند یا محتوای آن‌ها را چنان تغییر دهد که نتیجه الزام‌آوری در پی نداشته باشد. پس از فاجعه حلبچه، با وجود حجم بالای اسناد و تصاویر، هفت هفته طول کشید تا قطعنامه‌ای تصویب شود که استفاده از سلاح شیمیایی را به‌طور کلی محکوم می‌کرد و از دو طرف جنگ می‌خواست از آن پرهیز کنند؛ متنی که بدون نام بردن از عامل حمله، عملاً با همان سیاست آمریکا همخوان بود.

در کنار حمایت‌های سیاسی که آمریکایی‌ها از صدام داشتند، حمایت‌های دیگری هم از صدام صورت می‌گرفت که به نوعی می‌توان احتمال داد مقدمات حمله شیمیایی صدام به ایران را فراهم می‌کرد. ۳۰ دسامبر ۲۰۰۲ واشنگتن‌پست طی مقاله‌ای نوشت: دولت‌های رونالد ریگان و جورج دبلیو بوش (پدر) اجازه فروش اقلام متعددی را به عراق صادر کردند که کاربرد نظامی و غیرنظامی داشتند اعم از مواد شیمیایی سمی و ویروس‌های بیولوژیک مهلک مانند سیاه‌زخم و طاعون. از جمله آن صادرات نزدیک به ۱۰ تن فلوراید فسفر به‌عنوان ماده اولیه ساخت تسلیحات شیمیایی به عراق بود.

این عملکرد آمریکا علیه مردم ایران یک جنایت و خباثت بزرگ بود، مقدمات حمله شیمیایی به ایران را فراهم کرده بود و در حالی که همگان تصاویر و مدارک فاجعه‌ای که صدام رقم زده بود را می‌دیدند، به سبب موضعی که آمریکا اتخاذ کرده بود در قبال جنایات صدام در برابر مردم غیرنظامی، زنان و کودکان ملت ایران، سکوت کردند و جلوی ادامه این کشتار فاجعه‌بار را نگرفتند.

۵۵

واشنگتن به‌جایتمرکز بر مسئولیتعامل این حملات،بر سیاست عدماستفاده دو طرفاز سلاح شیمیاییتأکید می‌کرد.



پیام هفتاد و ششم

آمریکایی‌ها با طرح تحریمی موسوم به استانچ، از واردات هرگونه سلاح به ایران در دوران دفاع مقدس جلوگیری کردند.

با آغاز جنگ ایران و عراق، سیاست ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران به تدریج به سمت جلوگیری سازمان‌یافته از دسترسی ایران به امکانات دفاعی سوق پیدا کرد. آمریکا از همان ماه‌های



ابتدایی جنگ، از فروش هرگونه تسلیحات به ایران خودداری کرد و حتی قراردادهای تسلیحاتی منعقدشده در دوره پیش از انقلاب را نیز متوقف ساخت. سلاح‌ها و تجهیزاتی که ایران پیش‌تر هزینه آن‌ها را پرداخت کرده بود، در انبارها باقی ماند و از تحویل آن‌ها جلوگیری شد. این رویکرد در شرایطی اتخاذ شد که ایران با یک تهاجم نظامی گسترده از سوی عراق مواجه بود و نیاز فوری به تأمین تجهیزات دفاعی داشت. این سیاست در سال‌های بعد شکل منسجم‌تری به خود گرفت. از سال ۱۳۶۲، ایالات متحده تحریمی یک‌جانبه را تحت عنوان قطع جریان هرگونه کمک به عملیات اعمال کرد. هدف این تحریم، جلوگیری از دسترسی ایران به تسلیحات و حتی تجهیزات دارای کاربرد دوگانه در

هر نقطه از جهان بود. این محدودیت‌ها با هدف تضعیف توان دفاعی ایران و در راستای کمک غیرمستقیم به رژیم بعث عراق طراحی و اجرا شد. هم‌زمان، وزارت خارجه آمریکا تلاش‌های دیپلماتیک خود را برای متقاعد کردن دیگر کشورها به خودداری از فروش سلاح به ایران افزایش داد و این اقدامات در قالب طرحی منسجم با عنوان عملیات استانچ دنبال شد.

عملیات استانچ به‌عنوان یک برنامه هماهنگ، بر همکاری با برخی دولت‌های منطقه‌ای مبنی بر تحریم ایران تکیه داشت. گاسپار واینبرگر، وزیر دفاع آمریکا در دولت ریگان، در خاطرات خود با عنوان «مبارزه برای صلح» تصریح می‌کند که پنتاگون با اجرای تحریم و عملیات استانچ مانع رسیدن اسلحه به ایران شد و در این مسیر از کمک‌های عربستان، کویت، عمان، بحرین و امارات متحده عربی نیز بهره برد. در نتیجه این عملیات، ایران از دستیابی به سلاح‌های پیشرفته محروم شد. این روایت، ابعاد منطقه‌ای این سیاست را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که جلوگیری از تجهیز ایران به یک اقدام مشترک تبدیل شده بود.

این تحریم‌ها در حالی اعمال می‌شد که مفاد بیانیه الجزایر سال ۱۹۸۱ میان ایران و آمریکا بر عدم مداخله ایالات متحده در امور داخلی ایران و لغو کلیه تحریم‌های تجاری پس از پایان بحران گروگان‌گیری تأکید داشت. اعمال محدودیت‌های تسلیحاتی و فشار بر دیگر کشورها برای قطع همکاری نظامی با ایران، با بندهای یکم و دهم این بیانیه در تعارض قرار می‌گرفت. با این حال، سیاست عملی آمریکا مسیر متفاوتی را دنبال کرد. در مهرماه ۱۳۶۲، ویلیام ایگلتون، رئیس هیئت دیپلماتیک آمریکا در بغداد، به دولت متبوع خود توصیه کرد قطعات یدکی و تجهیزاتی که به ایران داده نمی‌شود، در اختیار عراق قرار گیرد.



این تحریم‌ها در
حالی اعمال می‌شد

که مفاد بیانیه

الجزایر سال ۱۹۸۱

میان ایران و آمریکا

بر عدم مداخله

ایالات متحده در

امور داخلی ایران و

لغو کلیه تحریم‌های

تجاری پس از پایان

بحران گروگان‌گیری

تأکید داشت.

این توصیه در زمانی مطرح شد که به گفته مقامات مصری، عراق سالانه حدود ۶۰۰ میلیون دلار جنگ‌افزار از مصر خریداری می‌کرد.

در دی‌ماه ۱۳۶۲، ایران در فهرست کشورهای موسوم به حامی تروریسم از نظر دولت آمریکا قرار گرفت. اندکی بعد، جورج شولتز، وزیر خارجه آمریکا، در پیامی به همتای اسرائیلی خود اعلام کرد که تلاش‌های دیپلماتیک برای قطع ارسال جنگ‌افزار ساخت آمریکا به ایران از یک ماه پیش آغاز شده است. این اقدام، چارچوب حقوقی لازم را برای تشدید محدودیت‌های تسلیحاتی فراهم کرد و زمینه گسترش نظارت‌ها و ممنوعیت‌های بعدی را به وجود آورد.

در سال ۱۳۶۳، وزارت بازرگانی آمریکا نظارت‌های موسوم به ضد تروریسم را بر صادرات به ایران اعمال کرد. بر اساس این تصمیم، صدور انواع هواپیما، بالگرد، قطعات یدکی و حتی برخی اقلام و دانش فنی که امکان استفاده نظامی داشتند، به بهانه ملاحظات امنیت ملی ممنوع شد. این روند در سال ۱۳۶۵ با افزودن ماده‌ای به قانون کنترل صادرات تسلیحاتی آمریکا تکمیل گردید؛ ماده‌ای که صادرات سلاح به کشورهایی را که از سوی وزارت خارجه آمریکا به حمایت از تروریسم متهم می‌شدند، ممنوع می‌کرد. ایران در طول جنگ با عراق، مشمول این قانون قرار گرفت و به‌طور رسمی تحت تحریم تسلیحاتی آمریکا درآمد.

مجموعه این اقدامات نشان می‌دهد که طرح استانچ و تحریم‌های مرتبط با آن، بخشی از یک سیاست چندلایه و مستمر برای محدودسازی توان دفاعی ایران در دوران جنگ بود. رفتار آمریکایی‌ها در جنگ عراق مصداق بارز ضرب‌المثل «سنگ را بسته و سگ را باز کرده‌اند» بود، آن‌ها ابتدا با تحریک صدام وی را مجاب به حمله به ایران کردند، در طول جنگ از صدام حمایت همه‌جانبه می‌کردند و از دسترسی ایران نیز جلوگیری می‌کردند.

۵۵

مجموعه این

اقدامات نشان

می‌دهد که طرح

استانچ و تحریم‌های

مرتبط با آن، بخشی

از یک سیاست

چندلایه و مستمر

برای محدودسازی

توان دفاعی ایران در

دوران جنگ بود.



پیام هفتاد و هفتم

ریگان با صدور دستور امنیت ملی ۱۳۹، به طور رسمی حمایت مستقیم و همه جانبه از رژیم بعث در مقابل ایران را امضا کرد.

صدور دستور امنیت ملی شماره ۱۳۹ توسط رونالد ریگان در پنجم آوریل ۱۹۸۴، حمایت مستقیم سیاست خارجی ایالات متحده از عراق در جنگ تحمیلی علیه ایران بود. در این مقطع، آمریکایی‌ها با ارزیابی شرایط جبهه‌ها به این نتیجه رسیده بودند که امکان پیروزی برای ایران در جنگ فراهم است و این مسئله با منافع راهبردی آمریکا سازگار نبود. از این رو، رئیس‌جمهور آمریکا با امضای این سند محرمانه، مجموعه‌ای از اقدامات هماهنگ را برای تقویت بنیه نظامی و سیاسی رژیم بعث در دستور کار نهادهای ارشد دولتی قرار داد تا از فروپاشی احتمالی ارتش عراق جلوگیری کند. یکی از محورهای اصلی این دستورالعمل، مأمور کردن وزیر امور خارجه، وزیر دفاع و مدیر سیا برای تدوین و اجرای طرحی جهت جلوگیری از فروپاشی عراق بود. این طرح شامل ارزیابی نیازهای نظامی عراق و تسهیل کمک‌های امنیتی غیرمستقیم از طریق کشورهای ثالث نظیر مصر می‌شد. علاوه بر این، ارائه تجزیه و تحلیل‌های اطلاعاتی پیشرفته و مشاوره‌های نظامی به بغداد به عنوان یک اولویت تعیین شد تا از این طریق توان دفاعی عراق در برابر حملات ایران به‌طور مؤثری تقویت

شود. این حمایت‌های اطلاعاتی که به‌صورت روزانه در اختیار رژیم بعث قرار می‌گرفت، نقش مهمی در تغییر توازن قوا در جبهه‌های نبرد ایفا می‌کرد. ایالات متحده در چارچوب این سیاست، دیپلماسی فعالی را برای ترغیب سایر کشورها به حمایت از صدام حسین آغاز کرد. دستور امنیت ملی ۱۳۹ صراحتاً بر لزوم برقراری تماس با دولت‌های دوست، از جمله فرانسه و اردن، تأکید داشت تا آن‌ها را به ارائه حمایت‌های نظامی آشکار و پنهان به عراق تشویق کند. این رویکرد به معنای سازماندهی یک جبهه بین‌المللی برای تضمین بقای رژیم بعث بود. هم‌زمان، تلاش‌های دیپلماتیک گسترده‌ای نیز برای قطع دسترسی ایران به تجهیزات نظامی و قطعات یدکی در بازارهای جهانی صورت می‌گرفت تا توان رزمی ایران به‌طور مستمر کاهش یابد.

برخورد دوگانه با موضوع سلاح‌های شیمیایی، لایه دیگری از سیاست‌های ابلاغ‌شده در این دستورالعمل را فاش می‌کند. در حالی که گزارش‌های اطلاعاتی آمریکا تأیید می‌کردند که عراق به‌صورت مستمر از سلاح‌های شیمیایی علیه نیروهای ایرانی استفاده می‌کند، دستورریگان تأکید داشت که محکومیت‌های عمومی باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که فشار مشابهی بر ایران نیز وارد کند. در واقع، واشینگتن با وجود آگاهی از نقض پروتکل ۱۹۲۵ ژنو توسط عراق، ترجیح داد این موضوع را به یک مسئله حاشیه‌ای در روابط دوجانبه با بغداد تبدیل کند تا خللی در روند حمایت‌های همه‌جانبه از صدام ایجاد نشود.

این حمایت‌های سیاسی و نظامی با بسترهای اقتصادی مستحکمی تقویت می‌شد که مأموریت‌های دیپلماتیکی نظیر سفر دونالد رامسفلد به بغداد زمینه‌ساز آن بود. نفوذ دولت آمریکا بر مؤسسات مختلف منجر به گشایش خطوط اعتباری چندصد میلیون دلاری برای عراق شد که قدرت خرید این کشور را در بازارهای جهانی به‌شدت افزایش داد. این زنجیره اقدامات که از تقویت توان اطلاعاتی تا تضمین وام‌های بانکی را در بر می‌گرفت، نشان می‌دهد که دستور امنیت ملی ۱۳۹ نقشه راهی جامع برای مدیریت جنگ به نفع رژیم بعث و تحمیل هزینه‌های سنگین بر ملت ایران بود.

۵۵

حمایت‌هایاطلاعاتی کهبه‌صورت روزانه دراختیار رژیم بعثقرار می‌گرفت،نقش مهمی درتغییر توازن قوا درجبهه‌های نبرد ایفامی‌کرد.



پیام هفتاد و هشتم

با انجام عملیات MANTIS و انهدام مهمترین سکوهای نفتی، آمریکا مستقیماً در کنار صدام وارد جنگ با ایران شد.

مداخله مستقیم نظامی ایالات متحده در منازعه خلیج فارس در آوریل ۱۹۸۸، نقطه عطفی در تغییر موازنه قدرت به زیان ایران محسوب می‌شود. این روپارویی که با هدف قرار دادن زیرساخت‌های استراتژیک انرژی همراه بود، در پی برخورد ناوشکن آمریکایی ساموئل رابرتز با می‌نهای دریایی سازماندهی شد و تحت عنوان عملیات مانتیس به مرحله اجرا درآمد. در ۲۹ فروردین ۱۳۶۷، نیروی دریایی آمریکا با به‌کارگیری ۱۵ واحد شناور در قالب چهار گروه عملیاتی و با تکیه بر پشتیبانی هوایی برخاسته از ناو هواپیمابر اینترپرایز، حملات هماهنگی را علیه تأسیسات استخراج نفت ایران آغاز کرد. سکوهای نفتی ساسان، سیرری و رستم که علاوه بر



تخریب این سکوها
ضربه‌ای راهبردی
به توان اقتصادی
و ظرفیت صادراتی
ایران در ماه‌های
پایانی جنگ بود.

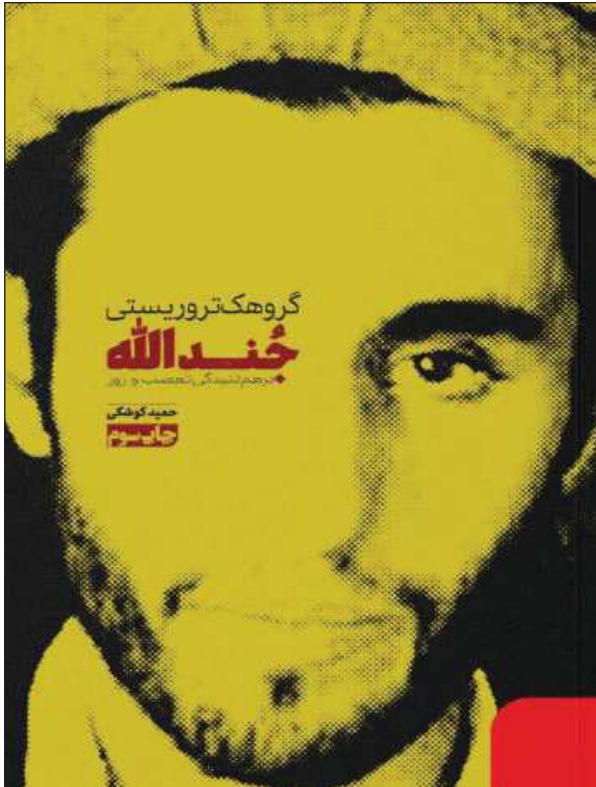
نقش محوری در تولید و صادرات نفت، به‌عنوان ایستگاه‌های پایش راداری و دیده‌بانی دریایی عمل می‌کردند، اهداف نخستین این تهاجم بودند.

نیروهای آمریکایی پس از صدور اخطار به پرسنل مستقر، این تأسیسات را تحت بمباران شدید قرار داده و تجهیزات فنی آن‌ها را تخریب کردند. علی‌رغم تلاش واحدهای پدافندی مستقر بر روی سکوها که از تسلیحات محدودی نظیر توپ‌های ۲۳ میلی‌متری بهره می‌بردند، برتری تکنولوژیک و پوشش هوایی گسترده ایالات متحده مانع از تثبیت مواضع دفاعی شد. دامنه درگیری بلافاصله به واحدهای شناور رزمی تسری یافت؛ در این میان، ناو موشک‌انداز جوشن در پی تبادل آتش با رزم‌ناو وین‌رایت و اصابت موشک‌های هارپون غرق گردید. همچنین ناوشکن‌های سهند و سبلان هدف حملات موشکی و بمب‌های هدایت‌شونده لیزری قرار گرفتند که منجر به غرق شدن سهند و آسیب ساختاری جدی به سبلان شد.

تخریب این سکوها ضربه‌ای راهبردی به توان اقتصادی و ظرفیت صادراتی ایران در ماه‌های پایانی جنگ بود. از میان رفتن این زیرساخت‌ها منجر به افت شدید درآمدهای ارزی و تشدید فشارهای مالی بر ساختار حکمرانی گردید. اگرچه آمریکایی‌ها این اقدامات را در چارچوب دفاع مشروع توجیه می‌کردند، اما دیوان بین‌المللی دادگستری در پیگیری‌های حقوقی بعدی، این استدلال را نپذیرفت و بر وضعیت غیرنظامی و تجاری این سکوها در زمان وقوع حمله تأکید ورزید. این مداخله جبهه دومی را در جنوب گشود که تداوم مدیریت جنگ را برای ایران با چالش‌های بنیادین مواجه ساخت.

هم‌زمانی این فشار دریایی با تحکرات ارتش عراق در جبهه‌های زمینی، موجب شکل‌گیری یک هم‌افزایی استراتژیک به نفع بغداد شد. در حالی که توان نظامی و تمرکز فرماندهی ایران معطوف به بحران خلیج فارس بود، گارد ریاست‌جمهوری عراق با بهره‌گیری گسترده از تسلیحات شیمیایی و پشتیبانی هوایی وسیع، عملیات بازپس‌گیری شبه‌جزیره فاو را کلید زد. عراق موفق شد ظرف مدت ۴۸ ساعت، این منطقه راهبردی را که به مدت دو سال در کنترل ایران بود، مجدداً تصرف کند. تلاقی فشار نظامی ایالات متحده در دریا و پیشروی‌های ناگهانی عراق در زمین، وضعیتی را پدید آورد که تداوم پیروزی‌های نظامی پیشین و حفظ خطوط دفاعی را برای ایران غیرممکن ساخت.

برآیند این متغیرها، یعنی محدود شدن زیرساخت‌های انرژی، انهدام بخش مهمی از توان نیروی دریایی و سقوط مناطق سوق‌الجیشی مرزی، مسیر منازعه را به سمت فرجام نهایی سوق داد. مجموع این تنگناهای چندبعدی که نتیجه مستقیم دخالت نظامی آمریکا و تقویت موضع تهاجمی ارتش عراق بود، از اصلی‌ترین محرک‌های تغییر استراتژی ایران و پذیرش نهایی قطعنامه ۵۹۸ در تیرماه ۱۳۶۷ قلمداد می‌شود.



پیام هفتاد و نهم

**کنگره آمریکا با اختصاص بودجه ویژه از
گروه‌های تروریستی تجزیه طلب مانند
گروهک ریگی برای ناامن‌سازی دائمی
کشور حمایت کرده است.**

اختصاص بودجه‌های مصوب کنگره ایالات متحده برای «ترویج دموکراسی در ایران» در دهه ۲۰۰۰ به بخشی از سازوکار رسمی سیاست‌گذاری علیه ایران تبدیل شد. درخواست ۷۵ میلیون دلار اعتبار اضطراری از سوی کاندولیزا رایس و تصویب آن در قالب قانون آزادی و حمایت از ایران، چارچوب حقوقی انتقال منابع مالی به مجموعه‌ای از بازیگران و پروژه‌ها را فراهم کرد که هدف آن‌ها اثرگذاری بر تحولات سیاسی ایران بود. بخشی از این اعتبارات به رسانه‌هایی چون رادیو فردا تخصیص یافت و بخشی دیگر ذیل عنوان حمایت از مخالفان داخلی تعریف شد؛ عنوانی که دامنه عملیاتی آن در اسناد علنی با جزئیات محدود بیان شده است.

هم‌زمان گزارش‌های تحقیقی منتشرشده در رسانه‌های آمریکایی از گسترش اقدامات پنهان خبر می‌داد. سیمور هرش در نشریه نیویورکر به مجوزهای محرمانه صادرشده در دولت جورج دبلیو بوش اشاره کرد که امکان برقراری تماس با برخی گروه‌های قومی در داخل مرزهای ایران را فراهم می‌کرد. گزارش شبکه خبری ای‌بی‌سی نیز به نقل از منابع اطلاعاتی از تماس‌هایی میان مأموران آمریکایی و اعضای جندالله سخن گفت و توضیح داد که سازوکار ارتباط به نحوی طراحی شده بود که قابلیت انتساب رسمی را کاهش دهد. در ادامه مجله فارین پالیسی در سال ۲۰۱۲ گزارشی درباره دیدار مأموران موساد با اعضای جندالله با استفاده از هویت منتسب به سیا منتشر کرد؛ گزارشی که جایگاه این گروه را در چارچوب سیاست فشار علیه ایران بررسی می‌کرد.

قرار گرفتن نام جندالله در فهرست سازمان‌های تروریستی آمریکا در سال ۲۰۱۰ صورت گرفت. فاصله زمانی میان فعالیت‌های گزارش‌شده و این تصمیم همراه با اظهارات عبدالمالک ریگی درباره دیدار با افرادی که خود را وابسته به نهادهای غربی معرفی می‌کردند، تصویری از یک فضای عملیاتی پیچیده ارائه می‌دهد که در آن سطوح مختلفی از ارتباط، بهره‌برداری اطلاعاتی و امکان انکار دیپلماتیک در کنار یکدیگر قرار داشته‌اند. پیوند میان مصوبات کنگره، مجوزهای محرمانه دولت و استفاده از بازیگران غیردولتی به عنوان ابزار فشار در این چارچوب قابل ردیابی است.

تداوم این روند الگویی ایجاد کرده که در آن ابزارهای حقوقی، رسانه‌ای و اطلاعاتی به صورت هم‌زمان برای اثرگذاری بر محیط داخلی ایران به کار گرفته می‌شوند. چنین الگویی از طریق تخصیص بودجه، تعریف مأموریت‌های خاص و طراحی سازوکارهای ارتباطی غیرعلنی عمل می‌کند و پیامد آن تثبیت نوعی فشار مستمر در پیرامون امنیت کشور است.



پیام هشتم

سازمان سیا در طی عملیات الوار چنان سالانه بیش از یک میلیارد دلار خرج تسلیح گروه‌های تروریستی در منطقه می‌کند.

تخصیص بودجه‌های کلان برای تسلیح گروه‌های شبه‌نظامی بخشی از سازوکار مدیریت مناطق ژئوپلیتیک است. عملیات «الوار چنان» نمونه‌ای عینی از تبدیل خشونت سازمان‌یافته به یک ابزار عملیاتی دائمی با ردیف بودجه ثابت در سیاست خارجی ایالات متحده محسوب می‌شود. تخصیص این منابع روشی برای مواجهه با عناصر فعال منطقه خاورمیانه و تغییر ترتیبات امنیتی آن است. در این الگو هزینه‌های

ناشی از ناامنی به منطقه منتقل می‌شود تا از شکل‌گیری ساختارهای مستقل قدرتمند جلوگیری شود. رویارویی با چنین سازوکارهای مداخله‌جویانه‌ای پیامد مستقیم پافشاری بر استقلال است.

اسناد منتشرشده در نشریاتی چون نیویورک تایمز و واشنگتن پست ابعاد عملیاتی و مالی این برنامه را ثبت کرده‌اند. این طرح حداقل سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷ با هدایت سازمان سیا و مشارکت مالی و لجستیکی عربستان سعودی، قطر و ترکیه اجرا شد. سیا وظیفه آموزش، سازماندهی و توزیع تجهیزات را برعهده گرفت و متحدان منطقه‌ای تأمین‌کننده بلافاصل منابع مالی بودند. طی این عملیات سالانه میلیاردها دلار صرف انتقال تجهیزاتی نظیر موشک‌های ضدتانک TOW به گروه‌های تروریستی شد. مسیر حرکت این تسلیحات در میدان نبرد به شبکه‌های اقتصاد زیرزمینی، جبهه‌النصره و داعش ختم شد.

کارکرد اجرایی این پروژه فرسایشی کردن درگیری‌ها و توسعه دامنه بی‌ثباتی با هدف تغییر موازنه قدرت به زیان دمشق و کشورهای هم‌پیمان آن چون ایران در منطقه بود. تخریب انبوه و مستمر سلاح گروه‌های افراطی را به ابزارهای اثرگذار در معادلات میدانی تبدیل کرد و حاکمیت ملی دولت‌های منطقه را تحت فشار قرار داد. بر اساس مستندات موجود توقف این برنامه در سال ۲۰۱۷ برآمده از ناکارآمدی پروژه در تحقق اهداف اولیه و افزایش مهارگیسیخته هزینه‌های جانبی آن صورت گرفت. پایان این عملیات هم‌زمان با تثبیت موقعیت نیروهای مقاومت رقم خورد.

پرونده الوار چنار الگویی پایدار از پیامدهای مداخله در ترتیبات امنیتی یک منطقه را به تصویر می‌کشد. حضور واشنگتن تحت عناوین مدیریت بحران از طریق تخریب نامحدود سلاح و پشتیبانی از بازیگران غیردولتی چرخه‌ای مستمر از تقابل نظامی تولید می‌کند. استمرار این الگو ظرفیت‌های زیربنایی کشورهای منطقه را مستهلک کرده و امکان برنامه‌ریزی یکپارچه برای پیشرفت و توسعه را سلب می‌کند.

۵۵

کارکرد اجرایی این

پروژه فرسایشی

کردن درگیری‌ها

و توسعه دامنه

بی‌ثباتی با هدف

تغییر موازنه قدرت

به زیان دمشق و

کشورهای هم‌پیمان

آن چون ایران در

منطقه بود.



پیام هشتماد و یکم

در ایمیل‌های منتشر شده از مقامات آمریکایی، به همراهی آمریکا با داعش و القاعده برای مقابله با عمق راهبردی ایران اعتراف شده است.

مجموعه اسناد منتشرشده از نهادهای رسمی ایالات متحده روندی از تصمیم‌سازی را ثبت کرده‌اند که در آن پیامدهای امنیتی انتخاب‌ها پیش‌بینی شده و با وجود این جهت سیاست‌ها تغییر بنیادین نیافته است. در این چارچوب تضعیف دولت سوریه به‌عنوان یکی از حلقه‌های پیوند منطقه‌ای ایران در اولویت قرار گرفت و ارزیابی‌های اطلاعاتی نیز آثار ناشی از فعال‌شدن بازیگران به‌اصطلاح جهادی را به‌طور مشخص منعکس کردند. اهمیت این اسناد در اتصال میان ارزیابی کارشناسی و استمرار عملی سیاستی است که به گسترش میدان فعالیت داعش و القاعده انجامید.

گزارش اطلاعاتی آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا در اوت ۲۰۱۲ به صراحت اعلام می‌کند که ادامه حمایت از برخی گروه‌های مخالف دولت دمشق می‌تواند به شکل‌گیری یک موجودیت سلفی در شرق سوریه بینجامد. در همان گزارش تصریح شده است که چنین وضعیتی برای بخشی از حامیان اپوزیسیون در راستای منزوی‌سازی حکومت سوریه و محدودسازی نفوذ ایران مطلوب ارزیابی می‌شود. این برآورد زمانی ثبت شد که هسته‌های اولیه داعش در حال شکل‌گیری بودند و شبکه‌های وابسته به القاعده، از جمله جبهه‌النصره، در صحنه نبرد فعال بودند. با وجود آگاهی از امکان تقویت این جریان‌ها مسیر حمایت سیاسی و لجستیکی از مخالفان ادامه یافت و فضای عملیاتی به‌گونه‌ای پیش رفت که داعش توانست قلمرو مشخصی را در شرق سوریه و غرب عراق تثبیت کند. پیوند میان آن هشداری مبنی بر شکل‌گیری «قلمرو سلفی» و ظهور ساختار خلافت داعش رابطه‌ای مستند میان ارزیابی و پیامد ایجاد می‌کند.

ایمیل فوریه ۲۰۱۲ جیک سالیوان به هیلاری کلینتون وزیر خارجه وقت نیز داده‌ای مکمل در همین زمینه فراهم می‌آورد. اشاره او به اینکه «القاعده در کنار ماست» گزارشی از هم‌زمانی و مشارکت میدانی میان اهداف آمریکا و فعالیت شاخه‌های القاعده در سوریه بود. این هم‌زمانی در شرایطی رخ داد که القاعده همچنان در فهرست رسمی سازمان‌های تروریستی ایالات متحده قرار داشت. ثبت چنین وضعیتی نشان می‌دهد که در صحنه عملیاتی تضعیف اسد با مشارکت نیروهای گره خورده بود که پیش‌تر تهدید امنیت بین‌المللی معرفی شده بودند. استمرار این وضعیت به تقویت بستر برای گسترش داعش و بازاریابی شبکه‌های القاعده انجامید. برآیند این داده‌ها تصویری از سازوکاری ارائه می‌دهد که در آن اولویت مهار نفوذ ایران به پذیرش ریسک تقویت داعش و القاعده انجامیده است. پیامدهای این روند در طولانی‌شدن جنگ سوریه، گسترش خشونت و انتقال ناامنی به مرزهای ایران قابل مشاهده است. این تجربه الگویی را تثبیت کرد که در آن هشدارهای اطلاعاتی درباره خطر جریان‌های افراطی در سطح سند باقی ماند و سیاست عملی به مسیری ادامه داد که به تقویت همان جریان‌ها انجامید.

۵۵

هشدارهایاطلاعاتی دربارهخطر جریان‌هایافراطی در سطحسند باقی ماند وسیاست عملی بهمسیری ادامه دادکه به تقویت همانجریان‌ها انجامید.



پیام هشتاد و دوم

مذاکره با ایران بخشی از پازل آمریکایی‌ها برای کشتار مردم ایران در جنگ ۱۲ روزه بود.

طراحی عملیات تهاجمی علیه ایران که به نبرد ۱۲ روزه انجامید، نتیجه یک پازل چندلایه و هماهنگ میان ایالات متحده و رژیم اسرائیل بود؛ پازلی که فراتر از آمادگی‌های نظامی، بر فریب دیپلماتیک و مدیریت افکار عمومی تمرکز داشت.

در گام نخست این طرح، گزارش‌های سیاسی رافائل گروسی با هدف هراس‌افکنی در افکار عمومی غرب و متهم‌سازی ایران به پنهان‌کاری هسته‌ای منتشر شد تا مشروعیت لازم برای یک اقدام تهاجمی فراهم شود. این فضا سازی رسانه‌ای، پیش‌زمینه اجرای مرحله بعدی، یعنی مذاکره با دولت ترامپ بود؛ در حالی که تصمیم برای حمله قطعی شده بود، مقامات کاخ سفید با تظاهر به تمایل برای حل دیپلماتیک پرونده هسته‌ای، تلاش

کردند سطح هوشیاری و آمادگی دفاعی ایران را کاهش دهند. فریبکاری دیپلماتیک کاخ سفید با موافقت برای برگزاری دور ششم مذاکرات در ۲۵ خردادماه، یعنی تنها دو روز پس از تاریخ آغاز حمله، به اوچ خود رسید. این استراتژی به گونه‌ای طراحی شده بود که مقامات ایرانی تصور کنند مسیر گفت‌وگو همچنان باز است، در حالی که در جبهه مقابل، تمامی ظرفیت‌های نظامی برای وارد آوردن یک ضربه ویرانگر سازماندهی شده بود. بنیامین نتانیاهو بعدها صراحتاً تأیید کرد که اسرائیل پیشاپیش ایالات متحده را از جزئیات مطلع کرده و دو کشور در تمامی مراحل با یکدیگر هماهنگی کامل داشته‌اند. ابعاد این فرماندهی واحد زمانی آشکارتر شد که دونالد ترامپ در نوامبر ۲۰۲۵، در گفت‌وگو با خبرنگاران، اعتراف کرد که شخصاً فرماندهی حمله علیه ایران را بر عهده داشته است. این اعتراف صریح نشان می‌دهد که ائتلاف جنگ این نبرد ۱۲ روزه، مستقیماً توسط عالی‌ترین مقام سیاسی ایالات متحده هدایت می‌شده است؛ ائتلاف جنگی که هدف آن، درهم‌شکستن اراده ملی ایرانیان و تحقق اهدافی بود که از دهه‌ها پیش دنبال می‌شد.

فارغ از این اعترافات، واقعیت آن است که اسرائیل در معادلات منطقه، عملاً به‌عنوان یک پایگاه نظامی خط مقدم برای آمریکا عمل می‌کند و هیچ اقدام کلانی بدون هدایت واشینگتن صورت نمی‌گیرد.

خروجی این طراحی آمریکایی اسرائیلی، وقوع یک فاجعه انسانی با کشتار مردم ایران بود. در جریان این نبرد، ۱۰۶۴ نفر به شهادت رسیدند و ۵۷۵۰ نفر مجروح شدند. آمار شهدای اقشار مختلف، از جمله ۱۳۲ زن، ۴۵ کودک و ۳۰ دانش‌آموز، نشان می‌دهد که برخلاف ادعاهای آمریکایی‌ها، بخش قابل‌توجهی از شهدای جنگ تحمیلی را زنان، کودکان و غیرنظامیان تشکیل می‌دادند. همچنین شهادت نخبگان علمی و فرماندهان ارشد نظامی، بخشی از نقشه دشمن برای ضربه زدن به سرمایه‌های انسانی و ساختارهای حیاتی ایران به شمار می‌رفت. در نهایت، تمامی این طراحی‌های پیچیده با اتحاد و مقاومت مردم ایران با شکست مواجه شد؛ تا جایی که در روزهای پایانی جنگ، آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها برای برقراری آتش‌بس التماس می‌کردند.

۵۵

ترامپ در نوامبر

۲۰۲۵، در گفت‌وگو با

خبرنگاران، اعتراف

کرد که شخصاً

فرماندهی حمله

علیه ایران را بر عهده

داشته است.



US Secretary of War: All options
are on the table, Iran must agree

پیام هشتاد و سوم

تجربه افغانستان، عراق، سوریه و حمایت دائم از رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد، آمریکا علاقه دارد با حفظ دائمی سایه جنگ، کشور را در حالت ناپایدار قرار دهد.

تجربه افغانستان، عراق و سوریه، در کنار تداوم تهدیدهای رسمی، نشان می‌دهد ایالات متحده با حفظ دائمی سایه ناامنی و جنگ، ایران را در وضعیت ناپایدار نگه می‌دارد. مرور رفتار آمریکا در دو دهه گذشته حاکی از آن است که تهدید نظامی علیه ایران نه واکنشی مقطعی، بلکه بخشی از یک الگوی پایدار بوده که از اوایل دهه ۲۰۰۰، هم‌زمان با مداخلات نظامی آمریکا در منطقه شکل گرفته و با تغییر دولت‌ها نیز متوقف نشده است.

در دولت جورج دبلیو بوش، ایران در سال ۲۰۰۲ رسماً در قالب «محور شرارت» تعریف شد؛ تعبیری

که در همان مقطع، بستر سیاسی و روانی لازم برای حملات نظامی آمریکا به افغانستان و سپس عراق را فراهم کرد. در ادامه، وزیر دفاع وقت آمریکا بارها تاکید می‌کرد که «همه گزینه‌ها» در قبال ایران روی میز قرار دارد که تهدید ایران به جنگ نظامی بود؛ این موضع‌گیری‌ها ایران را در همان چارچوب تهدیدی قرار داد که پیش‌تر به مداخله مستقیم نظامی در کشورهای همسایه انجامیده بود و از همان ابتدا، موقعیت ایران را در فضای دائمی تهدید تعریف کرد.

با روی کار آمدن باراک اوباما، اگرچه مسیر دیپلماسی و مذاکره هسته‌ای دنبال شد، اما ادبیات تهدید کنار گذاشته نشد. رئیس‌جمهور آمریکا در سال‌های مختلف تصریح کرد که هیچ گزینه‌ای، از جمله گزینه نظامی، از دستور کار خارج نشده است. هم‌زمان، وزیر خارجه دولت اوباما، هیلاری کلینتون، در سال ۲۰۱۲ به‌صراحت از توان آمریکا برای «نابود کردن کامل توان هسته‌ای ایران» سخن گفت؛ این اظهارات در حین مذاکرات هسته‌ای نیز تکرار می‌شد.

این الگو در دولت دونالد ترامپ به شکلی عریان‌تر ادامه یافت. رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۲۰۱۹ به‌طور علنی هشدار داد که در صورت درگیری، «این پایان رسمی ایران خواهد بود». این تهدید مستقیم، در کنار افزایش تنش‌های نظامی در منطقه، بار دیگر نشان داد که گزینه جنگ نه به‌عنوان تصمیم نهایی، بلکه به‌عنوان ابزار فشار دائمی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ ابزاری که قرار نیست الزاما به جنگ منجر شود، اما همواره باید محتمل و حاضر باقی بماند. در زمان فعلی نیز این تهدید به جنگ به اوج خودش رسیده است.

تاریخچه این تهدیدها از دولت بوش تا اوباما و ترامپ نشان می‌دهد تهدید نظامی علیه ایران یک سیاست گذرا یا وابسته به یک دولت خاص نبوده است. تداوم این ادبیات، حتی در دوره‌هایی که نه جنگی آغاز شده و نه عادی‌سازی شکل گرفته، بیانگر آن است که «سایه نامنی» خود به یک ابزار راهبردی تبدیل شده است. در این چارچوب، هدف اصلی نه آغاز جنگ، بلکه جلوگیری از رسیدن ایران به ثبات پایدار است؛ وضعیتی که از طریق حفظ دائمی تهدید، بازتولید بحران‌های پیرامونی و استمرار حضور نظامی آمریکا در اطراف ایران، از افغانستان و عراق تا پایگاه‌های خلیج فارس، تقویت می‌شود. در عمل، این رویکرد نوعی ناامن‌سازی ساختاری ایجاد می‌کند که به‌جای جنگ آشکار، بر «جنگ بالقوه» تکیه دارد. ایران در چنین وضعیتی همواره زیر فشار تهدیدی قرار می‌گیرد که اجرا نمی‌شود، اما هیچ‌گاه نیز برداشته نمی‌شود. نتیجه این وضعیت، شکل‌گیری نامنی ذهنی، بی‌ثباتی اقتصادی و تردید سیاسی در بلندمدت است، بی‌آنکه هزینه‌های مستقیم و سنگین یک جنگ واقعی متوجه طرف آمریکایی شود. از این منظر، ناامن‌سازی نه یک رخداد مقطعی، بلکه زیرساخت رفتاری ایالات متحده در منطقه است؛ راهبردی که با تداوم ادبیات تهدید، تناوب بحران و جلوگیری از عادی‌سازی، ایران را برای سال‌ها در وضعیتی معلق و غیرعادی نگه می‌دارد.

محور ششم

ماهیت دشمنی



پیام هشتاد و چهارم

ماهیت دشمنی آمریکا با ایران قوی است.

بررسی تاریخی روابط ایران و ایالات متحده نشان می‌دهد که تقابل میان دو طرف، صرفاً به دوره پس از انقلاب اسلامی محدود نبوده و ریشه‌هایی عمیق‌تر در نحوه مواجهه آمریکا با مسئله «توسعه و قدرت‌یابی ایران» دارد. در این چارچوب، الگوی مداخله و حضور آمریکا در ایران، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، عمدتاً بر ایجاد و تثبیت نوعی وابستگی ساختاری استوار بوده است؛ وابستگی‌ای که امکان شکل‌گیری یک مسیر مستقل توسعه و پیشرفت را با محدودیت مواجه می‌کرد.

در دوره پیش از انقلاب، حضور آمریکا در حوزه‌های مختلف، از جمله آموزش عالی، صنعت و نظامی‌گری، با ظاهری توسعه‌محور همراه بود، اما

۵۵

دشمنی مورد بحث

نه متوجه یک

حکومت خاص،

بلکه معطوف به

توانمندی‌های ملی

ایران است

در عمل به‌گونه‌ای سامان یافت که کنترل دانش، فناوری و تصمیم‌گیری‌های کلان در دست طرف خارجی باقی بماند.

پس از انقلاب اسلامی، شکل این مواجهه تغییر کرد، اما جهت‌گیری کلی آن ثابت ماند. به‌جای مدیریت وابستگی از طریق حضور مستقیم، ابزار تحریم به‌عنوان سازوکار اصلی مهار ایران به کار گرفته شد. تحریم‌های فناوری و صنعتی، به‌ویژه در حوزه‌های کلیدی مانند صنعت نفت و گاز، با قوانینی نظیر «ایلسا»، مستقیماً چرخه توسعه فناوری را هدف قرار دادند. این تحریم‌ها نه فقط بر تولید، بلکه بر انتقال دانش، سرمایه‌گذاری و نوسازی زیرساخت‌ها اثر گذاشتند.

پیامد این روند، کند شدن یا مختل شدن توسعه زیرساخت‌هایی بود که برای رشد بلندمدت کشور حیاتی‌اند؛ از جمله زیرساخت‌های حمل‌ونقل ریلی، توسعه نیروگاه‌ها و سایر بخش‌های زیربنایی. در این چارچوب، تحریم‌ها به ابزاری برای تأثیرگذاری غیرمستقیم بر مسیر توسعه تبدیل شدند، به‌گونه‌ای که حتی بدون مداخله مستقیم، روند پیشرفت با هزینه‌های مضاعف و تأخیرهای ساختاری مواجه شود.

در حوزه اقتصادی نیز ایجاد شبکه‌ای از تحریم‌های مالی و بانکی، با هدف دشوارسازی یا قطع ارتباط ایران با نظام مالی جهانی دنبال شد. محدود شدن مبادلات مالی، دسترسی به منابع ارزی و امکان تجارت بین‌المللی را کاهش داد و در نتیجه، توان اقتصاد برای تعامل پایدار با جهان تضعیف شد. در چنین شرایطی، حتی بخش‌هایی از اقتصاد که به‌طور مستقیم تحریم نشده بودند، به‌واسطه اختلال در مبادلات مالی، تحت تأثیر قرار گرفتند.

مجموع این روندها نشان می‌دهد که موضوع، صرفاً تقابل با یک نظام سیاسی خاص نیست. حتی پیش از انقلاب، زمانی که جمهوری اسلامی وجود نداشت، الگوی رفتاری آمریکا بر کنترل و وابسته‌سازی و جلوگیری از شکل‌گیری یک ایران مستقل و قدرتمند استوار بوده است. از این منظر، دشمنی مورد بحث نه متوجه یک حکومت خاص، بلکه معطوف به توانمندی‌های ملی ایران است؛ توانمندی‌هایی که در صورت تحقق، می‌توانند موازنه قدرت منطقه‌ای را تغییر دهند.

در نهایت، این رویکرد حاکی از آن است که مسئله اصلی، جلوگیری از شکل‌گیری ایرانی با اراده مستقل، زیرساخت‌های قوی، اقتصاد فعال، فناوری مستقل و توان علمی پایدار است. فارغ از این‌که چه نظام سیاسی‌ای بر سر کار باشد، فقدان این زیرساخت‌ها به معنای عقب‌ماندگی ساختاری کشور خواهد بود. بررسی تاریخی رفتار آمریکا، چه در دوره پیش از انقلاب و چه پس از آن، این الگو را به‌عنوان یک خط ممتد و قابل پیگیری نشان می‌دهد.



پیام هشتماد و پنجم

جریانات سیاسی مختلف در آمریکا بر سر اصل دشمنی همه جانبه با ایران، هیچ گونه اختلافی ندارند.

دشمنی ایالات متحده با ایران، محصول تغییر دولت‌ها یا اختلاف سلیقه‌های حزبی نیست. این دشمنی از جایی آغاز می‌شود که استقلال سیاسی ایران امکان تثبیت پیدا می‌کند و به همان نقطه بازمی‌گردد. هر زمان بحث به سطح مهار قدرت ملی ایران می‌رسد، مرزهای حزبی در ایالات متحده محو می‌شود و یک اراده واحد عمل می‌کند. رقابت دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در این حوزه، به چارچوب ابزار محدود می‌ماند و اصل تقابل دست‌نخورده باقی می‌ماند. این پیوستگی نشان می‌دهد سیاست ایران در آمریکا نه واکنشی مقطعی، بلکه بخشی از حافظه نهادی دستگاه قدرت است.

قانون تحریم‌های ایران در سال ۱۹۹۶ نمونه‌ای روشن از این منطق است. طرحی که با نام داماتو کندی شناخته شد، توسط آلفونس داماتو، سناتور جمهوری خواه، تدوین شد، با حمایت اکثریت نمایندگان هر دو حزب از

کنگره عبور کرد و با امضای بیل کلینتون، رئیس‌جمهور دموکرات، به قانون تبدیل شد. این قانون، شالوده تحریم‌های ثانویه و محاصره اقتصادی ایران را بنا گذاشت و برای نخستین بار شرکت‌های غیرآمریکایی را نیز هدف گرفت. نقطه تعیین‌کننده اینجاست که چنین معماری سنگینی بدون اصطکاک حزبی تصویب شد. پیام آن روشن بود: مهار ایران یک تصمیم مشترک است و تغییر دولت، تعهد به این مسیر را لغو نمی‌کند.

همین پیوستگی در حوزه امنیتی نیز دیده می‌شود. عملیات خرابکاری سایبری علیه تأسیسات هسته‌ای ایران، که با نام «بازی‌های المپیک» شناخته می‌شود، در دوره جرج دبلیو بوش آغاز شد. با انتقال قدرت به باراک اوباما، این پروژه متوقف نشد. بر اساس مستندات منتشرشده توسط دیوید سنگر و گزارش‌های نیویورک‌تایمز، دستور گسترش و تسریع عملیات صادر شد. انتقال بدون وقفه یک برنامه تهاجمی پنهان میان دو دولت رقیب، نشان داد که تصمیم علیه ایران در سطحی بالاتر از رقابت‌های انتخاباتی گرفته شده است. در این سطح، تغییر رئیس‌جمهور به معنای تغییر مأموریت نیست.

تصویب قانون کاتسا در سال ۲۰۱۷ این الگو را کامل کرد. این قانون با رأی ۹۸ به ۲ در سنا و ۴۱۹ به ۳ در مجلس نمایندگان تصویب شد؛ اعدادی که عملاً امکان وتوی سیاسی را از کاخ سفید سلب می‌کرد. کاتسا، ساختار دفاعی و توان منطقه‌ای ایران را هدف گرفت و تحریم را به یک الزام فراقوه‌ای تبدیل کرد. چنین اجماعی، سیاست تقابل را از اراده دولت وقت جدا کرد و به سطح الزام دائمی ارتقا داد. از این پس، حتی تمایل به کاهش تنش نیز باید از صافی قانونی عبور می‌کرد که با توافق کامل دو حزب نوشته شده بود. این شواهد در کنار هم، یک عبرت روشن می‌سازند. ایده‌هایی که تعامل با آمریکا را راه خروج از فشار معرفی می‌کردند، در برابر این حافظه نهادی کارایی خود را از دست می‌دهند. دشمنی با ایران در واکنش، تابع خطا یا تصمیم مقطعی تهران نیست. این دشمنی، واکنشی ساختاری به کشوری است که می‌کوشد بدون اتکا، جایگاه سیاسی خود را تثبیت کند. استمرار این رفتار از ۱۹۹۶ تا امروز نشان می‌دهد آنچه تغییر می‌کند، زبان اجراست و آنچه ثابت می‌ماند، اصل تقابل با موجودیت مستقل ایران است.



پیام هشتماد و ششم

پوشش نرم در دشمنی آمریکایی‌ها، ادراک عمومی آن را پیچیده‌تر و سخت‌تر کرده است.

دشمنی ایالات متحده با ایران عمدتاً در سطحی پیش رفته که ادراک عمومی را مختل می‌کند و پیوند میان کنش و پیامد را مبهم نگه می‌دارد. در این شیوه، عامل فشار به صراحت معرفی نمی‌شود و سازوکارهایی به کار می‌افتد که استقلال سیاسی و اقتصادی را به تدریج فرسایش می‌دهند، بی‌آن‌که منشأ این فرسایش در روایت رسمی دیده شود. در چنین چارچوبی، هزینه‌هایی که ریشه در مداخله خارجی دارند، به نام ضعف داخلی یا عقب‌ماندگی بومی کشور ثبت می‌شوند. تاریخ معاصر ایران بارها نشان داده است که هر بار وا شنگتن با زبان صلح، توافق یا توسعه وارد صحنه شده، چالش مواجهه اجتماعی با آن برای حاکمیت کشور پدید آمده است. در جریان ملی شدن صنعت نفت، این الگو چهره کلاسیک خود را نشان داد. بریتانیا فشار را به صورت آشکار به کار بست و ایالات متحده نقش بازیگر بی‌طرف و مدافع دموکراسی را بر عهده گرفت. در عمل، سازمان سیا با اجرای

۵۵

مقامات آمریکایی،

از رؤسای جمهور

تا فرماندهان

سنتکام، بارها گزینه

نظامی را با ادبیات

دفاع از مردم ایران

یا جلوگیری از

آسیب به جامعه

ایران صورت‌بندی

کرده‌اند.

عملیات آژاکس و با تکیه بر پرداخت‌های مالی، جنگ روانی و بسیج خیابانی هدایت شده، دولت محمد مصدق را سرنگون کرد. اسناد منتشرشده و پژوهش‌های ارواند آبراهامیان و مارک گازیوروسکی نشان می‌دهد روایت «قیام خودجوش» برای سال‌ها به‌عنوان پوشش رسمی این کودتا حفظ شد. این پوشش نه‌تنها مسئولیت حقوقی را پنهان کرد، بلکه اجازه داد پایان یک تجربه دموکراتیک به‌صورت شکست داخلی روایت شود و بازگشت سلطنت وابسته پهلوی در قالب احیای ثبات در اذهان جا بیفتد.

همین منطق در دهه ۱۳۴۰ با اصلاحات ارضی ادامه پیدا کرد. فشار دولت کندی برای اجرای شتاب‌زده این برنامه، ساختار تولید روستایی را از هم گسست و مهاجرت به شهرها را شدت داد. ایران که پیش‌تر در تولید غلات موقعیت باثبات‌تری داشت، به واردکننده محصولات کشاورزی مازاد آمریکا تبدیل شد؛ وارداتی که از مسیر قانون PL-۴۸۰ انجام گرفت. اریک هوگلاند این دگرگونی را مستند کرده و نشان داده است که وابستگی غذایی در همین دوره تثبیت شد. هم‌زمان، سازمان سیا در تأسیس و آموزش ساواک نقش داشت؛ اقدامی که با عنوان آموزش پلیس مدرن معرفی شد و ابزار سرکوب را به دولت وابسته سپرد، بی‌آن‌که واکنش به‌عنوان عامل اصلی آن شناخته شود.

در دهه ۱۳۶۰، این الگو در مقیاس جنگی فعال شد. ایالات متحده در سطح رسمی بی‌طرفی اعلام کرد و در عمل، با صدور دستورالعمل امنیت ملی ۱۳۹، انتقال اطلاعات ماهواره‌ای و فناوری‌های دوگانه به عراق را تسهیل نمود. پرونده بانک BNL ایتالیا نشان داد این انتقال‌ها از مسیرهای مالی غیرمستقیم انجام شده است. پس از جنگ، همین مسیر در قالب تحریم‌ها ادامه یافت؛ تحریم‌هایی که در روایت رسمی، به‌ویژه در خاطرات هیلاری کلینتون، جان کری و دیگر سیاستمداران آمریکایی، به‌عنوان ابزار حمایت از مردم ایران معرفی شده‌اند، در حالی که اسناد وزارت خزانه‌داری و اظهارات طراحانی چون ریچارد نفیو و نانسی پلوسی نشان می‌دهد هدف اصلی، اعمال فشار اقتصادی فراگیر بر مردم برای واداشتن کشور به تغییر رفتار سیاسی بوده است.

این صورت‌بندی دوگانه در سال‌های اخیر به حوزه تهدید نظامی نیز کشیده شده است. مقامات آمریکایی، از رؤسای جمهور تا فرماندهان سنتکام، بارها گزینه نظامی را با ادبیات دفاع از مردم ایران یا جلوگیری از آسیب به جامعه ایران صورت‌بندی کرده‌اند. در همان حال، اسناد رسمی پنتاگون و راهبردهای بازدارندگی، همین تهدیدها را ابزار فشار مستقیم علیه موجودیت سیاسی کشور تعریف می‌کنند. در اینجا نیز زبان حمایت نقش پوشش را بازی می‌کند؛ تهدیدی که ذاتاً متوجه زیرساخت، حاکمیت و امنیت ملی است، در سطح گفتار به دغدغه‌ای انسانی تقلیل داده می‌شود.

این توالی تاریخی به یک جمع‌بندی روشن می‌رسد: پوشش نرم، ابزار اصلی این دشمنی بوده است؛ ابزاری که می‌کوشد ایالات متحده را به‌صورت پیوسته نسبت به پیامدها و جنایات متعدد خود در قبال مردم ایران مبرا نشان دهد.



پیام هشتم و هفتم

آمریکایی‌ها همواره با به انحراف کشاندن مطالبات مردم ایران جلوی پیشرفت کشور را گرفته‌اند.

از آغاز شکل‌گیری انقلاب اسلامی، نقش مردم در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران جایگاهی محوری داشته است. این انقلاب بر پایه حضور مستقیم ملت و اعمال اراده جمعی شکل گرفت و از همان ابتدا نیز بر همین مؤلفه استوار ماند. در مقاطع مختلف، پیشرفت‌های کشور در حوزه‌های گوناگون، از بسیج عمومی در دوران دفاع مقدس تا فعالیت‌های گسترده اجتماعی مانند نهضت سوادآموزی و جهاد سازندگی، با مشارکت مستقیم مردم امکان‌پذیر شد. این تجربه تاریخی نشان

می‌دهد که هر جا مردم امکان حضور، اظهار نظر و پیگیری مطالبات خود را داشته‌اند، مسیر اصلاح و پیشرفت هموارتر شده است.

اعتراض اجتماعی نیز در همین چارچوب معنا پیدا می‌کند. واکنش مردم به تصمیمات دولت‌ها، بخشی از همین سازوکار مشارکت عمومی است. نمونه‌هایی مانند اعتراضات پس از افزایش قیمت بنزین در سال ۱۳۹۸ یا واکنش‌ها به حذف ارز ترجیحی، از مصادیقی است که در آن بخشی از جامعه نسبت به پیامدهای تصمیمات اقتصادی ابراز نگرانی کرد. این اعتراض‌ها، در شکل طبیعی خود، می‌توانست به فرصتی برای بررسی و کارشناسی، اصلاح سیاست‌ها و تمرکز مسئولان بر مسائل اصلی معیشت و اقتصاد تبدیل شود؛ به‌ویژه آنکه در اتفاقات اخیر، اقبال مختلف، از جمله بازاریان و گروه‌های تخصصی، خواهان بررسی دقیق‌تر تصمیمات اتخاذ شده بودند.

در چنین بزنگاه‌هایی، دستگاه‌های سیاسی و رسانه‌ای ایالات متحده آمریکا آب را گل‌آلود کرده تا ماهی خود را بگیرند. تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که کاخ سفید هر اعتراض اجتماعی را فرصتی برای براندازی حکومت جمهوری اسلامی می‌بیند و تلاش می‌کند این اعتراضات را از مسیر اصلی خود خارج کند. مداخله رسانه‌ای، حمایت از گروه‌های برانداز خارج از کشور و برجسته‌سازی خشونت، موجب شد مطالبات مشخص اقتصادی و اجتماعی به حاشیه رانده شود و فضای اعتراض به سمت بی‌ثباتی سوق داده شود. این رویکرد، عملاً امکان گفت‌وگوی داخلی و اصلاح سیاست‌ها را تضعیف کرد.

نمونه‌ای روشن از این رویکرد را می‌توان در مواضع علنی مقامات آمریکایی مشاهده کرد. در جریان اعتراضات، دونالد ترامپ در پیامی آشکارا معترضان را به تصرف نهادهای دولتی فراخواند و نوشت: «معترضان ایرانی ادامه دهند، نهادهای دولتی را بگیرند، نام کسانی که خشونت کرده‌اند را ثبت کنید و کمک در راه است». چنین موضعی نشان می‌دهد که هدف، سوق دادن اعتراضات به مسیری بود که از کنترل اجتماعی خارج شود و به اغتشاش تبدیل گردد و این آشفتگی به ابزار فشار سیاسی بدل شود. این چنین به حاشیه راندن اعتراضات مردمی از مسیر طبیعی خود، پیامد مستقیمی بر روند پیشرفت کشور دارد. هنگامی که مطالبات واقعی مردم در هیاهوی خشونت و مداخله خارجی گم می‌شود، امکان اصلاح تصمیمات و تمرکز مسئولان بر مسائل اصلی کاهش می‌یابد. در این چارچوب، همواره سیاست آمریکا به تضعیف ظرفیت‌های درونی جامعه برای حل مسائل خود انجامیده است؛ روندی که نتیجه آن، توقف یا کند شدن مسیر پیشرفت و انحراف اعتراضات از کارکرد اصلی‌شان بوده است. در همین راستا، برای جلوگیری از سناریوهای تکراری آمریکایی‌ها و تبدیل اعتراضات مردم به اغتشاشات، باید طرح‌های ایجابی برای حضور مردم در صحنه اداره کشور و بیان اعتراضات خود در چارچوب‌های تعریف شده توسط حاکمیت اجرا شود.



زهر انقلاب در دیدار آفتاب مردم
به مناسبت چهل و هفتمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی:

مسئله تقابل آمریکا و ایران در دو کلمه:

**آمریکامی خواهد
ایران را ببلعد
ملت رشید ایران
و جمهوری اسلامی
مانع است**



پیام هشتماد و هشتم

**شیرینی تساط همه جانبه بر منابع و
سرمایه‌های کشور در قبل از انقلاب، باعث
شده حرص آمریکایی‌ها برای باعیدن ایران،
پایان ناپذیر باشد.**



خط گفتمان مقاومت

پدکشتگی

۹۰ پیام تبیینی پیرامون
صدسال جنایت و دشمنی آمریکا
علیه ملت ایران

در دوره پهلوی، رابطه آمریکا با ایران رابطه‌ای برابر یا مشارکتی نبود. شواهد متعدد نشان می‌دهد که ایالات متحده در این دوره از تسلط همه‌جانبه بر بخش‌های کلیدی کشور برخوردار بود؛ تسلطی که در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، آموزشی، حقوقی و نظامی قابل مشاهده است و عملاً امکان تصمیم‌گیری مستقل را از ایران سلب می‌کرد.

به‌عنوان مثال، در صنعت نفت، پس از ملی شدن این صنعت، ساختاری شکل گرفت که در قالب کنسرسیوم نفتی عمل می‌کرد. این کنسرسیوم، مدیریت فروش، دسترسی به فناوری و حتی قیمت‌گذاری نفت ایران را در اختیار داشت. در چنین وضعیتی، اگرچه نفت به‌ظاهر «ملی» شده بود، اما سازوکارهای اصلی تصمیم‌گیری همچنان خارج از اراده مستقل ایران عمل می‌کردند و منافع طرف‌های خارجی، به‌ویژه آمریکا، در اولویت قرار داشت. در بخش نخبگان و آموزش، آمریکا نقش فعالی در طراحی نظام آموزشی جدید ایفا کرد. همکاری با دانشگاه‌هایی مانند هاروارد و MIT به‌منظور بازطراحی ساختار آموزشی، با هدف تربیت نسلی از نخبگان وابسته و آموزش‌دیده در چارچوب مطلوب آمریکا دنبال شد. این فرآیند، به‌جای تقویت استقلال علمی، به بازتولید وابستگی فکری و نهادی انجامید و مسیر رشد علمی کشور را در چارچوبی کنترل‌شده قرار داد. در بعد اجتماعی و حقوقی، تصویب قانون کاپیتولاسیون نماد روشنی از این تسلط بود. این قانون، عملاً نوعی برتری حقوقی بر اساس ملیت ایجاد کرد و اتباع آمریکایی را از پیگرد قضایی در ایران معاف ساخت. نتیجه چنین قانونی، شکل‌گیری وضعیتی تحقیرآمیز برای حاکمیت ملی و نظام حقوقی کشور بود که نشان می‌داد اراده سیاسی ایران در برابر خواست آمریکا توان ایستادگی ندارد. در عرصه سیاسی، کودتای ۲۸ مرداد نمونه‌ای آشکار از اعمال مستقیم اراده آمریکا بود. با این اقدام، مسیر سیاسی کشور در زمانی کوتاه و بدون توجه به خواست عمومی تغییر کرد. این واقعه، تنها یک مداخله مقطعی نبود، بلکه تثبیت‌کننده ساختار تسلطی بود که اجازه نمی‌داد ایران مسیر مستقل خود را دنبال کند.

۵۵

ترامپ صراحتاً

اظهار می‌کند که

اگر آمریکا به

ایران حمله می‌کرد

پس از تسخیر لانه

جاسوسی، «الان

کشور ثروتمندی

می‌شدیم»، چرا که

ایران کشوری دارای

نفت و منابع فراوان

است.

این تسلط در حوزه نظامی نیز به وضوح دیده می‌شد. تجهیزات نظامی، بدون توجه به نیاز واقعی ایران، فروخته می‌شدند، اما هم‌زمان هرگونه امکان رشد در زمینه تولید، تعمیر یا توسعه این تجهیزات سلب شده بود. ایران در این چارچوب، صرفاً به‌عنوان یک خریدار منفعل تعریف می‌شد. حتی گزارش‌هایی وجود دارد که از استفاده از همین تجهیزات، بدون هماهنگی ایران، در جنگ‌های آمریکا مانند ویتنام حکایت دارد. این وضعیت نشان می‌دهد که ساختار نظامی نیز در خدمت منافع طرف مسلط عمل می‌کرد.

مجموع این شواهد، تصویری روشن از تجربه‌ای تاریخی ارائه می‌دهد: ایران پیش از انقلاب، کشوری بود که تحت تسلط کامل آمریکا قرار داشت. تجربه‌ای که برای آمریکا، به‌دلیل دسترسی آسان به منابع، بازار، موقعیت ژئوپلیتیک و تصمیم‌گیری‌های کلان، تجربه‌ای «مطلوب» تلقی می‌شد. پس از انقلاب، این ساختار فروپاشید، اما به‌نظر می‌رسد میل شدید به بازگرداندن آن وضعیت، همچنان در سیاست آمریکا حضور دارد. دشمنی اصلی، نه با یک شکل خاص از حکومت، بلکه با اصل «عدم وابستگی» و «نپذیرفتن تسلط» شکل گرفته است.

در این چارچوب، اظهارات دونالد ترامپ اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. او در جریان درگیری ۱۲ روزه، در توییتهای خواستار «تسلیم کامل ایران» شد؛ عبارتی که از منظر مفهومی، بیش از آنکه به مذاکره یا تغییر رفتار اشاره داشته باشد، یادآور همان رابطه مبتنی بر تسلط است. در مصاحبه‌ای قدیمی‌تر، ترامپ صراحتاً اظهار می‌کند که اگر آمریکا به ایران حمله می‌کرد پس از تسخیر لانه جاسوسی، «الان کشور ثروتمندی می‌شدیم»، چرا که ایران کشوری دارای نفت و منابع فراوان است. این بیان، به‌روشنی نشان می‌دهد که نگاه غالب، ایران را نه به‌عنوان یک کشور مستقل، بلکه به‌عنوان منبعی برای تامین منافع آمریکا می‌بیند.

از منظر تحلیلی، این اظهارات پرده از هدفی برمی‌دارد که به دوره «پس از فروپاشی» می‌اندیشد؛ هدفی که در آن، ایران ضعیف، دوباره قابل تسلط است. در این منطق، ایران قوی نمی‌تواند تحت سلطه قرار گیرد، اما ایران تضعیف‌شده، دوباره می‌تواند به موقعیتی بازگردد که کنترل منابع، از جمله نفت، از دستش خارج شده و بار دیگر تحت تسلط ایالات متحده قرار گیرد؛ الگویی که تا حدی در کشور ونزوئلا هم تکرار شد. این طمع، ریشه در همان تجربه تاریخی دارد؛ تجربه‌ای که برای آمریکا شیرین بود و از دست رفتنش، همچنان به‌عنوان یک خسارت راهبردی تلقی می‌شود. به همین دلیل، تلاش برای بازگشت به آن گذشته، با ابزارهای متنوع و در قالب‌های جدید، ادامه یافته است.



پیام هشتماد و نهم

طبق بیان صریح ترامپ، آمریکایی‌ها جز به تسلیم بی چون و چرای ملت ایران راضی نمی‌شوند.

بررسی مواضع رسمی آمریکا در قبال ایران نشان می‌دهد که هدف نهایی، صرفاً محدودسازی یک برنامه مشخص یا مدیریت یک اختلاف مقطعی نبوده است. آنچه در لایه‌های مختلف سیاست‌گذاری آمریکا تکرار می‌شود،

مطالبه‌ای فراتر از تغییرات فنی یا رفتاری است؛ مطالبه‌ای که در نهایت به «تسلیم» ایران در برابر اراده آمریکا ختم می‌شود. تفاوت دوره‌های مختلف، نه در هدف، بلکه در میزان صراحت بیان آن بوده است. در این میان، دونالد ترامپ و دولت او نقشی تعیین‌کننده در آشکار کردن این هدف ایفا کرد. ادبیات تسلیم کامل که توسط او و برخی مقامات اصلی او در رابطه با ایران به کار می‌رود، نه به یک توافق محدود اشاره می‌کند و نه به حل و فصل یک پرونده خاص، بلکه به پذیرش بی‌قید و شرط خواست طرف مسلط دلالت دارد.

اهمیت این اظهارات در آن است که نشان می‌دهند موضوعاتی مانند پرونده هسته‌ای یا سایر اختلافات، در این چارچوب، نقش «ابزار فشار» را ایفا می‌کنند، نه هدف نهایی. وقتی تسلیم کامل مطالبه می‌شود، حل یک مسئله خاص نیز نمی‌تواند به‌تنهایی رضایت طرف مقابل را تأمین کند. به همین دلیل است که حتی توافقی مانند برجام نیز از نگاه ترامپ ناکافی تلقی شد و آمریکا به‌طور مداوم مسائلی مانند برد موشکی و مسائل منطقه‌ای را نیز در جریان مذاکرات مطرح می‌کرد.

ترامپ صراحتاً اعلام کرد که برجام ایران را «به اندازه کافی ضعیف» نگه نمی‌دارد. این گزاره، معیار واقعی سیاست‌گذاری را آشکار می‌کند: میزان تضعیف ایران و میزان نزدیک شدن به وضعیت تسلیم. خروج آمریکا از برجام را باید در همین چارچوب فهم کرد؛ نه به‌عنوان اختلاف بر سر جزئیات توافق، بلکه به‌عنوان نارضایتی از توافقی که مانع تحقق هدف نهایی می‌شد. با این حال، تقلیل این هدف به شخص ترامپ، تصویر ناقصی ارائه می‌دهد. در دوره جورج بوش، همین مقصد با عنوان «تغییر رژیم» به‌طور علنی دنبال می‌شد. در دوره باراک اوباما، این هدف با ادبیات «تغییر رفتار» صورت‌بندی شد. تفاوت این مفاهیم، بیشتر در زبان و روش بیان است، نه در نتیجه مطلوب.

در منطق سیاست آمریکا، «تغییر رفتار» به معنای اصلاح محدود یا موقت سیاست‌ها نیست، بلکه به معنای تطبیق کامل با چارچوب مطلوب واشنگتن است. چنین تطبیقی، عملاً مستلزم کنار گذاشتن استقلال تصمیم‌گیری و پذیرش اراده طرف مقابل است؛ وضعیتی که از نظر ماهوی، تفاوتی با تسلیم ندارد، هرچند با واژه‌هایی نرم‌تر توصیف شود. از این منظر، ترامپ بیش از آنکه طراح این هدف باشد، بیان‌کننده بی‌پرده آن است. او آنچه را در دوره‌های پیشین با پوشش‌های دیپلماتیک بیان می‌شد، به‌صورت صریح و بدون واسطه مطرح کرد. همین صراحت، امکان تحلیل روشن‌تری از ماهیت منازعه میان آمریکا و ایران فراهم می‌کند.

بر این اساس، مسئله اصلی آمریکا با ایران، نه یک برنامه خاص و نه یک رفتار مقطعی، بلکه اصل «نپذیرفتن تسلط» است. فکت‌های متعدد مرتبط با ترامپ این واقعیت را عیان کرده‌اند، اما ریشه این هدف، به سیاست کلی آمریکا بازمی‌گردد. تا زمانی که ایران حاضر به تسلیم بی‌قید و شرط نباشد، اختلاف باقی خواهد ماند، حتی اگر ابزارها و ادبیات تغییر کنند.



پیام نودم

مسئولین آمریکایی بارها مردم ایران را مورد توهین عانی قرار داده‌اند.

سیاست‌های ایالات متحده در قبال ایران، همواره بر پایه فریبکاری بنا شده است؛ از یک سو، مقامات آمریکایی و بازوهای رسانه‌ای آن‌ها مدعی هستند که دشمنی‌شان تنها با ساختار سیاسی کشور است و برای مردم ایران پیام آزادی و زندگی بهتر می‌آورند، اما از سوی دیگر، در مواضع رسمی و غیررسمی خود، ملت ایران را با سخیف‌ترین کلمات مورد توهین قرار می‌دهند. این ادعای فریبکارانه که ما با مردم کاری نداریم، با اظهارات صریح افرادی چون دونالد ترامپ که مردم ایران را صریحاً ملت تروریست خطاب کرده و آن‌ها را به نابودی تهدید می‌کند، کاملاً رنگ می‌بازد. در واقع،

۵۵

در منظومه فکری

حاکمان آمریکا،

کل ملت ایران

به دلیل ماهیت

وجودی‌شان، هدفی

کینه هستند.

لایه بیرونی این سیاست، فریبکاری برای همراه کردن افکار عمومی و لایه درونی آن، دشمنی عمیق با ملتی است که تسلیم اراده آمریکا نشده است. علت اصلی این دشمنی با توده مردم، نقش کلیدی آن‌ها به عنوان ستون اصلی قدرت و حفظ استقلال کشور است؛ چرا که همین مردم در طول دهه‌ها تمامی توطئه‌ها، کودتاها و فتنه‌های آمریکایی را خنثی کرده و دست آن‌ها را از منابع و ثروت‌های ملی کوتاه کرده‌اند. از آنجا که قدرت واقعی جمهوری اسلامی ریشه در ایستادگی مردم دارد، آمریکا راهبرد خود را بر تضعیف و تنبیه دسته‌جمعی ملت استوار کرده است.

به عنوان نمونه ای روشن، وندی شرمن، مذاکره‌کننده ارشد آمریکایی، در اظهارنظری مشهور، مدعی شد که فریب و نیرنگ در DNA ایرانیان است و سناتورهایی مانند لیندسی گراهام، داشتن ریشه و تبار ایرانی را امری وحشتناک توصیف کرده اند. همچنین جیم ریش، دیگر سناتور برجسته نیز با توهین به زبان و فرهنگ ایرانی مدعی شد که واژه‌ای به نام حسن‌نیت در میان ایرانیان وجود ندارد؛ این دست اظهارات شفاف و بی‌پرده نشان می‌دهد که در منظومه فکری حاکمان آمریکا، کل ملت ایران به دلیل ماهیت وجودی‌شان، هدف کینه هستند.

در مقام عمل نیز، فشارهای اقتصادی و نظامی آمریکا همواره معیشت و جان مردم را به عنوان هدف اصلی برگزیده است. اعمال تعرفه‌های سنگین بر شرکای تجاری ایران با هدف ضربه زدن به سفره مردم و صدور فرمان‌های مهاجرتی ضدایرانی، نمونه‌هایی است که هیچ تمایزی میان مردم و حکومت قائل نمی‌شود. اوج این بی‌رحمی در جایی نمایان می‌شود که ترامپ با افتخار فرماندهی جنگی که منجر به شهادت بیش از هزار غیرنظامی ایرانی شده و آن را یک حمله بی‌نقص می‌نامد. این پذیرش مسئولیت کشتار غیرنظامیان، ردی بر تمام ادعاهای حقوق‌بشری آمریکایی‌ها بود. تمامی این نکات نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها مردم ایران دشمن اصلی خود میدانند و تمام تلاش خود را برای نابودی این مردم انجام می‌دهد.

با مرور بیش از یک سده دشمنی واضح و آشکار دولت‌های مختلف آمریکا علیه ایران آشکار میشود که اولاً این رابطه از سوی آمریکا بر پایه دشمنی و استثمار بنا شده و در این دشمنی همه دولت‌ها با اختلاف سلیقه‌شان مشترک‌اند و ثانیاً این تقابل، همه‌جانبه و وجودی است. مبتنی بر این واقعیت، سیاست‌هایی که سعی در نادیده‌نگاری این دشمن دارند موهوم، غیرمستند و فاقد اعتبار خواهند بود. لذا ملت ایران، امروز درک کرده است که اگر با دشمن دشمنی نکند، متضرر اصلی خودش خواهد بود.